

با اسمه تعالی

## مطالعات تاریخ اسلام

### نشریه علمی

سال یازدهم، شماره چهل و یکم، تابستان ۱۳۹۸

شاپی: ۲۲۲۸-۶۷۱۲

درجه این مجله به موجب نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۱۰۴۳۹۳ مورخ ۸۹/۱۲/۱۴

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، «علمی- پژوهشی» است.

صاحب امتیاز: پژوهشکده تاریخ اسلام

مدیر مسئول: سیدهادی خامنه‌ای

مشاور علمی: جمشید کیان‌فر  
سردبیر: دکتر مهدی محقق

### هیئت تحریریه

شادروان دکتر آئینه وند، صادق، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه تربیت مدرس

دکتر اجتهادی، ابوالقاسم، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر اشراقی، احسان، استاد تاریخ ایران، دانشگاه تهران

دکتر امامی، محمد تقی، دانشیار تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی

دکتر بیضون، ابراهیم، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه بیروت

دکتر حسنی، عط الله، دانشیار تاریخ ایران، دانشگاه شهید بهشتی

دکتر خضری، احمد رضا، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه تهران

دکتر رهنماei، محمد تقی، دانشیار جغرافیا، دانشگاه تهران

شادروان دکتر قره چانلو، حسین، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه تهران

شادروان دکتر گنجی، محمد حسن، استاد جغرافیا، دانشگاه تهران

دکتر مجتبایی، فتح الله، استاد تاریخ ادبیان، دانشگاه تهران

دکتر محقق، مهدی، استاد تاریخ علوم، دانشگاه تهران

دکتر مفتخری، حسین، استاد تاریخ ایران، دانشگاه خوارزمی

مدیر اجرایی: لیلا اشرفی ویراستار فارسی و انگلیسی: دکتر ابوالفضل توکلی شاندیز

\*\*\*

ترتیب انتشار: فصلنامه، شمارگان: ۱۰۰۰

۶۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشکده تاریخ اسلام محفوظ است.

نشانی پستی: تهران - خیابان شهید عباسپور - خیابان رستگاران - کوچه شهروز شرقی - شماره ۹

کدپستی: ۱۴۳۴۸-۸۶۶۵۱ تلفن: ۰۸۸۶۷۶۸۶۱-۳

نمبر: ۸۸۶۷۶۸۶۰ E-mail: faslnameh@pte.ac.ir

web: www.pte.ac.ir Samaneh: journal.pte.ac.ir

## ضوابط پذیرش مقاله

- مقالات پژوهشی در موضوع تاریخ اسلام (اندیشه سیاسی، فرق و مذاهب، تاریخنگاری و تاریخنگری و ... ) برای بررسی و (احتمالاً) چاپ در مجله پذیرفه خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد و قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخیر چاپ مقالات منوط به بررسی هیئت تحریریه مجله است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.
- چاپ مقالات در فصلنامه، بر اساس ترتیب الفایی نام خانوادگی مؤلفان خواهد بود.
- نویسنده معهده می شود حداقل تا شش ماه پس از ارسال مقاله، از ارائه آن به دیگر مجلات، سمینارها و همایش های علمی اجتناب کند، در غیر این صورت، هزینه های بررسی مقاله را پرداخت خواهد کرد.
- در مقالاتی که به طور مشترک و یا با نظارت استاد راهنمای نوشته می شود، لازم است نام استاد قید گردد و اعلام رضایت کتبی ایشان نیز همراه با مقاله به دفتر مجله ارائه شود.
- هزینه مقاله جهت قرار گرفتن در فرایند داوری مبلغ ۱،۰۰۰،۰۰۰ ریال (یک میلیون ریال) و هزینه چاپ مقاله پس از تأیید مقاله توسط داوران مبلغ ۳،۰۰۰،۰۰۰ ریال (سه میلیون ریال) است.

## ضوابط مربوط به مقالات

از نویسنده گان محترم تقاضا می شود ضوابط زیر را در تنظیم متن مقالات رعایت کنند:

۱. مقاله باید مشتمل بر بخش های زیر باشد:

- چکیده فارسی و انگلیسی (شامل طرح مسئله، روش تحقیق و دستاوردهای پژوهش، حداقل در ۱۵۰ کلمه)
  - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق
  - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
  - بدنۀ اصلی مقاله، مشتمل بر بحث و بررسی فرضیه/فرضیات تحقیق و ارائه تحلیل های مناسب با موضوع
  - نتیجه
  - فهرست منابع تحقیق
۲. حجم مقاله باید از ۶۰۰۰ کلمه بیش تر باشد.
۳. اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی توضیح داده شود.
۴. مشخصات نویسنده یا نویسنده گان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در صفحه اول ذکر شود.

۵. مقالات غیر فارسی (انگلیسی، عربی، فرانسه و ...) تنها از نویسنده‌گان غیر فارسی زبان پذیرفته می‌شود.

## شیوه استناد به منابع و مأخذ در پانوشت

محققان محترم لازم است الگوی زیر را در اولین مرتبه ارجاع و استناد به هر یک از منابع و مأخذ در پانوشت رعایت فرمایند:

### - ارجاع به کتاب:

- نام و نام خانوادگی نویسنده (سال انتشار) عنوان /ثر، نام و نام خانوادگی مصحح یا مترجم، جلد، محل انتشار: ناشر، چاپ، صفحه.

### - ارجاع به مقاله:

- مجله: نام و نام خانوادگی نویسنده (سال انتشار) «عنوان مقاله»، نام مجله، شماره نشر، صفحه.
- مجموعه مقالات: نام و نام خانوادگی نویسنده (تاریخ نشر) «عنوان مقاله»، نام مجموعه مقالات، نام گردآورنده یا احیاناً نام مترجم، محل نشر: ناشر، صفحه.
- دایرة المعارف: نام و نام خانوادگی نویسنده (تاریخ نشر) «عنوان مقاله»، نام دایرة المعارف، شماره جلد، محل چاپ: ناشر، صفحه.
- پایان نامه: نام و نام خانوادگی نویسنده (سال دفاع) «عنوان پایان نامه»، مقطع پایان نامه، نام دانشگاه، صفحه.
- سند: محل نگهداری سند، مختصات دقیق سند، شماره سند.

در ارجاع‌های بعدی، تنها ذکر نام خانوادگی نویسنده و شماره جلد و صفحه کافی است.

## شیوه ارائه فهرست منابع

فهرست منابع به صورت الفبایی به تفکیک زبان منابع در پایان مقاله، به صورت زیر تنظیم شود:

- نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک او (سال انتشار) عنوان /ثر، نام و نام خانوادگی مصحح یا مترجم ...، محل انتشار: ناشر.
- عنوان /ثر (نویسنده ناشناس) (سال انتشار) نام و نام خانوادگی مصحح یا مترجم ...، محل انتشار: ناشر.



## فهرست مطالب

- محسن آقاضنی  
امیر تیمور رفیعی
- \* نقش جهت‌گیری‌های سیاسی در شکل‌گیری گفتمان نمایشی واقعهٔ کربلا ..... ۷
- جواد جهانگیری  
بهرام پهلوانی  
بهرام امانی چاکلی
- \* مقایسهٔ تطبیقی جایگاه سیاسی قضاط در عصر خلافت عباسی (۱۳۲-۶۵۶ق.) و امپراطوری عثمانی (۱۴۴۱-۶۹۹ق.) ..... ۳۱
- لیلا خان احمدی
- \* نقش شهرهای ساحلی در فرایند توسعه اقتصادی؛ بررسی موردهی نقش بندر سواکن در شمال شرق آفریقا ..... ۵۵
- سید مسعود سید بنکدار  
مهنار کمالوند
- \* بررسی نقش و جایگاه نشان‌ها و مدال‌های عصر قاجار در روابط خارجی و داخلی این دوره ..... ۷۷
- نصرت خاتون علوی  
احسان اشراقی
- \* جغرافیای تاریخی مکران در سده‌های میانهٔ اسلامی ..... ۱۰۹
- حسن محمدی  
شهربانو دلبری  
اردشیر اسدیگی
- \* نقد و بررسی روایت تهاجم نظامی تابعه به ایران تا مرزهای تبت و چین در عصر قباد اوّل ساسانی، با تکیه بر روایت طبری و دیگر منابع اسلامی تا قرن هفتم هجری ..... ۱۳۳
- هومان محمدی شرف آباد  
شکوه السادات اعرابی هاشمی  
سهیلا ترابی فارسانی
- \* گفتمان فکری – سیاسی طریقت نقشبندیه در عصر تیموریان (۷۷۱-۹۱۳ق.) ..... ۱۵۵



## نقش جهت‌گیری‌های سیاسی در شکل گیری گفتمان نمایشی واقعه کربلا

محسن آقاحسنی<sup>۱</sup>

امیر تیمور رفیعی<sup>۲</sup>

**چکیده:** واقعه کربلا طی قرن‌های متمادی، تأثیرگذاری پایداری بر نسل‌های متوالی داشته است. جریان‌های اجتماعی که به‌تبع این حادثه ظهور پیدا کردند، مؤید این تأثیر هستند. هنر نمایشی شیوه‌خوانی به عنوان یکی از گونه‌های تحول یافته گفتمان این واقعه، از جمله این جریان‌ها است. هنری که در مسیر عرضه خود، از عوامل متعدد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بهره برده است. اما آیا ریشه این آینینستی را فقط باید در آینین های باستانی ایران مانند سوگ سیاوش و... جستجو کرد؟ آنچه که کمتر مورد توجه قرار گرفته است برسی نقش فعل و انفعالات سیاسی از قبیل تقابل و تعامل فرق و ادیان مذهبی و ارتباط آنها با حاکمان و حرکت‌های خودجوش مردمی، در فراز و فروز روند تکاملی شیوه نمایشی گفتمان این واقعه یا همان آینین شیوه‌خوانی است. در این مقاله تلاش می‌شود تا به روش تحلیلی و توصیفی و با استفاده از اسناد، گزارش‌ها و کتب تاریخی موجود، نقش این گونه عوامل سیاسی در شکل گیری این هنر آینینی آشکار شود.

**واژه‌های کلیدی:** واقعه کربلا، عزاداری، شیوه‌خوانی، جهت‌گیری سیاسی

۱ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی محلات، ایران Moh\_aghahasany@yahoo.com

۲ استادیار گروه تاریخ، واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران (نویسنده مسئول) Amirteymour\_rafiei@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۲۲ تاریخ تأیید: ۹۷/۰۳/۱۹

## The Role of Political Orientations in the Formation of Dramatic Discourse of Karbala

Mohsen Aghahasani<sup>1</sup>  
Amir Teymour Rafiei<sup>2</sup>

**Abstract:** Karbala has had a long-lasting impact on successive generations for centuries. The social movements that emerged as a result of this incident confirm such effect. Dramatic art of “Taziye” as one of the evolving forms of the discourse of Karbala is among such movements. This art that has used numerous social, political, and cultural factors in the course of its presentation. However, should the roots of this traditional ritual be traced only back to ancient Iranian rituals such as the mourning for Siavash, etc.? Less noticed is the examination of the role of political interactions, such as the interplay of religious beliefs and their relationships with rulers and spontaneous popular movements, in the fluctuating evolutionary process of the dramatic discourse of this event, or “Shabikhani” ritual. This paper tries to analyze the role of such political factors in shaping this ritual art through an analytical and descriptive method, using existing documents, reports and historical books.

**Keywords:** Karbala, Mourning, Taziye, Political orientation

---

1 PhD student in Islamic History, Department of History, Islamic Azad University, Mahallat Branch, Mahallat, Iran. (Corresponding Author) Moh\_aghahasany@yahoo.com

2 Assistant professor, Department of History, Islamic Azad University, Mahallat Branch Mahallat, Iran. Amirteymour\_rafiei@yahoo.com.

## مقدمه

پس از شهادت حضرت ابا عبدالله الحسین(ع)، عزاداری توسط اهل بیت آغاز و توسط ائمه اطهار دنبال شد، اما پس از گذشت یک دوره ۳۰۰ ساله، اوضاع سیاسی و اجتماعی جهان اسلام دچار تحولات و دگرگونی‌هایی گردید. به طوری که عزاداری به عنوان آیین همگانی و رسمی، از طرف حاکمان آل بویه بر پا شد. در دوره حکمرانان آل بویه، تشیع با استفاده از زمینه‌های موجود، در قالب آیین عزاداری و نوحه‌خوانی و مرثیه‌خوانی به مرور زمان، فعالیت سیاسی و اجتماعی گستره خود را شروع کرد و به نوعی برای زنده و پویا نگهداشت فرهنگ عاشورا، بیان احساسات دینی- مذهبی شیعیان و نشان دادن ظلم ظالمین به اهل بیت و مبارزه و مقاومت در برابر دشمنان آنان، عزاداری را بسط و گسترش داد. تحولات مختلف سیاسی- اجتماعی و فرهنگی جامعه در دوره‌های بعدی تاریخ، رفته رفته شرایط را برای بروز خلاقیت در این زمینه فراهم کرد که نهایتاً به شکل‌گیری شیوه نمایشی گفتمان واقعه کربلا یعنی «تعزیه» یا «شیوه‌خوانی» منجر گردید. بنابراین منظور از «شیوه‌خوانی» یا «تعزیه» در این مقاله، نمایشی مذهبی است که به منظور زنده نگهداشتند یاد و خاطرة فداکاری‌ها، دلاوری‌ها و حفظ آموزه‌های مکتب اهل بیت شکل گرفت و به عنوان نوعی مراسم عزاداری، به جهانیان معرفی شد. البته با شکل‌گیری گونه‌های شاد این نمایش تا حدودی این معنا مخدوش گردید. اما در نظر عامه مردم، همچنان نوعی عزاداری به حساب می‌آید. در هر صورت تعزیه و عزاداری در این مقاله در معنای اصطلاحی و خاص خود به کار رفته‌اند و مترادف نیستند. در مورد شیه‌نامه نیز منظور، متن‌های مربوط به این هنر نمایشی است که به صورت منظوم توسط شاعران ایرانی نگاشته شده است که بعضی اروپاییان از جمله خوچکو،<sup>۱</sup> تحت عنوان؛ «جنگ شهادت»،<sup>۲</sup> پلی<sup>۳</sup> با عنوان «نمایش تراژدی حسن و حسین»،<sup>۴</sup> لیتن<sup>۵</sup> با نام «درام ایرانی» و گوینو<sup>۶</sup> در کتاب مذاهب و فلسفه‌ها در آسیای میانه برخی از این متن‌ها را جمع‌آوری و به

۱ Chodzko.

۲ مجموعه‌ای شامل ۳۳ تعزیه‌نامه که در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود. (نک: احمد صدر حاج سید جوادی و همکاران (۱۳۷۳)، *دانشنامه المعارف تشیعی*، ج ۴، تهران: انتشارات علمی- فرهنگی، ص ۴۴۶).

۳ Pelly.

۴ این مجموعه شامل سی و هفت مجلس تعزیه است که به کوشش سر لوئیس پلی کارگزار دولت انگلستان در جنوب ایران گردآوری شده است. او این مجالس را به انگلیسی ترجمه و در سال ۱۸۷۹ م. تحت عنوان تعزیه حسن و حسین در لندن به چاپ رسانید. (نک: احمد صدر حاج سید جوادی و همکاران، همان، ج ۴، ص ۴۴۶).

۵ Litten.

۶ Gobineau.

### زبان‌های مختلف ترجمه کردند.

هرچند محققان و پژوهشگران داخلی و خارجی کتاب‌ها و مقالاتی در مورد شیوه‌خوانی یا تعزیه نگاشته‌اند، اما این تحقیقات، محدود بوده و بیشتر جنبه کلی داشته است. صادق همایونی در کتاب تعزیه در ایران و عنایت الله شهیدی در کتاب پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی بیشتر بر جنبه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی این پدیده و بهرام بیضایی در کتاب نمایش در ایران از منظر هنری و جلال ستاری در کتاب زمینه اجتماعی تأثیر و تعزیه در ایران بر جنبه اساطیری آن تأکید داشته‌اند. اما مجید فلاhzاده در جلد اول کتاب تاریخ اجتماعی-سیاسی تئاتر در ایران به فعل و انفعالات سیاسی و نقش آنها در شکل‌گیری این پدیده اشاراتی داشته است. او حتی به تطبیق یکی از متون شیوه‌خوانی و جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی زندگی مردم در دوره قاجار پرداخته است. همچنین در کتاب پیتر چلکووسکی<sup>۱</sup> که شامل مجموعه مقالاتی از پژوهشگران داخلی و خارجی است و تحت عنوان تعزیه هنر بومی پیشو ایران گردآوری شده نیز اشاراتی غیرمستقیم به نقش عوامل سیاسی در شکل‌گیری این پدیده شده است. آژند در بخش اول کتاب نمایش در دوره صفوی، در بررسی نمایش‌های مذهبی در دوران اسلامی، نیم نگاهی به عوامل سیاسی مؤثر در شکل‌گیری این هنر نمایشی داشته است. در هر صورت در پژوهش‌های این حوزه به تقابل و تعامل‌های بین فرق و ادیان و نقش حاکمان و به طور کلی زمینه‌های سیاسی شکل‌گیری تعزیه توجه چندانی نشده است و این مسئله، تحقیق در این زمینه را دشوار می‌سازد. نکته قابل ذکر دیگر در بررسی این گونه پدیده‌های اجتماعی که حاصل برهم کنش مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و... است، اینکه بررسی این عوامل به صورت جداگانه بسیار دشوار خواهد بود. اما در این مقاله به جهت تأکید بر نقش فعل و انفعالات سیاسی در فراز و فرودهای فرآیند شکل‌گیری این آینینستی، از نقش دیگر عوامل تأثیرگذار صرف‌نظر شده است، هرچند که در برخی موارد این جداسازی امکان‌پذیر نبوده است. در هر صورت در نگارش این مقاله سعی شده است ترتیب تاریخی مطالب نیز حفظ گردد تا روند تکاملی این هنر ایرانی به نحو مطلوبی روشن شود. بر همین اساس، بررسی جهت‌گیری‌های سیاسی تأثیرگذار در این فرآیند به سه مرحله تقسیم شده است. در مرحله اول، جهت‌گیری‌ها و تدبیر سیاسی دوران امویان تا

حکمرانی آل بویه که در سیر تکاملی شکل‌گیری هنر شیوه‌خوانی مؤثر بوده‌اند، مورد بررسی قرار گرفته است. در مرحله دوم، از دوران آل بویه تا حکومت صفویان و در مرحله سوم نیز از دوران صفویه تا دوره قاجار، همین فعل و افعالات تحلیل و بررسی شده است.

ضرورت این تحقیق از آن جهت است که زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی شکل‌گیری این هنر آیینی همواره مورد توجه پژوهشگران و صاحب‌نظران بوده و کتاب‌ها و مقالات فراوانی در این زمینه‌ها نگاشته شده، در حالی که نگاه به شکل‌گیری این پدیده از منظر سیاسی کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین آشکار شدن زوایای پنهان عمل و عکس‌العمل‌های سیاسی، خلاقیت تشیع و توانمندی در انتخاب شیوه‌های متنوع مبارزاتی آنها علیه دشمنان را نشان می‌دهد که می‌تواند راهگشای رهایی از تقابل فرهنگ غرب با فرهنگ اسلام در دنیا امروز باشد. آنچه که در این مقاله به دست آمده، نتیجه بررسی اسناد و مدارک موجود در کتاب‌ها و پژوهش‌های تاریخی و همچنین گزارش‌های موجود از برگزاری مراسم شیوه‌خوانی است که به شیوه تحلیلی- توصیفی ارائه شده است.

### مرحله اول: دوره امویان تا دوران آل بویه

در دوره امویان، ظهور و توسعه نظام طبقاتی در جهان اسلام منجر به تقابل دوباره دنیاً باستان قبل از ظهور اسلام، یعنی دنیای شرق به رهبری ایرانیان و دنیای غرب به رهبری یونانیان و سپس رومیان شده بود. چراکه در ادامه نبرد داخلی جامعه اسلامی میان حق و باطل، جهان مسلمان شده شرق که عمدتاً شامل ایرانیان و بهویژه مردم روستاهای و قشراهای پایینی شهرها می‌شد، به راه امیرالمؤمنین و جهان مسلمان شده غرب (آنچه که از امپراتوری بیزانس گرفته شده بود)، عمدتاً سوریه و مصر، به راه معاویه رفته بودند. حتی پایتخت‌های آنها نیز از تضادها و تقسیمات طبقاتی دور نماند. سوریهٔ ثروتمند و پر زرق و برق در برابر کوفهٔ سادهٔ فقیرنشین. بنابراین نبردهای اجباری و تقابل‌های طبقاتی درون جامعه اسلامی ریشه‌هایی نیز در تضادهای فرهنگی جوامع قبل از ظهور اسلام دارند و تنها در چنین زمینهٔ پیچیده‌ای است که می‌توان شور و شوق ایرانیان را به امیرالمؤمنین و خانواده‌اش و در نتیجهٔ منشأ تاریخی- سیاسی مذهب تشیع را به عنوان نقطهٔ عطف هنر نمایشی تعزیه، توجیه کرد. هر چند که به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران، یکی از نمودهای این اشتیاق، ازدواج امام حسین(ع)

با دختر یزدگرد - شاه ساسانی - است.<sup>۱</sup> اما استاد مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران ضمن مشکوک خواندن داستان این ازدواج از نظر تاریخ، علت علاقه ایرانیان به تشیع و مسلمان شدن آنها را یک چیز می‌داند و آن اینکه: «ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گمگشته خویش را در اسلام یافت... یعنی ایرانیان روح اسلام و معنی اسلام را در نزد خاندان رسالت یافتد و فقط خاندان رسالت بودند که پاسخگوی پرسش‌ها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بودند».<sup>۲</sup>

در واقع عشق و ارادت و بهره‌گیری از روشنگری‌های ائمه اطهار و استقرار در مسیر حق، حاصل یافته‌های ایرانیان بود که بعد از واقعه عاشورا، تبیین جنبه‌های مختلف این واقعه از جمله عدالت‌جویی و ظلم‌ستیزی را در پی داشت. جدای از عشق و علاقه ایرانیان به اهل بیت، زخم اختلافات و کدورت‌های ایرانیان با اعراب که از زمان شروع تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها، پس از فتح ایران آغاز شده بود، در طول تاریخ اسلام هر از چندگاهی سرباز می‌کرد و به شکل‌های مختلف خود را نشان می‌داد. البته در ابعاد هنری نیز این غده چرکین (کینه از اعراب) به شیوه‌های گوناگون نمود داشت. مثلاً در ادبیات، ماجراهی ضحاک ماردوش که فردوسی او را تازی می‌خواند و صادق هدایت که در نیرنگستان زبان دیوهایی به نام «نسناس» را عربی می‌داند.<sup>۳</sup> این کدورت‌ها با گسترش بی‌عدالتی‌ها در دوره امویان به اوج خود رسید. مهم‌ترین واقعه‌ای که در دوره امویان، منجر به شکل‌گیری زمینه و طرح اصلی نمایش شیوه‌خوانی می‌شود، واقعه غم‌انگیز عاشورا در سال ۶۱ ق است که منجر به شهادت امام حسین(ع) و یاران باوایش می‌شود.

بدین ترتیب با وقوع حادثه کربلا و شهادت امام و یاران با وفایش، طرح اصلی نمایش شیوه‌خوانی در این دوره، شکل می‌گیرد، هرچند که اصل نمایش، قرن‌ها بعد ظهور می‌کند. از این دوره به بعد، روح حماسی و احساسی واقعه در کتاب روشنگری‌های ائمه اطهار<sup>۴</sup> که همواره بر زنده نگهداشتیم یاد و نام امام تأکید داشتند، بر حسب شرایط و به طرق گوناگون، نمایان می‌شود. پیروان مذهب تشیع، به ویژه پس از آن که بنی امية روز عاشورا را روز جشن

۱ جلال ستاری (۱۳۸۷)، زمینه/جتماعی تعزیه و تئاتر در ایران، تهران: نشر مرکز، ص ۱۲۷.

۲ مرتضی مطهری (۱۳۷۷)، مجموعه آثار، ج ۱۴، تهران: انتشارات صدرا، صص ۱۱۴ و ۱۲۶.

۳ مجید فلاح‌زاده (۱۳۸۴)، تاریخ/اجتماعی- سیاسی تئاتر در ایران، تهران: پژواک کیوان، ص ۱۲۵.

۴ احادیث و روایت‌های متعددی که در باب عزاداری و زیارت امام حسین(ع) از آنها نقل شده است.

و سرور اعلام کرده بودند، با انگیزه بیشتر و به صورت پیدا و پنهان، به خصوص در کوفه همواره به یاد امام حسین<sup>(ع)</sup> و به منظور بیزاری جستن از قاتلان و دشمنان او مجالس سوگواری برگزار می‌کردند. این مطلب را ابوریحان بیرونی این‌گونه روایت می‌کند که: «مسلمانان روز عاشورا، یعنی روز قتل امام را شوم می‌دانستند، ولی بنی امية در این روز لباس نو پوشیدند و زیب و زیور کردند و سرمه به چشم خود کشیدند و این روز را عید گرفتند و عطراها استعمال کردند و میهمانی‌ها و ولیمه‌ها دادند و تازمانی که ایشان بودند، این رسم در توده مردم پایدار بود و حتی پس از انقراض ایشان هم این رسم باقی ماند، ولی شیعیان از راه تأسف و سوگواری به قتل سیدالشهدا<sup>۱</sup>، در مدینة السلام و بغداد و شهرهای دیگر، گریه و نوحه سراجی می‌کنند و تربت مسعود حسین را در کربلا، در این روز زیارت می‌نمایند».<sup>۲</sup>

این‌گونه تضادها و تقابل‌های سیاسی با امویان، منجر به تعامل گروه‌های اجتماعی جامعه مخالف و سرانجام قیام عباسیان شد. بنی عباس نیز برای تشکیل خلافت خود به نوعی از واقعه کربلا بهره گرفتند و با پیش کشیدن شعار «رضای آل محمد» قلوب شیعیان و علویان را به خود جلب کردند. ایرانیان که در این دوره همچنان به دنبال احراق حق و عزت و اقدار از دست رفته خود بودند، با حضور مؤثرشان در این قیام، نقش سازنده‌ای در پیروزی عباسیان ایفا کردند. هرچند که خاندان عباسی پس از کسب قدرت، در ابتدا برخورد مناسبی با آنها نداشتند، اما توانمندی ایرانیان در نظام دیوان سالاری و اصول مملکتداری آنها را رفته رفته به دستگاه خلافت نزدیک کرد؛ اما تعارضات سیاسی برای پیروزی حق بر باطل همچنان ادامه داشت. در این مورد جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلام، جایی که از روزگار امین و مأمون سخن به میان آورده است، مأمون را به دلیل ایرانی بودن مادرش و اینکه در دامان جعفر برمکی پرورش یافته بود، متمایل به شیعه معرفی می‌کند و ادامه می‌دهد که: «آن روزها تشیع مثل امروز، مذهب دینی به شمار نمی‌آمد، بلکه یک حزب سیاسی محسوب می‌شد. و مقصود از شیعیان دسته‌ای از ایرانیان و دیگران بودند که به علویان یاری می‌کردند».<sup>۳</sup> حسن ابراهیم حسن نیز در این زمینه می‌نویسد: «ایرانیان با آنکه مورد علاقه عباسیان بودند و مناصب مهم کشوری و لشکری خاص ایشان بود و .... باز هم قانع نبودند و می‌کوشیدند تا از نفوذ عباسیان رها شوند و

۱ ابوریحان بیرونی (۱۳۶۳)، آثار الباقيه عن الفرون الخالية، به کوشش اکبر دانا سرشت، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۵۲۴.

۲ جرجی زیدان (۱۳۷۲)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه‌ی علی جواهر کلام، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۷۹۵.

خلافت را به علوبیان انتقال دهنده. تمایل ایرانیان به خاندان علی سابقه طولانی داشت و به روزگار حسین بن علی می‌رسید. زیرا ایرانیان معتقد بودند که فقط خاندان علی حق خلافت دارند که از طرف مادر یعنی شهربانو دختر یزدگرد وارث خاندان ساسان بودند و امامت و ریاست دین، حق ایشان بود و این از معتقدات قدیمی‌شان سرچشمه می‌گرفت که پادشاهان خویش را به چشم تقدس می‌نگریستند و ایشان را سایگان خدا می‌پنداشتند. هم معتقد بودند که علوبیان و خاصه فرزندان حسین که خون نبوت و سلطنت را بهم آمیخته‌اند، حق امامت و سلطنت دارند که از نژاد پیغمبرند و از دورمان ساسان...».<sup>۱</sup>

هرچند نزدیکی ایرانیان به خلفای عباسی و ترویج آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی در این گزارش مشهود است، اما پس از مأمون و بهویژه زمانی که ایرانیان از دربار خلافت دور شده بودند شرایط پیچیده‌تری برای شیعیان به وجود آمد. ابن جوزی مهم‌ترین شعار مذهبی شیعه را که خلفای عباسی، به خصوص متوكلا با آن شدیداً مخالفت و مبارزه می‌کردند، مراسم سوگواری در روز عاشورا می‌داند.<sup>۲</sup> گزارش ابراهیم حسن نیز در مورد برخورد سیاسی متوكلا عباسی با شیعیان، گوشه‌ای از شرایط آن دوره را حکایت می‌کند: «او به سال ۲۳۶ق. فرمان داد که شیعه و علوبیان از زیارت قبور ائمه خود محروم باشند و امر کرد که مرقد امام حسین(ع) و شهدای کربلا را هموار ساخته، جهت زراعت، آب در آن بینند». <sup>۳</sup> تنوخی نیز در این مورد آورده است که: «ابو محمد حسن بن علی برهاری، رئیس حنبلیان بغداد، نوحه‌گری و مرثیه‌خوانی بر امام حسین(ع) و زیارت قبر او را منع کرد و به کشتن نوحه‌خوانان فتواد».<sup>۴</sup>

با بررسی این روایتها به نظر می‌رسد که عشق و ارادت ایرانیان به اهل بیت و بهره‌گیری از رهبری ائمه اطهار و همچنین تقابل آنها با اعراب و از طرف دیگر سختگیری حاکمان این دوره در برگزاری آیین‌های شیعی، همچنان محرک و زمینه‌ساز تحریک نیروی خلاقهٔ شیعیان و استفاده از گونه‌های مختلف گفتمان واقعه کربلا در راه عدالت جویی و ظلم‌ستیزی بوده است. منع زیارت و تخریب مرقد امام، نشان دهنده اثرگذاری این موارد در جامعه آن

۱ حسن ابراهیم حسن (۱۳۷۳)، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمۀ ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات جاویدان، ص ۱۰۱.

۲ عبدالرحمن بن علی بن جوزی (۱۴۱۲ق)، المنتظم فی تاریخ الاسم والملوک، تحقیق عبدالقدیر عطا، ج ۱۱، بیروت: دارالکتب العلمیہ، ص ۲۳۷.

۳ ابراهیم حسن، همان، ص ۳۷۰.

۴ محسن بن علی تنوخی (۱۳۹۲ق)، نشور المحاضره و اخبار المذاکره، تحقیق عبود الشالجی المحامی، ج ۲، بیروت: [ابن نا]، ص ۱۳۴.

روز بوده است که موجبات موضع گیری حاکمان را فراهم کرده است. در این دوره، گفتمان واقعه عاشورا بیشتر جنبه تاریخی و عاطفی داشته که با هدف ثبت و ماندگاری وقایع و اتفاقات رخداده شکل گرفته است. بنابراین تجزیه و تحلیل نقل قول‌های بازماندگان، از جمله امام سجاد(ع)، تأکید بر تداوم عزاداری و همچنین زیارت مرقد امام و از طرف دیگر پیدایش مقاتل از جمله مقتول «وقعة الطف» ابو منحف ازدی و نگاشتن کتاب‌های تاریخی و ثبت گزارش‌های حادثه کربلا در آنها هرچند به زبان عربی، زمینه‌ساز تغییر گفتمان در دوره‌های بعد بوده است.

### مرحله دوم: دوران آل بویه تا حکومت صفویان

دوران آل بویه از نقاط عطف در تاریخ عزاداری بر سیدالشهدا، است و این خاندان در سیر تحولات این مقوله، تلاش‌های چشمگیری داشته‌اند. بررسی تاریخ این دوره نشان می‌دهد که عزاداری و سوگواری بر امام حسین(ع) که مظہر حقیقت و عدالت بود، به نوعی مبارزه سیاسی به منظور احراق حق و عدالت‌خواهی تبدیل شده بود و همین موضوع و اتخاذ شیوه‌های متنوع از جمله همگانی کردن عزاداری، راهاندازی دسته‌های عزاداری، منقبت‌خوانی، سروden اشعار رثائی، سیاه‌پوش کردن، تعطیلی بازار، زیارت قبور ائمه و... مقدمات ورود عزاداری و سوگواری به مرحله جدید را فراهم کرد. گزارش‌های زیر مؤید این مطلب است. مایل بکنش در تفسیر گزارش‌های ابن اثیر از دوران آل بویه این گونه آورده است: «مراسم سوگواری عاشورا در سال ۹۶۳ق. م. که به فرمان سلطان معزالدوله معمول شد و نحسینین مراسم سوگواری دسته جمعی نیز به حساب می‌آید، با هدفی دوگانه برپا شد و مفاهیم بسیار داشت. آنها، هم دارای اهداف درونی و هم بیرونی بودند. عمومی کردن تعزیه حسین بن علی<sup>۱</sup> که قربانی ستم امویان گردید، به زمانی مربوط می‌شد که ایرانیان و هواخواهان علی برای ستاندن قدرت علیه خلیفه شوریده بودند. معزالدوله یک‌سال پیش از آنکه در سال ۹۵۱ق. تعزیت را در سطح عمومی برقرار سازد، با نصب اعلامیه‌ها بر سردر مساجد بغداد و لعن معاویه بن ابی‌سفیان و ستمگران خاندان پیامبر(ص)، مخالفت سیاسی خود را با خلافت موجود رسم‌آغاز کرد. مراسم سوگواری که در سال بعد بر پا شد، بیشتر تمثیلی و قویاً حاکی از انقلاب بود و می‌خواست از طریق ایجاد تشابهات سرگذشت‌های آکنده از

<sup>۱</sup> تعزیه در اینجا به معنای عزاداری به کار رفته است.

ستم و نگون‌بختی، کترول روانی را در دست گیرد. مهم‌ترین هدف سیاسی مراسم سوگواری دوران آل بویه، مخالفت با حاکمیت و استقرار سنیان بود. مراسم مزبور در آغاز، در راه رسیدن به این هدف گرفتار حوادث جدی شد، سوگواران ظرف ده سال پس از آن اعلامیه، با عکس العمل سنیان بغداد مواجه بودند، و شورش‌ها رخ داد.<sup>۱</sup> در کتاب دائرة المعارف تشیع نیز این‌گونه گزارش شده است: «در عاشرای سال ۳۶۳ق، سنیان اهل سوق الطعام در بغداد به یاد کرد جنگ جمل و شکست حضرت علی(ع) دسته به راه انداختند. پیشاپیش دسته، زنی به نام عایشه و مردی در نقش زیر و دیگری در نقش طلحه، سوار بر شتر بودند. اینان می‌گفتند که می‌خواهند با حامیان علی(ع) بجنگند. به محض اینکه دسته‌های دو طرف به هم برخوردند، جنگ در گرفت. و این به گمان قوی در معارضه با عمل کرخیان که شیعی مذهب بودند و شیعه واقعه کربلا را پدید آورده بودند، صورت گرفته است». <sup>۲</sup> ابن جوزی نیز به تقابل اهل تسنن با شیعیان در برگزاری مراسم «روزغار» در روز ۲۶ ذی الحجه در برابر «جشن عید غدیر» و برگزاری مراسم به مناسب کشته شدن مصعب بن زیر در روز هجدهم محرم، در برابر روز عاشورا اشاره کرده است.<sup>۳</sup>

این اسناد، ضمن تأیید وجود شیعه‌سازی (البته به صورت صامت) تحت تأثیر تقابل اهل سنت با شیعیان در آن دوره، نزدیک شدن گفتمان واقعه کربلا به گونه نمایشی را در اثر تکامل این شیعه‌سازی‌ها از واقعه کربلا در مراحل بعد ثبتیت می‌کند. در واقع این حرکت‌های نمایشی صامت در کنار مناقب‌خوانی و فضایل‌خوانی که به نوعی شعرخوانی همراه با آواز و موسیقی و باز هم حاصل تلقیق خلاقیت هنری ایرانیان و فعل و افعالات سیاسی شیعیان و اهل سنت بوده، مواد اولیه شکل‌گیری این هنر آئینی را در دوره‌های بعد فراهم می‌نماید.

تأثیر تقابل‌های مذهبی فرق در بروز خلاقیت شیعی را بیضایی در شرح سیر تکاملی این آیین آورده است: «یکی از طرقی که شیعه پس از کسب قوت برای نشر مذهب خود انتخاب کرده بودند استفاده از مناقب‌خوانان یا مناقیبان بود. مناقیبان ظاهراً از دوره آل بویه در عراق وجود داشتند؛ زیرا درست در آغاز دوره سلجوقی که شیعه در نهایت ضعف به سر می‌بردند، مناقیبان در طبرستان و بعضی نواحی عراق سرگرم کار بودند. آنها قصیده‌هایی را که در مدح

۱ پیتر چلکووسکی (۱۳۶۷)، تعزیه هنر بومی پیشوایران، داود حاتمی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۱۴۰-۱۳۹.

۲ دائرة المعارف تشیع، ج ۴، ذیل «تعزیه».

۳ ابن جوزی، همان، ج ۱۵، ص ۱۴.

علی(ع) یا سایر ائمه اطهار بود، در کوی و برزن و بازار می‌خوانند و در آنها گاهی به گروهی از صحابه که غاصبان حق شمرده می‌شدند، تعرضاتی وجود داشت. اهل سنت نیز در برابر شیعیان، فضائل خوان به راه انداده بودند. آنها نیز فضائل ابوبکر و عمر و دشنامه‌های راضیان و ذکر اصول جبر و تشییه و امثال آنها را به شعر می‌خوانند. آنها همچنین کسانی را بر آن داشتند تا مغازی‌های دروغ و حکایات بی‌اصل وضع کردند در حق رستم و اسفندیار و... تا شجاعت‌ها و دلاوری‌های حضرت علی(ع) در مغازی‌ها را کمنگ جلوه دهند.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد که در این دوره، کشمکش‌های فرقه‌ای، بستری مناسب برای ظهور و رشد استعدادها و ظرفیت‌های آینی هر فرقه فراهم کرده است. ترغیب به سروden اشعار رثای در سوگ امام سوم شیعیان و ترویج آنها نیز در این دوره، نشان از توجه حاکمان به استفاده از ابعاد مختلف هنر، در این زمینه دارد.

ابوبکر خوارزمی از نویسندهای شاعران ایرانی سده چهارم، درباره اشعار خویش گفته است: «سرگذشت حسین بن علی را برای بازنمایاندن شقاوت قاتلان او و لعنت آنان باز گفته است». ابوبکر خوارزمی در آثار خود بر «اصل اختیار» تأکید می‌ورزید و تحت تأثیر فرقه معتزله قرار داشت. بکتابش نیز در این مورد اعتقاد دارد: «مراسم سوگواری عاشورا دارای نوعی تمایل فلسفی بود که در عین پرورش در نهضت شیعه و گرایش‌هایی مشابه فرقهٔ فلسفی معتزله، از یک اصل اساسی نشئت می‌گرفت. در فرهنگی که تعزیه<sup>۲</sup> جزئی از آن بود، اصول حیات، اختیار و تشبیه در نمو و تکامل تعزیه نقش تعیین کننده‌ای داشت. این سوگواری‌ها حمایتی مشروط از مفهوم اختیار به عنوان «امر فی الامرین» بود که خواستار آزادی و اختیار انسان بود».<sup>۳</sup>

در مقابل اندیشمندان معتزلی (مورد حمایت شیعیان) که به آزادی و اختیار انسان اعتقاد داشتند، متفکران اشاعره (مورد حمایت اهل سنت) بودند که اعتقاد به جبر داشتند. آین سوگواری برای امام حسین(ع) که در واقع عبارت از لعن ظلم و تأکید حقانیت انسان در مخالفت با ظالمان بود، نمایشی از مفهوم عدل و در مجموع در تضاد با آرای محققان و متفکران رسمی خلافت به شمار می‌آمد. گویا اعتقادات معتزله و قدرت آنها در تقابل با

۱ بهرام بیضایی (۱۳۹۲)، نمایش در ایران، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، صص ۶۹-۷۰.

۲ تعزیه در اینجا به معنای عزاداری به کار رفته است.

۳ چلکووسکی، همان، ص ۱۴۴.

اشاعره، زمینه را برای سوگواری روز عاشورا تقویت کرد که خود احساس مشارکت در مصیبت‌های امام حسین<sup>(ع)</sup> و ضدیت او با ظلم را فراهم آورد. تأکید شیعه بر گریستن، به صورت نوعی مخالفت در مقابل سنت‌های ناسازگار جامعه جلوه‌گر شد.

از تقابل و تضادها که بگذریم، در طرف دیگر ماجرا، به نظر می‌رسد که تشابه نمایش شیوه‌خوانی با نمایش‌های مسیحی که در اروپا برگزار می‌شد، با سیاست خارجی حاکمان آل بویه بی‌ارتباط نبوده است. نظر کارشناسان هنری در مورد شباهت‌های این نمایش‌ها این فرضیه را تأیید می‌کند. سید حسین فدایی حسین در کتاب تجلی دین در نمایش شرق و غرب ضمن تشریح شباهت‌ها و تفاوت‌های این نمایش‌ها این گونه آورده است: «در اروپا، شروع کار با دسته‌های ویژه عید فصح (پاک) بود به صورت پرده‌های نقاشی عظیمی که شرکت‌کنندگان را محو خود می‌کردند. سپس چهره‌های این پرده‌های نقاشی جان می‌گیرند و ترکیب‌های ایستا به حرکت در می‌آیند و تماشاگر را نیز ملزم به تعییر جا می‌کند. سرانجام در مرحله سوم مطلبی از روی متنی خوانده یا زبان حال گفته می‌شود. شروع شکل‌گیری دسته‌های عزاداری نیز تا حدودی به همین گونه‌اند».<sup>۱</sup>

روایی و قراردادی بودن شکل اجرای نمایش و نقش تأثیرگذار شعر و موسیقی در هردوی آنها از جمله شباهت‌هایی است که ارتباط فرهنگی و هنری شیعیان و مسیحیان را تأیید می‌کند. بر همین اساس مجید فلاح‌زاده بین مراسم عزاداری این دوره و نمایش مذهبی مسیحیان در اروپا قرابت خاصی قائل است. او برگزاری مراسم عزاداری در دوره دیلمیان (۳۵۲ق.) را با مراسم مذهبی-نمایشی مربوط به زندگی (مرگ و رستاخیز) عیسی مسیح که همزمان (۹۶۳م.) در اروپا برگزار می‌شد مرتبط می‌داند. او برای اثبات نظر خویش دو دلیل آورده است: اول فضای باز سیاسی که دیلمیان به وجود آورده بودند و وجود وزیر مسیحی ناصر بن هارون در دربار عضدالدوله و دوم اینکه مسیحیت نیز تحت فشار اعراب سنی مذهب، حیاتش به خطر افتاده بود و اتحاد و تعامل تشیع و مسیحیت ضروری به نظر می‌رسید.<sup>۲</sup>

در هر صورت تشابه این آیین‌ها خود می‌تواند نشان‌دهنده وجود نوعی ارتباط و تعامل سیاسی بین دولت‌های شیعی و مسیحی باشد که طبیعتاً تعاملات و مراودات اجتماعی و فرهنگی را نیز در بی‌داشته است. و البته این به معنای تقليدی بودن مراسم عزاداری و

۱ سید حسین فدایی حسین (۱۳۸۵)، تجلی دین در نمایش شرق و غرب، تهران: انتشارات نمایش، ص ۲۳۸.

۲ فلاح‌زاده، همان، ص ۱۳۳.

شیه‌خوانی از آیین‌های مسیحیت نیست، بلکه نشان‌دهنده تأثیر متقابل فرهنگی و اجتماعی است که در اثر وجود ارتباطات سیاسی در دوره‌های مختلف می‌توانسته در تکوین و تکامل هنر شیه‌خوانی، نقش داشته باشد. براون<sup>۱</sup> قرن‌ها بعد، پس از تماسی تعزیه به‌نوعی به این تأثیر اشاره می‌کند: «به نظر می‌رسد بعضی از وقایع ضمنی داستان زندگی امام حسین(ع)، تقریباً نشان‌دهنده یک احساس همبستگی ناخوداگاه با مسیحیان، از جانب ایرانیان شیعه مذهب است که ناشی از سهیم شدن در عقیده «جبران گناه انسان توسط عیسی مسیح» است. بهترین مثال در این زمینه محاوره و شهادت سفیر فرنگ در بارگاه یزید است؛ صحنه‌ای جالب توجه در تعزیه و به‌خصوص مناسب برای زمانی که تماساگران شامل مهمانان اروپایی نیز باشند».<sup>۲</sup> نکته جالبی که براون پس از شکل‌گیری شیه‌خوانی و مشاهده آن بدان اشاره کرده است و می‌تواند نشانی از نقش تعاملات سیاسی حاکمان در طراحی هنر شیه‌خوانی باشد، حضور نقشی با عنوان فرنگی<sup>۳</sup> در نمایش شیه‌خوانی است؛ شخصیتی که به نظر می‌رسد طراحان شیه‌خوانی بیشتر به منظور نشان دادن عمق قساوت و سنگدلی اعراب از آن بهره برده‌اند. این مورد در دو شیه‌نامه «مسلمان شدن و شهادت ایلچی فرنگ» و «ایمان آوردن قانیا سلطان فرنگ» از مجموعه شیه‌نامه‌هایی که سرلوئیس پلی آن را جمع‌آوری و ترجمه کرده، آمده است.<sup>۴</sup> همچنین، شیه‌نامه «دختر مسیحی» که گویندو به تفصیل در مورد آن نوشته نیز از همین نمونه است.<sup>۵</sup>

بنابراین سیاست‌های باز داخلی و خارجی دیلمیان، ضمن برقراری ارتباط فرهنگی و هنری غرب و شرق، شرایط مطلوبی برای فعالیت شیعیان و بهویژه احیای آیین‌ها و سنت‌های آنان فراهم کرد. در این فضا توجه به رشد علم و دانش و همچنین زمینه مساعدی که علمای شیعی از جمله شیخ صدق، شیخ طوسی، ابن جنید، شیخ مفید، سید رضی و... به دست آورده بودند نیز در نوع خود نقش تعیین کننده‌ای در تغییر و تحولات نوع گفتمان ایجاد کرد. نظر علمی و بزرگان دین در مورد شیه‌سازی و «اصل تشبیه» در دوره‌های بعد، شکل‌گیری این آیین نمایشی

1 Browne.

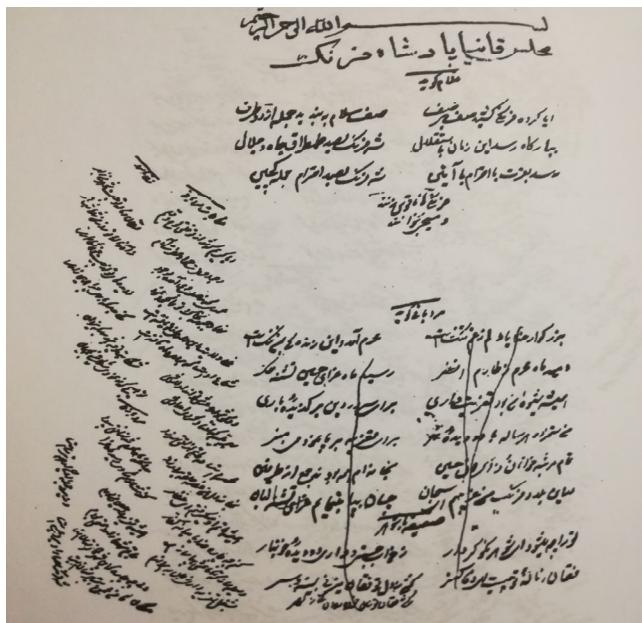
2 ادوارد براون (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر بهرام مقدادی، تهران: مروارید، ص ۱۸۹.

3 البته در شیه‌نامه‌ها شاهد حضور شخصیت‌هایی از فرق و ادیان مختلف از جمله مسیحی، کلیمی، هندو، تصوف و... هستیم. نک: رضا کوچکزاده و فرهاد مهندس پور (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، «گفتگوی ادیان در شیه‌خوانی»، دو فصلنامه تخصصی دانشگاه هنر، ش ۵، ص ۹.

4 S. L. Pelly (1879), *The Miracle Plays of Hassan and Hossein*, London.

5 Josef Gobineau (1950), *Religions et philosophies*, Paris: Le Asia Central, p.395.

را وارد مرحلهٔ جدیدی کرد. چلکووسکی در این مورد می‌نویسد: «ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشri (۴۶۷-۵۳۸ق.) از متکلمان ایرانی در کتاب خود به نام اطواق النذهب فی المواقع و الخطب توضیح داده است: بنا به سنن مذهبی، هر کس برای حسین(ع) بگردید یقیناً در قیامت با او محشور خواهد شد. و هر کس در پیش خود بگردید و باعث گریه دیگران شود از خوبان است. بنا به گفته او: هر کس که خویش را همانند (تشبه) دسته‌ای سازد در زمرة همان دسته است، و همان قدر و ارزش به او خواهد رسید. یعنی، او زمینهٔ نظری تقلید را مهیا ساخت و به عملی که از هر طریق موجب گریه بر امام حسین(ع) گردد ارزش و اهمیت بخشدی».<sup>۱</sup> البته روایات و احادیث از ائمه اطهار و بزرگان دین در این مورد فراوان است و ذکر این مورد تنها به جهت تأثیر مستقیم کار او (بسط موضوع تشبه) در سیر تکاملی مقتلنگاری، مقتل خوانی، روضه‌خوانی و شیوهٔ خوانی است.



شکل ۱. تصویری از شیوهٔ نامه مجلس قانیا پادشاه فرنگ

پس از سقوط دیلمیان و تغییر و تحولات حکومتی، شرایط تا حدودی برای شیعیان دگرگون

۱ چلکووسکی، همان، ص ۱۴۷.

شد، اما اثرات فعالیت‌های آلبويه در دوره‌های بعد همچنان مشهود است. مقبولیت یافتن عزاداری عاشورا حتی در بین شافعیان و حنفیان و یکپارچگی این آیین در سده ششم در گزارش عبدالجلیل قزوینی رازی صاحب *النقض آشکار* است: «بر همه عالمیان روشن است که امام مقدم بوحنیقه و امام مکرم شافعی و علما و خلفا و طوایف خلافاً من سلف، سنت عزاداری را رعایت کرده‌اند. چنانکه خود شافعی را درباره حسین و شهدای کربلا مراثی بسیار است».<sup>۱</sup> او همچنین از اعیان و اشراف اهل سنت یاد می‌کند که در مناطق مختلف با اینکه تحت سلطه سلجوقیان و غزنویان سنی مذهب بودند، اما مراسم عاشورای حسینی را بربا می‌کردند، از جمله خواجه علی غزنوی حنفی در بغداد، مجذال الدین مذکور همدانی در همدان، خواجه امام نجم ابوالمعالی بن ابوالقاسم بزاری حنفی مذهب در نیشابور و...<sup>۲</sup> بنابراین تعاملات بین فرق در این دوره‌ها نیز در نوع خود شرایط مطلوبی برای بسط و گسترش عزاداری فراهم کرده بود.

سقوط خلافت عباسی به دست مغولان، چشم‌اندازی نو در مسیر فعالیت‌های تشییع پدید آورد. حضور علمای بر جسته شیعی از جمله خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی، این طاووس، فخر المحققین و تاج الدین آوجی در مقامات بالای دولتی حکایت از فضای باز ایجاد شده برای اجرای آیین‌های عزاداری ایام محروم دارد. در روز گار تیموریان نیز طبق آنچه که خواند میر در مورد سیاست‌های تیمور آورده است: «گاه شیعیان را بدین می‌شمرده و گاه به نام آنها و آیین‌های شیعی، از جمله واقعه کربلا، دشمنان خویش را می‌کوییده، چنانکه دمشق را با شعار انتقام حسین(ع) از نسل یزید گشوده است».<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد اتخاذ این سیاست دو گانه که بیشتر به جهت بهره جستن از تمایی امکانات اتباع خویش بوده، منعی برای برگزاری آیین‌ها و مناسک شیعیان ایجاد نمی‌کرده است.

اما مرحله دیگری از سیر تکاملی آیین شیعه‌خوانی با نگاشته شدن اولین مکتوب فارسی و در دوره تیموریان شکل گرفت. در دوره سلطنت سلطان حسین بایقراء در هرات، کمال الدین ملاحسین واعظ کاشفی (وفات ۹۱۰ق)، روضه الشهاده را به نگارش درآورد که اولین مقتبل به زبان فارسی بود. متعاقب این اثر، محمدبن سلیمان فضولی (وفات ۹۳۲ق.) در بغداد با ترجمه

<sup>۱</sup> عبدالجلیل قزوینی رازی (۱۳۵۸)، *النقض*، تصحیح محدث ارمومی، تهران: انجمن آثار ملی، ص ۳۷۰-۳۷۳.

<sup>۲</sup> همان، ص ۳۷۱.

<sup>۳</sup> غیاث الدین خواندمیر (۱۳۶۲)، حبیب السیری اخبار افراد البشر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، ج ۳، تهران: انتشارات خیام، ص ۴۹۷.

روضه الشهداء نخستین مقتل ترکی، به نام حدیثة السعداء را نوشت. هر دو نویسنده نیز اظهار می‌دارند که مرهون زمخشri بوده‌اند.<sup>۱</sup> اشاره الشیبی در کتاب تشیع و تصوف به صوفیانه بودن فلسفه کافی و اینکه او از امام حسین(ع) یک شخصیت صوفیانه ساخته که به رضا و توکل گردن نهاده است،<sup>۲</sup> باز نشان از تعاملاتی دارد که به دلیل اتخاذ سیاست تساهل و تسامح حاکمان در برخورد با فرق اسلامی ایجاد شده است و تحولی دیگر در نوع گزارش از واقعه کربلا را به وجود آورده است.

### مرحله سوم: حکومت صفویان تا دوره قاجار

در جریان تشکیل دولت صفوی و حتی در زمان اوج این دولت، ضرورت مقابله اقتصادی، سیاسی و نظامی با امپراتوری عثمانی سنی مذهب، صفویان را ناگزیر کرد تا در پی یافتن متحданی در داخل و خارج از کشور برآیند. انتخاب مذهب تشیع در داخل کشور نوعی مشروعيت و مقبولیت به حکومت صفویان می‌بخشید. این کار زمینه مناسبی را برای رشد تعزیه فراهم می‌آورد چرا که بعد از پنج قرن و نیم (از دیلمیان تا صفویه) مذهب تشیع دوباره مذهب رسمی کشور شد و در نتیجه سوگواری بر شهادت امام (و البته گونه‌های مختلف آن)، دوباره و به‌طور وسیع و بدون ترس و بیم رواج می‌یابد.

جمشید ملک پور نزدیکی دین و سیاست در این دوره را عامل گسترش اشعار داستانی واقعه کربلا می‌داند و این می‌تواند نشان دهنده تحولی دیگر در نوع گزارش حادثه کربلا و درآمدی بر شکل‌گیری متون شیوه‌خوانی باشد. او این گونه آورده است: «با روی کار آمدن دولت صفویه و رسمیت یافتن تشیع و نزدیکی حکومت و دیانت، جریان سرودن اشعار داستانی و به نظم داستانی درآوردن واقعه کربلا گسترش عظیمی یافت؛ به‌طوری‌که در کوچه و بزرن دسته‌های سینه زن و زنجیرزن و نوحه‌خوان به راه می‌افتدند و در سوگ حادثه کربلا عزاداری می‌کردند. نطفه نمایش تعزیه در همین آینه‌های عزاداری بسته شد».<sup>۳</sup> بیضایی نیز نقش سیاست اتخاذ شده از سوی صفویان در شکل‌گیری هنر شیوه‌خوانی را این گونه بیان می‌کند: «جانبداری از خاندان رسالت همیشه یک سرپوش مذهبی بود برای نهضت‌های سیاسی ضدعربی ایرانیان،

۱ غلامرضا گلی زواره (۱۳۸۲)، از مرثیه تا تعزیه، قم: نشر حسینین (علیها السلام)، ص ۵۳.

۲ کامل مصطفی الشیبی (۱۳۹۴)، تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوی قراجلو، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۳۲۷.

۳ جمشید ملک‌پور (۱۳۶۳)، ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱، تهران: انتشارات توسع، ۲۱۳.

زیر کانه‌ترین استفاده از این سرپوش را صفوی‌ها کردند، در آن هنگام که با رسمی کردن مذهب شیعه و برانگیختن احساسات مذهبی مردم – علیه عثمانی سنی مذهب – وحدتی به این سرزمین و مردمش دادند و استقلالی به قلمرو خود پیدایش یا تحول و تکامل تعزیه یکی از نتیجه‌های این استقلال سیاسی و مذهبی بود.<sup>۱</sup> اینکه شاه طهماسب اول (۹۳۱-۹۸۴ق.) به محتشم کاشانی پیشنهاد می‌کند به جای مدح و ثنای وی به مدح و ثنای ائمه دین پردازد،<sup>۲</sup> علاوه بر اینکه حکایت از باور او به مذهب تشیع دارد، حسابگری او را نیز می‌رساند که مدح و ثنای ائمه، به نماینده ظاهرآزمینی آنان یعنی صفویان نیز بر می‌گردد. و این در عین حال زمینه‌ساز شعر رثایی و یکی از ارکان شکل‌گیری تعزیه‌نامه‌ها نیز هست. انتخاب مذهب تشیع در سیاست خارجی نیز زمینه‌نوعی وحدت با مسیحیت را فراهم می‌کرد که به اعتقاد فلاح‌زاده، زمینه‌این وحدت ایدئولوژیک در تداوم مقوله‌های بنیادی، مثل شهادت و شفاعت فراهم می‌آید.<sup>۳</sup> رسول جعفریان نیز هدف اصلی حضور هیئت‌های اروپایی در این دوره در ایران را تحریک شاه به جنگ با دولت عثمانی می‌داند.<sup>۴</sup>

بنابراین صفویان با این انتخاب هوشمندانه، در پی زنده کردن آن اتحادی رفتند که گاه پنهان و گاه آشکار، در طول قرن‌ها، اغلب اقلیت شیعه و مسیحی و زرتشتی و دیگران را در برابر اکثریت سنی حاکم در جامعه اسلامی قرار می‌داد. علی شریعتی در مورد این اتحاد این گونه آورده است: «هنگامی که قدرت مسلمین (ولو تحت نام امپراطوری فاسد عثمانی) با مسیحیت و بورژوازی نوپا و مت加وز اروپا در گیر بود و در غرب پیش می‌رفت، تشیع صفوی ناگهان در شرق برخاست و از پشت بر او خنجر زد. پادشاهان صفوی، پنهانی و آشکار با پادشاهان اروپای شرقی و قدرت‌های کلیساپی مراوده داشتند و برای نابودی دشمن مشترک مسیحیت غربی و تشیع صفوی، یعنی قدرت جهانی مسلمین توطئه می‌کردند. و این است که می‌بینیم در «شیعه» که کپیه تئاترهای مذهبی مسیحیان فرنگی است، یک پرسوناژ نوظهور به نام فرنگی با عینک و کت و شلوار اروپایی وارد کربلا می‌شود و با هفتاد و دو تن هم‌پیمان و

۱ بیضایی، همان، ص ۱۱۴.

۲ اسکندریبیک ترکمانی (۱۳۵۰)، عالم آرای عباسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۱۷۸.

۳ فلاح‌زاده، همان، ص ۱۴۰.

۴ رسول جعفریان (۱۳۸۹)، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ص ۹۶۶.

هم درد می‌شود علیه مخالفان اهل بیت.<sup>۱</sup>

شریعتی در صحبت از حضور نقش فرنگی، ضمن تأیید اتحاد تشیع صفوی با مسیحیت برای مقابله با دولت عثمانی، نشان می‌دهد که این تدابیر سیاسی نیز زمینه‌های ارتباط هنر دینی شرق و غرب و به نوعی نقطه عطف دیگری در راستای تکوین هنر شیوه‌خوانی را فراهم نموده است. هر چند، همانطور که پیش از این اشاره شد، از بررسی محتواهای متون شیوه‌خوانی این گونه برمی‌آید که حضور نقش فرنگی بیشتر به منظور نشان دادن قساوت و سنگدلی خاندان اموی و عباسی در برخورد با ائمه اطهار بوده است. ضمن اینکه از شخصیت‌های هندو، کلیمی، صوفی و دیگر آیین‌ها و فرقه‌ها نیز در شیوه‌خوانی استفاده شده است و صرف استفاده از نقش فرنگی نمی‌تواند دلیل بر تقلیدی بودن آن باشد.

زرین کوب نیز در زمینه پیدایش هنر تعزیه‌خوانی، ضمن رد تقلیدی بودن شیوه‌خوانی از نمایش‌های غربی، به تأثیرپذیری فرهنگی این ارتباط اشاره می‌کند: «می‌توان پیدایش آن را به تحول روضه‌خوانی و نفوذ بعضی عناصر رسوم عزاداری دیلمیان منسوب کرد. تصور اینکه تعزیه از بعضی نمایشنامه‌های مذهبی اروپایی و در عهد صفویان به وجود آمده باشد چندان مقبول به نظر نمی‌رسد و تحول آن از مراسم روضه‌خوانی بیشتر قابل قبول است، تقریباً نظری تحول تئاتر قدیم یونانی از مراسم مذهبی یونان باستان». او در ادامه این مطلب می‌نویسد: «بین تعزیه ما با بعضی نمایش‌های دینی اروپایی البته مناسبت‌هایی هست، اما تصور تقلیدی بودن تعزیه از آنها با توجه به روابط صفویه با اروپایی‌ها و طرز تلقی مسلمین از آداب و رسوم نصاراً قابل قبول نیست.<sup>۲</sup>

بنابراین، سیاست‌های صفویان به عنوان حکومت شیعی و اقداماتی که در جهت رشد و گسترش آیین‌ها و مناسک تشیع صورت گرفت و همچنین ارتباط و تعامل دینی و فرهنگی با غرب (به هر دلیل)، گام‌های مؤثری بود که در شکل‌گیری شیوه‌خوانی نقش غیر قابل انکاری داشته‌اند.

در دوره زندیان و مقارن با پادشاهی کریم‌خان زند، گزارش کارستن نیبور<sup>۳</sup> جهانگرد آلمانی در سال ۱۷۶۵–۱۷۶۶ م. از تعزیه برگزار شده در جزیره خارک، نمونه‌ای دیگر از تأثیر جهت‌گیری سیاسی در سیر تکاملی این هنر را مشخص کرده است: «با اینکه شیعه‌ها در

۱ علی شریعتی (۱۳۶۸)، *تشیع علوی و تشیع صفوی*، تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ص ۲۶۹.

۲ عبدالحسین زرین کوب (۱۳۸۸)، *نه شرقی، نه غربی، انسانی*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۴۸۷.

۳ Carsten Niebuhr.

خارک برای برگزاری مراسم مذهبی خود آزادی عمل دارند، به خاطر وجود سنی‌ها که کمتر از شیعه‌ها نیستند و همچنین حضور هلنی‌ها نمی‌توانند در برگزاری این مراسم مبالغه کنند. حاکم خارک به منظور جلوگیری از ایجاد مزاحمت برای پیروان مذهب‌های دیگر دستور داده بود تا در دهه اول محرم کسی در خیابان‌ها به صدای بلند ناله و زاری نکند. از این رو، شیعه‌ها مراسم مذهبی دهه اول محرم را در خارج شهر برگزار می‌کردند. چون من عزاداری شیعه‌ها را ندیده بودم، روز عاشورا به خاطر من به آنها اجازه داده شد که با دسته‌هایشان وارد شهر شوند و در میدان بزرگ مراسم شیعه‌خوانی راه بیاندازند. تقریباً همه مسلمانان ساکن خارک در این میدان جمع شده بودند...<sup>۱</sup>. به رغم تداوم درگیری‌های مذهبی، فرآگیر شدن تماشای شیعه‌خوانی به هر دلیل، در این سند مشهود است.

گزارش افسر انگلیسی به نام ویلیام فرانکلین<sup>۲</sup> نیز در سال ۱۷۸۷ م. و در زمان سلطنت جعفرخان زند از مراسم عزاداری و تعزیه حضرت قاسم که در شیراز برگزار شده بود حاکی از شکل‌گیری تعزیه به شکل امروزی است: «یکی از مؤثرترین صحنه‌هایی که به نمایش گذاشده می‌شود صحنه عروسی قاسم جوان، پسر امام حسن(ع) با دختر امام حسین(ع) است؛ این ازدواجی است که هر گز به فرجم نمی‌رسد، زیرا قاسم در روز هفتم محرم در کنار رود فرات به شهادت می‌رسد... جدایی بین این نوعروس و شوهرش نیز نشان داده می‌شود و به هنگامی که شوهر جوان به صحنه نبرد می‌رود، زن به مؤثرترین وجه، ناراحتی خود را نشان می‌دهد...».<sup>۳</sup>

با آغاز دوره قاجار و زمانی که نمایشی کردن وقایع عاشورا در حال گسترش بود، اولین حکم معروف در مورد نمایش‌های مذهبی را میرزا ابوالقاسم بن حسن گیلانی، معروف به فاضل قمی (وفات ۱۲۳۱ق.) که از مهم‌ترین رهبران مذهبی و متکلمان و محققان شیعه دوران قاجار بود، صادر کرد. او با صراحة اعلام عقیده نمود که نمایش‌های مذهبی نه تنها شرعی هستند و ممانعتی ندارند بلکه از بزرگترین آثار مذهبی نیز به شمار می‌آیند.<sup>۴</sup> البته برخی علماء نیز به دلایل مختلف با برگزاری مراسم تعزیه مخالفت می‌کردند. یضایی دلیل این مخالفت را حرفه‌ای می‌داند، زیرا شور و شوق مردم برای استقبال از پدیده تازه (یعنی تعزیه) بیشتر بود و

۱ عنايت الله شهيدی (۱۳۸۰)، پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ص. ۷۶.

۲ William Francklin.

۳ ویلیام فرانکلین (۱۳۵۸)، مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ترجمه محسن جاویدان، تهران: انتشارات مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی، ص. ۷۰.

۴ چلکووسکی، همان، ص. ۱۵۴.

از خطابهای آنان استقبال چندانی نمی‌شد.<sup>۱</sup> در این مورد یزدان پرست معتقد است: «به رغم انتقاد برخی از علماء که بیشتر به سبب تحریف وقایع تاریخی در تعزیه بود، توجه سلاطین قاجار و مردم به نمایش تعزیه موجب رونق تعزیه در این دوره، هم از نظر محتوى و هم از نظر نحوه اجرا شده است».<sup>۲</sup>

در هر صورت در دوره قاجار شاهد اوج شکوفایی و تکامل شیوه‌خوانی هستیم. در این خصوص تعییر عبدالله مستوفی قابل توجه است: «ناصرالدین شاه که از همه چیز وسیله تفریح می‌تراشید، در این کار هم سعی فراوانی به خروج داد و شیوه‌خوانی را وسیله اظهار تجمل و نمایش شکوه و جلال سلطنتش کرد و آن را به مقام صنعت رساند». بدين ترتیب، عوامل سیاسی، خواسته یا ناخواسته، در کنار دیگر عوامل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در فرآیند شکل‌گیری شیوه نمایشی گفتمان واقعه کربلا نقش داشته‌اند.

### نتیجه گیری

در روند تکاملی آین شیوه‌خوانی عوامل متعددی نقش داشته‌اند. عواملی که باعث شده عده‌ای ریشه تعزیه را کاملاً ایرانی بدانند. اما نباید فراموش کرد که اسلام و واقعه کربلا و مهم‌تر از همه فعل و انفعالات سیاسی بعد از آن واقعه، یکی از عوامل اصلی بروز این پدیده اجتماعی بوده است. آموزه‌های مکتب اهل بیت که در حماسه عاشورا خلاصه شده و پس از واقعه توسط شیعیان به شیوه‌های مختلف ارائه شد، با مقاومت در برابر مخالفتها و بهره‌برداری از حمایت‌های حاکمان دوره‌های تاریخی و گذر از فراز و فرودها، سرانجام به شکل هنری نمایشی به جهان اسلام عرضه شد. عزادری به عنوان یکی از این شیوه‌ها در این راه بیشترین سهم را داشت. با توجه به اینکه زبان عزاداری و سوگواری به ادبیات عامه مردم نزدیک بوده، به عنوان یکی از روش‌های بسیار مؤثر در زمینه مبارزه سیاسی علیه خلفای اموی و عباسی مورد استفاده قرار گرفته است و در نهایت در تهییج احساسات، آگاهی آنان به واقعیات، ایجاد وحدت رویه و ارادت به ائمه(ع) بهویژه حضرت ابا عبدالله الحسین مؤثر و مفید واقع شده است. بنابراین علاوه بر خود واقعه، آموزه‌های آن نیز که مهم‌ترین آنها، ظلم‌ستیزی و عدالت‌جویی بود به شکل‌های گوناگون در جامعه تبلور یافته بود. جنب و جوش

۱ بیضایی، همان، ص ۱۲۰.

۲ حمید یزدان پرست (۱۳۸۸)، نامه /برن، ۵، تهران: انتشارات اطلاعات، ص ۶۳۱.

۳ عبدالله مستوفی (۱۳۷۱)، شرح زندگانی من، تهران: انتشارات زوار، ص ۲۸۸.

شیوه در برابر ظلم، بستری مناسب برای شکل‌گیری این گونه نمایشی فراهم آورد. و این در واقع همان نبرد خیر و شر یا نور و ظلمت بود که تصویرسازی می‌شد. در حقیقت، انگیزه سیاسی و پیوند آن با انگیزه دینی در کنار دیگر عوامل فرهنگی و اجتماعی، منجر به خلق اثری ماندگار به نام «تعزیه یا شیوه‌خوانی» در جهان اسلام شد. بنابراین، در بیان عوامل شکل‌گیری این آیین سنتی تنها اشاره به آینه‌های باستانی از قبیل سوگ سیاوش و دیگر عوامل فرهنگی و اجتماعی کافی نیست و چشم‌پوشی از عوامل سیاسی، منطقی به نظر نمی‌رسد.

از زمان وقوع حادثه کربلا تا گزارش برگزاری اولین نمایش شیوه‌خوانی (گزارش فرانکلین در سال ۱۷۸۷م.) که به فرم اجرایی امروزی بسیار نزدیک بوده است، حدود ۱۱ قرن می‌گذرد. شیعیان ایرانی، در این مدت رفته‌رفته با استفاده از زمان، فضا و موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی پیش آمده و ترکیب آن با پیشینه باستانی خود گفتمان واقعه کربلا که بیانگر ظلم‌ستیزی و حق طلبی بود را به شیوه‌ها و گونه‌های مختلف از قبیل عزاداری، سیاه‌پوشی، زیارت قبور ائمه، دسته گردانی، شیوه‌سازی، نویسنده‌گی و سرودن اشعار ثابی، روضه‌خوانی، نقالی، پرده‌خوانی و ... زنده نگهداشتند و با القای شور حسینی و دمیدن روح حمامی همواره در راه مبارزه با مستکبران و مستبدان پیش‌قدم بودند و سرانجام چکیده‌ای از مکتب مبارزاتی اهل بیت پیامبر اسلام را در قالب هنر نمایش به جهانیان عرضه کردند.

در حقیقت، تعزیه تنها «نمایش مصیبت و مظلومیت» نیست، بلکه هدفی متعالی و همسو با شعار «هیهات من الذله» را در ذهن مخاطب یادآوری می‌کند که عین آن را در تاریخ زندگی اهل بیت یافته است. آیین شیوه‌خوانی به عنوان هنری که در نظر عامه مردم مقبولیت یافته و علاقه‌مندان خاص خود را دارد، در صورت توجه مسئلان و دست‌اندرکاران امور فرهنگی و هنری جمهوری اسلامی ایران، کما کان می‌تواند بر اساس شعار «کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا» به عنوان سلاحی کارآمد در برابر تهاجم همه‌جانبه فرهنگی - اجتماعی استکبار و استعمار و حامیان آنها ایستادگی و مقاومت نماید. در پایان شایان ذکر است که این مقاله حاصل بخشی از تحقیقات انجام شده مربوط به رساله دکتری محسن آقادحسنی بوده که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات انجام شده است.

## منابع و مأخذ

- ابراهیم حسن، حسن (۱۳۷۳)، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات جاویدان.

- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲ق)، *المتنظم فی تاریخ الامم والملوک*، تحقیق عبدالقدیر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیہ.
- الشیبی، کامل مصطفی (۱۳۹۴ق)، *تشیع و تصوف*، ترجمة علیرضا ذکاوی قراگزلو، تهران: انتشارات امیر کیمی.
- براون، ادوارد (۱۳۶۹ق)، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه دکتر بهرام مقدمادی، تهران: مروارید.
- بیرونی، ابوالباقیه عن القرون الخالیة، به کوشش اکبر دانا سرشت، تهران: انتشارات امیر کیمی.
- بیضایی، بهرام (۱۳۹۲ق)، *نمایش در ایران*، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- ترکمانی، اسکندریک (۱۳۵۰ق)، *علم آرای عباسی*، تهران: انتشارات امیر کیمی.
- تنوخی، محسن بن علی (۱۳۹۲ق)، *نشوار المحاضره و اخبار المذاکره*، تحقیق عبود الشالجی المحامی، بیروت: [بی نا].
- جعفریان، رسول (۱۳۸۹ق)، *صفویه در عرصه دین*، فرهنگ و سیاست، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- چلکووسکی، پیتر (۱۳۶۷ق)، *تعزیه هنر یومی پیشو ایران*، ترجمه داود حاتمی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۶۲ق)، *حییب السیرفی اخبار افراد البشر*، زیر نظر محمد دیر سیاقی، تهران: انتشارات خیام.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸ق)، *نه شرقی، نه غربی، انسانی*، تهران: انتشارات امیر کیمی.
- زیدان، جرجی (۱۳۷۲ق)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: انتشارات امیر کیمی.
- ستاری، جلال (۱۳۸۷ق)، *زمینه اجتماعی تعزیه و تئاتر در ایران*، تهران: نشر مرکز.
- شریعتی، علی (۱۳۶۸ق)، *تشیع علوی و تشیع صفوی*، تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- شهیدی، عنایت الله (۱۳۸۰ق)، *پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- صدر حاج سید جوادی، احمد و همکاران (۱۳۷۳ق)، *دانشگاه المعارف تشیع*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فدایی حسین، سید حسین (۱۳۸۵ق)، *تجالی دین در نمایش شرق و غرب*، تهران: انتشارات نمایش.
- فرانکلین، ویلیام (۱۳۵۸ق)، *مشاهدات سفر از بنگال به ایران*، ترجمه محسن جاویدان، تهران: انتشارات مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی.
- فلاحزاده، مجید (۱۳۸۴ق)، *تاریخ اجتماعی- سیاسی تئاتر در ایران*، تهران: پژواک کیوان.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸ق)، *النقض*، تصحیح محدث ارمومی، تهران: انجمن آثار ملی.
- گلی زواره، غلامرضا (۱۳۸۲ق)، *از مرثیه تا تعزیه*، قم: نشر حسنین (علیها السلام).
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱ق)، *شرح زندگانی من*، تهران: انتشارات زوار.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷ق)، *مجموعه آثار*، ج ۱۴، تهران: انتشارات صدرا.
- ملک پور، جمشید (۱۳۶۳ق)، *ادبیات نمایشی در ایران*، ج ۱، تهران: انتشارات توسع.

- همایونی، صادق (۱۳۸۰)، تعزیه در ایران، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
  - بیزان پرست، حمید (۱۳۸۸)، نامه ایران، ۵، تهران: انتشارات اطلاعات.
  - نبیور، کارستن (۱۳۵۴)، سفرنامه نبیور، ترجمه برویز رجی، تهران: انتشارات توکا.
  - نرم‌افزار نورالسیره [بی‌تا]، قم: سازمان تبلیغات اسلامی.
- Pelly, S.L (1879), *The Miracle Plays of Hassan and Hossein*, London.
  - Gobineau, Josef (1950), *Religions et philosophies*, Paris: Le Asia Central.



## مقایسه تطبیقی جایگاه سیاسی قضات در عصر خلافت عباسی (۱۳۲-۶۵۶ق.) و امپراطوری عثمانی (۱۳۴۱-۶۹۹ق.)

جواد جهانگیری<sup>۱</sup>

بهرام بهرامی<sup>۲</sup>

بهرام امانی چاکلی<sup>۳</sup>

**چکیده:** قضات از مناصبی است که ابتدا در ذیل وظایف خلیفه قرار داشت و به تدریج به دیگران تفویض شد. لیکن خلفای عباسی در صدد بودند به رغم تفویض قضات به دیگران، همچنان از موقعیت دینی آن برای خود بهره سیاسی ببرند. در حکومت عثمانی نیز سلاطین مدعی حاکمیت اسلامی بودند؛ از این رو ملزم شدند حکومت خود را با خمیرمایه شریعت بنیان نهند. در نتیجه این رویکرد، قضات به عنوان بازویان دولت در اجرای شریعت در بدنۀ دولت نقش ممتازی یافتدند. این پژوهش تلاش نمود تا با روش توصیفی- تحلیلی، با استناد به منابع تاریخی، جایگاه سیاسی قضات در دورۀ عباسی و دورۀ عثمانی را به صورت تطبیقی مورد مقایسه قرار دهد. تنایح حاصل از پژوهش یانگر آن است که خلفای عباسی با ایجاد منصب قاضی القضاوی و استقلال دیوان قضاء و سلاطین عثمانی با ایجاد منصب قاضی عسکری و سازمان دادن نظام قضائی با استفاده از نظام مدرسه، موجب ارتقای جایگاه سیاسی قضات شدند.

### واژه‌های کلیدی: منصب قضاء، خلافت عباسی، امپراطوری عثمانی، قضات، جایگاه سیاسی

۱ کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی (نویسنده مسئول) jahangiri.javad@yahoo.com

۲ استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه زنجان Bahram.Bahrami40@znu.ac.ir

۳ استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه زنجان Amani@znu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۲۸ تاریخ تأیید: ۹۷/۰۵/۱۸

## A Comparative Study of the Political Position of Judges in the Age of the Abbasid Caliphate (132-656 AH) and the Ottoman Empire (699-1341 AH)

Javad Jahangiri<sup>1</sup>

Bahram Bahrami<sup>2</sup>

Bahram Amani Chakli<sup>3</sup>

**Abstract:** Judgment is one of the positions that initially belonged to the caliph's duties and was gradually delegated to others. The Abbasid caliphs, however, sought to gain political advantage from its religious status despite delegating it to others. In the Ottoman Empire, the kings also claimed Islamic sovereignty, so they were forced to establish their own government based on Sharia. As a result of this approach, judges as state's arms in enforcing Sharia played a prominent role within the state. This study attempts to compare the political status of judges in the Abbasid and Ottoman Empire using a descriptive-analytical method and citing historical sources. The results of the study indicate that the Abbasid caliphs promoted the political status of judges by establishing the position of *Ghazi-ol-Ghozat* (i.e. Supreme Judge) and independence of judiciary division, while the Ottoman kings promoted the political status of judges by establishing the office of *Ghazi Askar* (i.e. Grand Judge) and organizing the judicial system using the school system.

**Keywords:** Judgeship, the Abbasid Era, the Ottoman Empire, judges, political status

---

1 MA in Islamic Nations History and Civilization (Corresponding Author)  
jahangiri.javad@yahoo.com

2 Assistant Professor, Department of Islamic Nations History and Civilization, Zanjan University  
Bahram.Bahrami40@znu.ac.ir

3 Assistant Professor, Department of Islamic Nations History and Civilization, Zanjan University  
Amani@znu.ac.ir

## مقدمه

قضاؤت از جمله مناصبی است که ابتدا ذیل وظایف خلیفه قرار داشت و از شؤون اصلی حکومت اسلامی به شمار می‌رفت. به همین جهت در طول تاریخ پر فراز و نشیب تمدن اسلامی، نظام قضایی همواره از ارکان دولت‌های اسلامی به شمار می‌رفته است. در سالهای آغازین شکل‌گیری تمدن اسلامی توسط پیامبر(ص)، ایشان در کنار تبلیغ دین اسلام، داوری میان مسلمانان را نیز بر عهده داشتند. ابوبکر اولین خلیفه پس از رحلت پیامبر، بر خلاف ایشان علاوه بر شهرهای دیگر در مدینه نیز رسیدگی به دعاوی مردم را به دیگران سپرد و عمر بن خطاب را به این امر گماشت. این روند در زمان خلفای بعدی تا عصر اموی ادامه پیدا کرد و دامنه آن وسیع‌تر شد. با روی کار آمدن امویان، شیوه تعیین قضات و کارکرد آنها تحول یافت؛ به طوری که غالباً هر یک از امیران و والیان قاضی منطقه خود را تعیین می‌کردند. با توسعه ارضی قلمرو دولت و امور آن، بر وظیفه قضات نیز افزوده شد. استیفاده حقوق مسلمانان از طریق نظارت در اموال محجوران، رسیدگی به وصیت مردم و اوقاف، از جمله وظایف جدید قاضی بود.<sup>۱</sup>

با گسترش فتوحات در دوره خلافت عباسیان، قلمرو اسلام بیش از پیش وسعت یافت و از آنجا که مناطق مفتوحه در مؤلفه‌های فرهنگ و تمدن، از جمله زبان با یکدیگر اختلاف آشکار داشتند، نیاز به سازوکارهای جدیدی برای اداره مناطق بود. از سوی دیگر با پیدایش مذاهب چهارگانه اهل سنت، ضروری بود در سطح جامعه اساس و مبنای تشکیلات قضایی با نوع مذهب هر منطقه انطباق داشته باشد و قاضی احکام خویش را مطابق مذهب خاص هر ولایت صادر کند. لذا سازمان قضایی از شکل اولیه و ساده خود خارج شد و با پیدایش منصب قاضی القضاۓ در زمان هارون الرشید (خلافت ۱۷۰-۱۹۳ق.)، تشکیلات مستقلی برای آن فراهم آمد. این امر جایگاه سیاسی قضات را در مناطق برجسته ساخت.

پس از عباسیان با فاصلۀ اندکی، امپراطوری عثمانی که دامنه جغرافیایی و زمانی حکمرانی آن در جهان اسلام بی‌سابقه است، در مرکز جهان اسلام قرار گرفت. در حکومت عثمانی علاوه بر شریعت و علمای دینی، با عنصر فرهنگی دینی دیگری به نام «تصوف» مواجه هستیم که از روزهای آغازین نبرد برای بنیان نهادن دولت نوظهور عثمانی در میان توده مردم، نظامیان و حتی برخی سلاطین نفوذ بسیاری داشت. در اویش همراه سپاه ترک در سرزمین‌ها و شهرهای

---

<sup>۱</sup> محمد بن خلف وکیع (۱۴۲۲ق.)، *أخبار القضات*، مراجعه سعید محمد الخام، ج ۳، بیروت: عالم الکتب، ص ۳۲۱.

نوگشوده پرآکنده شدند و دستگاهی پرداخته از حلقات و شعب طریقت بوجود آوردند.<sup>۱</sup> آنها خدمات سرنوشت‌سازی در برپایی دولت انجام دادند، اما در ساختار دولت هرگز جایگاه و کارکرد تعريف شده‌ای نداشتند. علما برخلاف دراویش، در مسیر تحولات دولت برای خود طبقه قدرتمند و ثروتمندی را تشکیل دادند و گاه به امتیازات ممتازی مانند معافیت‌های مالیاتی و مصوبیت از مصادره اموال دست پیدا کردند.<sup>۲</sup> در حکومت عثمانی برای علما ساختاری رسمی و سلسله‌ای از مراتب تدوین شد. این امر برای علما جایگاه معینی در دولت تعريف کرد که تا دوران تنظیمات عثمانی موجبات ارتقاء مستمر علما را فراهم ساخت.

در خصوص نظام قضایی عباسیان جامع‌ترین پژوهشی که در قالب مقاله پدید آمده است، پژوهش فهیمه فرهمندپور و همکاران وی با عنوان «تحولات دیوان قضایی و تأثیر آن بر وضعیت و جایگاه قضات؛ از اوایل خلافت عباسیان تا تسلط آل بویه بر بغداد (۱۳۲-۳۳۴ق.)» است که تنها سه قرن از تحولات قضایی دولت عباسیان را به صورت مختصر بررسی کرده است. مقاله دیگری که به زبان فارسی وجود دارد، پژوهشی از حسن انصاری قمی با عنوان «قاضی القضاط» است. این پژوهش به منصب قاضی القضاطی پرداخته و تاریخچه آن را بیان می‌کند و آن را با مناصب مشابهی مانند قاضی الجماعه و اقضی القضاط مقایسه می‌کند. در پایان نیز مختصراً از زندگی نامه چند تن از قاضی‌القضايا های دوره عباسی را بازگو می‌کند. در زبان لاتینی نیز از مهم‌ترین مقالاتی که می‌توان نام برد، نوشتاری است از متیو تیلر<sup>۳</sup> با عنوان «قدرت قضایی و استقلال قضات در دوره عباسیان»<sup>۴</sup> که در آن به بررسی اقتدار و استقلال قضات در صدور احکام پرداخته است. در خصوص حوزه دوم این پژوهش یعنی نظام قضایی دولت عثمانی نیز چه به صورت تأییفی و چه به صورت ترجمه، اثر مستقلی در دست نداریم و این موضوع غالباً در تواریخ عمومی معاصر به صورت اجمالی بررسی شده است. نزدیک ترین پژوهشی که در این زمینه وجود دارد، مقاله‌ای با عنوان «نهاد علما و ساختار قدرت در امپراطوری عثمانی» اثر حسن انصاری قمی است که در پاره‌ای موارد به وضعیت و جایگاه قضات پرداخته است. اما در مطالعات عثمانی آنچه مایه خوش اقبالی پژوهشگر است، وجود مقاله‌ای است که در آن

۱ برنارد لوئیس (۱۳۶۵)، استانبول و تمدن امپراطوری عثمانی، ترجمه ماه ملک بهار، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، صص ۲۲۱-۲۲۲.

۲ لرد کینراس (۱۳۷۳)، قرون عثمانی، ترجمه پروانه ستاری، تهران: انتشارات کهکشان، ص ۲۱۷.

۳ Mathieu Tillier.

۴ Judicial Authority and Qasi Autonomy under the Abbasids.

نگارنده هر آنچه که از کتاب و مقاله در ایران از ابتدا تا زمان نگارش مقاله درباره تاریخ دولت عثمانی نوشته شده است را با ذکر نام نویسنده، تاریخ چاپ و سایر مشخصات اثر بر شمرده است. عنوان این مقاله «مطالعات عثمانی در ایران»<sup>۱</sup> است. پژوهش حاضر می‌کوشد با تکیه بر شواهد تاریخی ارائه شده در منابع کتابخانه‌ای، با روش توصیفی-تحلیلی به این پرسش که جایگاه سیاسی قضات در عصر خلافت عباسی و امپراطوری عثمانی در مقایسه با یکدیگر چه تحولاتی را پشت سر گذاشته است، پاسخ نسبتاً جامعی دهد. به نظر می‌رسد در سایه تغییر رویکرد حاکمان نوظهور عباسی و عثمانی در حکومتداری و اتكلای سیاسی آنها به شریعت، تحولات نظام قضایی قدم در مسیری نهاد که ارتقای سیاسی جایگاه قضات یکی از نتایج غیرقابل اجتناب آن بود. لیکن این وضعیت همسو با ضعف نهاد خلافت در عصر عباسی و امپراطوری در عصر عثمانی به تنزل گرایید. در دوره عثمانی تحولات برخاسته از تنظیمات، رابطه قاضی با عنصر قدرت‌ساز شرع را قطع کرد و او را موظف به اجرای قوانین مدونی نمود که تفسیر به رأی در آن بسیار محدود بود.

### روابط قضات با خلفا و سلاطین در عصر عباسی و عثمانی

در حکومت اسلامی، خلیفه عامل و مسئول اجرای فرمان‌های الهی و حکمرانی براساس شریعت اسلام است. از سوی دیگر چون علماء به نیابت از پیامبر(ص) مسئولیت تفسیر منابع دینی (در رأس آنها قرآن) و استخراج احکام و صدور فتوا منطبق با شریعت را بر عهده دارند، همواره در طول تاریخ با حاکمان ارتباط مستقیم و گاه تقابل داشته‌اند. قضاؤت نیز در ذیل وظایف دینی خلیفه قرار داشت و به تدریج توسط خلفا به افراد دیگر تفویض شد. اگرچه عباشیان در نیمة دوم قرن دوم هجری نظام قضایی را ساماندهی و متمرکز کردند، قضات هنوز تابع سلطه حاکمان بودند و نمی‌توانستند قضاؤت‌هایی که موجب رنجش خلیفه و نمایندگان او (وزیران) می‌شد را اعمال کنند.<sup>۲</sup> از سوی دیگر تفویض قضات از سوی خلفا به دیگران که محصول اجتناب‌ناپذیر تحولات ساختار تشکیلاتی حکومت اسلامی بود، برای خلفا خالی از فایده نبود و آنان را از کانون توجه قضایی علماء و عامه دور می‌ساخت و کاستی‌ها و انحرافات عمده و سهولی را متوجه قاضی می‌کرد. از این رو، خلفای عباسی در صدد بودند به رغم انتقال مسئولیت

۱ نصرالله صالحی (آبان ۱۳۹۱)، مطالعات عثمانی در ایران، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش. ۱۷۴.

۲ متیو تیلر (۲۰۱۴)، قدرت قضایی و استقلال قضات در دوره عباسیان، نشریه Almasak، https://halshs.archives-ouvertes.fr/halshs-01057979

قضاویت به دیگران، در موقع لازم از امتیازات آن بهرهٔ سیاسی ببرند. در این راستا خود را به علما و فقهاء نزدیک می‌کرند و قضاویت را رکن حکومت می‌دانستند.<sup>۱</sup> لذا در عصر خلافت عباسی، برخی از افراد از پذیرفتن منصب قضا خودداری می‌کردند و از گردن نهادن به این مسئولیت بینناک بودند. چنانچه به دوران منصور (خلافت ۱۳۶-۱۵۸ق.)، ابوحنیفه نعمان از تصدی قضا عذر خواست.<sup>۲</sup> با تصور این وضعیت می‌توان بپرسید که نه خلفاً هر کسی را به قضا می‌گماشتند و نه هر کسی آن را می‌پذیرفت. رویکرد ابزاری خلفاً به منصب قضا در دوران اقتدار دولت عباسی نمود بیشتری داشت.

به گزارش حسن ابراهیم حسن، مکرر اتفاق می‌افقاد که خلفاً پیمان خویش با افراد و گروه‌ها را دربارهٔ امانی که داده بودند، به اعتماد فتوای قضات می‌شکستند. چنانکه سفاح (خلافت ۱۳۲-۱۳۶ق.) با هیبته و منصور با ابومسلم و عمومی خویش و هارون الرشید (خلافت ۱۷۰-۱۹۳ق.)، با یحیی بن عبدالله علوی کرد.<sup>۳</sup> هارون الرشید امان نامه‌ای را که به یحیی بن عبدالله بن حسن داده بود بخواست و در حضور او از ابوالبختری خواست در آن بنگرد. ابوالبختری گفت این از فلان و فلان جهت بی‌اعتبار است. هارون الرشید گفت تو قاضی القضاطی و بهتر می‌دانی. آنگاه امان نامه را پاره کرد و ابوالبختری بر آن آب دهان افکند.<sup>۴</sup> لذا بسیاری از فقهای عصر از تصدی قضا بینناک بودند که مبادا خلیفه به فتواهی برخلاف شریعت و ادارشان کند. از این رو در عصر اول عباسی، برخی فقهاء با وجود امتیازات منصب قضا از روی پرهیزگاری و با توجه به حساسیت منصب قضا از پذیرش آن امتناع می‌کردند. زمانی که منصور قضاویت بغداد را به ابوحنیفه نعمانی پیشنهاد کرد، ابوحنیفه آن شغل را رد کرد و گفت: «از خدا پرهیز و امانت خدا را به دست پرهیزگاران بسپار».<sup>۵</sup> صاحب کتاب عدالت و قضایا در اسلام در ادامه این داستان به نقل از کتاب بستان العارفین گوید، ابوحنیفه از قبیل این مسئولیت روی بر تاخت و به هیچ وسیله از تهدید و تطمیع رام نشد و همچنان در امتناع پاشاری کرد تا گرفتار ضربات

۱ محمد رضا شهیدی پاک (۱۳۹۳)، *تاریخ تشکیلات در اسلام*، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ص ۳۰۶.

۲ حسن ابراهیم حسن (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: انتشارات بدرقه جاویدان، ص ۲۵۲.

۳ همان، ص ۲۵۳.

۴ محمد بن جریر طبری (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۲، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۵۲۴۸.

۵ جرجی زیدان (۱۳۸۲)، *تاریخ و تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۱۸۹.

تازیانه و زندان شد و چندان در زندان بماند که جان سپرد.<sup>۱</sup>

با آغاز عصر دوم عباسی جایگاه سیاسی قضات سیر نزولی در پیش می‌گیرد. در این دوره گاهی خلفاً پس از عزل قضات اقدام به مصادرهٔ اموال آنها کرده یا از آنها جریمه می‌گرفته؛ پدیده‌ای که در زمان خلفای نخستین شاهد آن نیستیم. در سال ۲۴۰ق. متول، یحیی‌بن‌اکشم را از منصب قضا برکنار کرد و از او مبلغ هفتادو چهارهزار دینار زر گرفت و چهار هزار جریب املاک او را در بصره تملک نمود.<sup>۲</sup> خلفاً این عمل را در جهت کسب درآمد و یا ظاهرًا مجازات قضات انجام می‌دادند و گویای این است که همیشه میان خلفاً و قضات روابط مظلوبی برقرار نبوده است. در دوره‌ای که ترکان در دربار عباسی نفوذ یافته و سایه سیاه آنها بر سر خلفاً بود، روابط قضات و خلفاً وضعیتی ناخوشایند برای طرفین ایجاد می‌کرد. چرا که ترکان معمولاً برای دستیابی به مقاصد خود دائم به خلفاً فشار می‌آورند و در نهایت پس از آنکه توفیقی نمی‌یافتد به شیوه‌های رقت‌انگیزی خلفاً را از سریر قدرت به زیر می‌کشیدند و در این باره نیاز به شهادت یا فتوای قاضی‌القضات داشتند که قاضی‌القضات نیز در صورت مخالفت، به سرنوشت خلیفه دچار می‌شد. این اثیر در بیان نمونه‌ای از این اتفاق گوید: «چون ترکان دیدند که از معترض چیزی به دست نخواهند آورد، با مغایبان و اهالی فرغانه متفق شدند که معتز را از خلافت خلع کنند. پس از ضرب و شتم و آزارهای فراوان، او را در یک حجره حبس کردند. بعد قاضی‌القضات ابوالشوارب و جماعت دیگری را احضار کردند و آنها را شاهد خلع او قرار دادند».<sup>۳</sup> در دوره چیره شدن آل بویه بر بغداد، خلفاً به رغم محدود شدن اختیاراتشان، سعی داشتند منصب قضاء و منتصدی آن را همچنان تحت حمایت و کنترل خود حفظ کنند. زمانی که جلال‌الدوله پس از دستگیری ابوالقاسم بن‌ماکولای وزیر قصد بازداشت برادر او که قاضی‌القضات بود را داشت، خلیفه در حمایت از قاضی‌القضات و ممانعت از کار جلال‌الدوله گفت: «در قلمرو حاکمیت ما هیچ چیز جز نظارت بر نمایندگان امینی که هم اکنون تحت حمایت ما هستند بجای نمانده است. اما همین حمایت نیز در جهت منافع شخص امیر است نه شخص ما. قاضی‌القضات هرگز در مسائل سیاسی که از حدود اختیارات خاص سلطان است مداخله

۱ صدرالدین بلاغی (۱۳۷۰)، *عدالت و قضاء در اسلام*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱۸.

۲ عزالدین علی بن‌اثیر (۱۳۷۱)، *الکامل*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۱۷، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ص ۲۴۰.

۳ همان، ج ۱۸، ص ۵۹.

نکرده، بنابراین شایسته است که تصمیم‌گیری در مورد او به عهده ما نهاده شود.<sup>۱</sup> در این غائله روشن است که خلیفه تحت تسلط امیر بویه‌ای است ولی با این حال اختیارات مربوط به امور قضات را با بیانی آمیخته از ترس و شجاعت برای خود محفوظ می‌داند.

سلطین عثمانی مدعی حکمرانی اسلامی و اشاعة اسلام بودند و غالب جنگ‌هایی که داشتند (به‌ویژه در جبهه رومی) را به مبارزه با کفار گره می‌زدند. از نشانه‌هایی بارز این ادعا همان است که سلطین در جنگ‌هایی که شخصاً فرماندهی را بر عهده داشتند، خود را غازی لقب می‌دادند. بدین طریق بسیار علاقمند بودند که عنوان «خلیفه» بر جای مانده از عباسیان را یدک بکشند. به گونه‌ای که سلطان سلیم در سال ۱۵۱۷ق. پس از تسخیر مصر، آخرین خلیفه نمادین عباسی را از قاهره به قسطنطینیه انتقال داد و عنوان خلیفه ضمیمه اقبال سلطان سلیم گردید.<sup>۲</sup> لذا این رویکرد اسلام‌خواهی، آنها را ملزم می‌ساخت موازین شریعت را سرلوحة حکومت قرار دهند. مسلمان تفسیر شریعت و مطابقت و تأیید آن با امور جاری، حضور و اهمیت علماء را به دنبال داشت. حتی به طور معمول، دولت بدون فتوای شیخ‌الاسلام جنگی را آغاز نمی‌کرد و علت آن این بود که روشن شود جنگ یاد شده با دین تعارض ندارد.<sup>۳</sup> قضات نیز به عنوان طبقه‌ای از علماء، در تشکیلات دولت عثمانی از همان ابتدا اهمیت داشته‌اند و این را می‌توان در اقدامات عثمان (حکومت ۶۹۹-۷۲۶ق)، نیز شاهد بود. زمانی که حکومت عثمان استقلال یافت و سکه و خطبه را به نام خود کرد، در ولایات خود قاضی قرار داد.<sup>۴</sup> همچنین در سال ۷۹۴ق. زمانی که محاصره شهر آلاشهر توسط سلطان بایزید اول در نهایت به صلح انجامید، یکی از مفاد صلح، استقرار قاضی ای از قضات اسلام در این شهر برای رسیدگی به مرافعات مسلمانان بود.<sup>۵</sup> از سوی دیگر در دوران شکل گیری امپراطوری عثمانی علمای برجسته‌ای مانند قراخیل چندرلی (یا افندی) پا به عرصه گذاشتند که روابط بسیار همسو و مؤثری را با سلطین شکل دادند و علاوه بر پیشبرد اهداف دولت، به اعتبار طبقه علماء نیز افزودند. مجازات قضات

۱ مغیث‌الله کبیر (۱۳۸۱)، آل بویه در بغداد، ترجمه‌مهدی افشار، تهران: انتشارات دبیر، رفعت، ص ۳۰۴.

۲ استانی لین بول (۱۳۶۳)، طبقات سلطانی، عباس اقبال، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ص ۲.

۳ اسماعیل احمدیاقی (۱۳۸۶)، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ص ۷۹.

۴ یوزف هامر پورگشتال (۱۳۶۷)، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، ج ۱، تهران: انتشارات زرین، ص ۶۸.

۵ همان، ص ۲۰۳.

برجسته گاهی با دستاویز شرعی حاصل می‌شد و این خود نشان از جایگاه طبقه علماء دارد. در یکی از شورش‌هایی که زمان سلطان سلیمان اول روی داد، سلطان، قاضی عسکر جعفر چلپی را در این امر دخیل دانسته او را احضار کرد و از او پرسید: اگر کسی لشکر اسلام را تحریک به شورش و فساد نماید سزای او چیست؟ قاضی گفت: اگر گناه او ثابت شود مستحق کشتن است. سلطان فوراً فرمان داد که این فتوارا با خون جعفر چلپی ممهور کنند.<sup>۱</sup>

روابط قضات و سلاطین عثمانی بجز در ادوار محدودی که برپایه حرکت همسو و حتی همدلی پیش می‌رود، غالباً بر اساس موازنۀ قدرت و حفظ منافع تفسیر می‌شود. هرگاه سلاطین در حکومت قدرت و تسلط داشتند، مانند سایر کارکنان دولت به قضات نیز سلطه‌جویانه نگاه می‌کردند. گاهی نیز ضعف و سستی سلاطین در حکومت و از سوی دیگر قدرت‌گیری علماء و قضات منجر به اعمال دخل و تصرف در امور از جانب قضات و علماء می‌شد. در زمان سلطان ابراهیم، به دلیل رفتار غیرعادی او در حکومتداری و نیز دسیسه‌چینی سلطانه و قاضی عسکر آناتولی، آنها محمد را که طفلی هفت ساله بود، جانشین ابراهیم کردند. در اینجا سلطانه پرسید: چگونه امکان دارد طفلی هفت ساله را بر تخت نشاند؟ قاضی پاسخ داد، طبق رأی قضات که اینک در فتوای آمده، دیوانه نباید سلطنت کند، حال هر چند سالش که باشد. بدین ترتیب با محمد بیعت شد و سپس وزراء و علماء به حضور ابراهیم رسیدند.<sup>۲</sup> قضات از علماء بودند و نهاد علماء غالب از خاندان‌هایی تشکیل می‌شد که در طول چند نسل به صورت نیمه‌موروثی در دولت بوده و قدرت و ثروت زیادی داشتند. از این رو آنها همواره دنبال روزنه‌ای برای اعمال نفوذ در محیط سیاسی پیرامون خود بودند تا با وحدت میان خود به خواسته‌هایشان برسند. در این میان ضعف و بی‌کفایتی سلاطین نیز مزید بر علت می‌شد.

نگاهی همزمان به قضات در عصر عباسی و عثمانی نشان می‌دهد که نهاد علماء در ذیل آن قضات پس از بنیان نهادن تشکیلات مستقل در دولت‌های خود، جهش سیاسی قابل ملاحظه‌ای در بدنه دولت پیدا کردند و با پایه‌گذاری منصب قاضی‌القضاتی در دوره عباسیان و قاضی عسکری در دوره عثمانیان به بالاترین جایگاه سیاسی خود رسیدند. این ارتقای سیاسی با تکامل سیاسی منصب شیخ‌الاسلامی در ساختار دولت عثمانی و در دست گرفتن ریاست دینی دولت و جامعه عثمانی که پیش از آن در دست قاضی عسکر بود، سبب شد قاضی عسکران پس از مدت

۱ همان، ج ۳، ص ۲۰۱۸.

۲ لرد کین رأس، قرون عثمانی، ص ۳۲۵.

نه چندان طولانی حضور بی‌واسطه خود در کنار سلطان را از دست داده و به ریاست شیخ‌الاسلام تن دهند. اما در دولت عباسیان قاضی‌القضات تا منسخ شدن منصب قاضی‌القضاتی که در آخرین سال‌های حیات خلافت عباسی در بغداد رخ داد، از نزدیکان و مشاوران خلفا به شمار می‌رفت و مورد حمایت خلفا بود.

اگرچه ایجاد منصب جدید با عنوان قاضی‌القضاتی و قاضی عسکری تأثیر بسیاری در ارتقای جایگاه منصب قضا داشت، ولی بخش مهمی از این ارتقا برخاسته از خود افرادی بود که به خصوص در ابتدای این دو دولت بر سر کار آمدند؛ چرا که آنها عالمان و فعالان سیاسی بسیار قدرتمندی بودند. شخصیت بر جسته و توانمند قضات اگرچه در موقع انحراف از مسیر شرع اسلام برای حاکمان زنگ خطر محسوب می‌شد، لیکن این توانمندی و صاحب نفوذ بودن، تیغی دو لبه بود و خلفای عباسی و سلاطین عثمانی با تقویت نهاد علماء، از قضات به عنوان تکیه‌گاه سیاسی‌حقه‌ی استفاده می‌کردند و اقدامات خود را با کسب فتوای رئیس قضات وجهه شرعی می‌بخشیدند. از آنجا که حاکمان عباسی و عثمانی مدعی حاکمیت اسلامی بودند، التزام به شریعت اسلامی از تعهدات آنها به شمار می‌رفت و در امر شریعت، قاضی و شیخ‌الاسلام نماینده پاسداشت دین از جانب مردم بودند. اما از آنجا که روابط حاکمان و قضات اغلب بر پایه تأمین منافع تفسیر می‌شد، برکناری قضات به دلایل مختلف امر غیرمعمولی نبود. اما نوع عزل قضات در این دو دوره متفاوت است. در دوره عباسیان خلفا برای مجازات قاضی خطاکار، به عزل او از شغل قضایکاری کردند و در مواردی نیز شاهد مصادره اموال و املاک قضات پس از عزل آنها هستیم. ولی در دوره عثمانی سلاطین عمدهاً حکم عزل قضات را با خون آنها مهر می‌کردند. این در حالی است که در دوره عثمانی مصونیت از مصادره اموال و معافیت پرداخت مالیات از امتیازات تعلق یافته به قضات عنوان شده است. گفتنی است که روابط قضات و حاکمان اغلب منحصر به روابط آنها با قاضی‌القضات و قاضی عسکر است و قضات رده پایین با خلفا و سلاطین روابط مستقیم نداشتند. تنها در واقعی مانند جنگ یا بازدید حاکمان از مناطق یا در هنگام شکار رften آنها امکان داشت با قاضی منطقه برخورد مستقیم داشته باشند و یا از مردم محلی چیزی در خصوص قاضی بشونند. در دوره عثمانی موارد زیادی از مجازات قضات محلی با فرمان مستقیم سلاطین براساس بازدید از منطقه یا گزارش‌های مردم از کاستی و تعدی قضات در هنگام عبور حاکمان از منطقه صورت گرفته است.<sup>۱</sup>

۱ مصطفی افندی سلانیکی (۱۳۸۹)، تاریخ سلانیکی، ترجمه نصرالله صالحی، تهران: انتشارات طهوری، ص ۳۵۸.

## عزل و نصب قضات در عصر عباسی و عثمانی

در دوره امویان، قضات شهرها و ولایات توسط والیان هر منطقه تعیین می‌شد و خلیفه به‌ندرت در این موضوع دخالت می‌کرد. با پایه‌گذاری دولت عباسیان تغییرات زیادی در ساختار حکومت به وجود آمد که یکی از مهم‌ترین این تحولات، استقلال نظام قضایی و همچنین تعیین قضات شهرها توسط خلیفه بود. منصور (خلافت ۱۳۶-۱۵۸ق.)، دومین خلیفه عباسی، اولین کسی بود که برخلاف رسم بر جای مانده از امویان خود برای شهرها قاضی تعیین کرد.<sup>۱</sup> تا پیش از عباسیان قاضی مصر از طرف والی مصر تعیین می‌شد و منصور در سال ۱۵۵ق. عبدالله بن لمیعه حضرمی را به آن منصب گماشت.<sup>۲</sup> این اقدام عباسیان که هدف از آن استقرار نفوذ سیاسی و تسلط بی‌واسطه بر ممالک تحت نفوذشان بود، منحصر به مصر نبود و تمامی سرزمین‌های قلمرو عباسیان را در بر می‌گرفت. لذا تعیین قضات توسط شخص خلیفه، جایگاه سیاسی آنها را ارتقا داد. البته انتصاب فرد فرد قضات شاغل در قلمروی عباسیان مستقیماً توسط خلیفه انجام نمی‌شد، بلکه در زمان هارون الرشید، منصب قاضی‌القضاتی پدید آمد که از طرف خلیفه امور قضات را در دست داشت و اولین متصدی آن، قاضی ابویوسف، فقيه معروف آن عصر بود که پیش از آن در زمان مهدی و هادی نیز قاضی بغداد بود. بعدها با گسترش جغرافیایی و پیچیدگی امور دیوانی حکومت، برای شهرهای مهم و ایالات نیز قاضی‌القضات تعیین می‌شد تا امور قضایی آن منطقه را سامان دهد. او خود نیز زیر نظر قاضی‌القضات پایتخت کار می‌کرد و توسط وی نصب و عزل می‌شد. این سلسله مراتب در نهایت به خلیفه این امکان را می‌داد تا به یکی از ارکان اصلی حکومت که همانا نظام قضایی بود، اشراف و تسلط داشته باشد. بدین ترتیب خلفای عباسی به تدریج در نظام قضایی یک سازمان متمرکر سیاسی برقرار کردند که از مرکز خلافت و زیر نظر خلیفه کنترل می‌شد.

حق تعیین قضات حتی در دوران تاریک خلافت عباسیان نیز بجز در دوره کوتاهی از خلیفه سلب نشد و از آخرین اختیارات باقی مانده برای خلفای عباسی بود. چنانکه وقتی در سال ۳۳۳ق. با مستکفى (خلافت ۳۲۲-۳۳۴ق.) بیعت شد و او بر سریر قدرت نشست، از نام قضایان پرسید و راجع به شهود محض قضات تحقیق کرد و بعضی را حذف و برخی را ابقا کرد و

۱ احمدبن ابی یعقوبین واضح یعقوبی (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ص ۳۸۶.

۲ جرج زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۱۸۸.

قضات به فرموده عمل کردند.<sup>۱</sup> در دوره آل بوبیه حتی انتصاب قاضی که جنبه مذهبی داشت و از وظایف دینی خلیفه برشمرده می‌شد از سال ۳۵۰ق. توسط معزا الدوله و بر مبنای تعصبات مذهبی صورت می‌گرفت و خلیفه فاقد آن قدرت بود که معزا الدوله را از انتصاب افراد مورد نظر خویش بازدارد.<sup>۲</sup> به این گزارش باید افزود که عضدا الدوله در عصر خلیفه طائع (خلافت ۳۶۳-۳۸۱ق.) به سال ۳۶۹ق. قاضی القضاط ابی محمد را دستگیر کرده به فارس فرستاد و اباسعد بشربن الحسین را که شیخی بزرگ بود و در فارس اقامت داشت به قاضی القضاطی و سرپرستی قضات بغداد تعیین کرد.<sup>۳</sup> با وجود تسلط بویهیان بر حکومت عباسی، در این دوره نیز خلفاً قدرت دینی خود را کاملاً از دست ندادند. چنانکه در سال ۳۹۴ق. که بها الدوله دیلمی (۴۰۳ق.) ابواحمد موسوی (پدر شریف رضی) را به سمت قاضی القضاطی گماشت، ابواحمد با وجود کمال قدرت بها الدوله به وظیفه اخیر نپرداخت. چون خلیفه قادر بالله از دادن اجازه خودداری کرده بود.<sup>۴</sup> لذا روشن است که قضات حتی در دوران افول سازمان خلافت، مورد حمایت سیاسی خلفاً بودند و بجز در یک دوره کوتاه مقارن سیطره آل بوبیه در زمان معزا الدوله و سپس با وقفه کوتاهی در زمان عضدا الدوله تا زمان منسوخ شدن منصب قاضی القضاطی گزارشی از دخالت امیران و سرداران در عزل و نصب قضات به چشم نمی‌خورد.

در سال‌های آغازین پایه‌گذاری امپراطوری عثمانی، قاضی بورسه بالاترین مقام قضایی محسوب می‌شد و عزل و نصب قضات مناطق دیگر را برعهده داشت. در زمان سلطان مراد اول منصب قاضی عسکری ایجاد شد که قراخلیل چندرلی نخستین کسی بود که به این منصب گماشته شد.<sup>۵</sup> تا میانه سده شانزدهم امور مربوط به عزل و نصب و تغییر محل خدمت قضات زیر نظر قاضی عسکر مرکز انجام می‌شد اما در دوره‌های بعد، انتصابات به پیشنهاد شیخ‌الاسلام و به دستور سلطان و وزیر اعظم صورت می‌گرفت. لیکن شیخ‌الاسلام در بیشتر موارد به رأی شوراهای متتشکل از بزرگان عالماً متکی بود. این شوراهها پس از آزمون‌های کتبی و شفاهی از داوطلب می‌خواستند که رساله‌ای در یک موضوع خاص بنویسد و سپس با طرح پرسش‌هایی از این رساله وی را مورد ارزیابی قرار می‌دادند.<sup>۶</sup> این افراد که نوعی دوره کارآموزی را پشت سر

۱ آدام متز (۱۳۶۴)، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ترجمه علیرضا ذکاوی قراگوزلو، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۲۴۶.

۲ کبیر، آل بوبیه در بغداد، ص ۲۹۹.

۳ ابن اثیر، الکامل، ج ۲۱، ص ۱۲۵.

۴ متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۲۴۶.

۵ ابیکربن عبدالله (۱۳۸۷)، تاریخ عثمان پاشا، ترجمه نصرالله صالحی، به کوشش یونس زیرک، تهران: انتشارات طهوری.

۶ استانفورد جی. شاو (۱۳۷۰)، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، مشهد: آستان

می‌گذاشتند و نامزد قاضی شدن بودند، بسته به اوضاع پس از دو سال انتظار و خالی شدن پست قضاآوت در یکی از قضاهای به مدت ۲۰ ماه به آن مقام منصوب می‌شدند.<sup>۱</sup> انتصاب قضات عسکر، مفتی‌ها و مدرسان تا ربع آخر قرن شانزدهم بر عهده صدراعظم بود اما از آن تاریخ به شیخ‌الاسلام‌ها واگذار شد. شیخ‌الاسلام با جلب موافقت وزیر اعظم می‌توانست انتصاب قاضی عسکرها و موالی را که از بزرگان روحانیت بودند، خواستار شود.

فرآیند گرینش و انتصاب قضات در دولت عثمانی تا نیمه قرن شانزده میلادی روند نظاممندی داشته است. این شیوه نظاممند در سال‌های زوال عثمانی و تا عصر تنظیمات نیز ادامه پیدا کرد ولی دیگر روح شایسته‌سالاری و گرینش براساس مدارج علمی در آن نبود؛ چرا که فروش منصب قضايا یا دریافت رشوه برای انتصاب افراد به این منصب از ویژگی‌های دوره صحف و زوال حکومت بود. از سوی دیگر چون شمار قضاهای در مقایسه با مقاضیان محدود بود، رقابت زیادی برای تصاحب این مقام وجود داشت. نامزدهای تصدی مقام قضاآوت ممکن بود سال‌ها در فهرست مقاضیان منتظر تصاحب این مقام بمانند. همین امر نیز زمینه بروز فساد اداری در تعیین قضات را فراهم می‌کرد. در عصر سلطان مراد چهارم (حکم ۱۰۴۹-۱۰۳۲ ق.) پورگشتال در نمونه‌ای از آن می‌نویسد: «دو نفر قاضی‌های بزرگ که حکمت زاده (مصطفی افندی متوفی ۱۰۶۷ ق.) و امام زاده باشند، در گرفتن رشوت و فروختن منصب به قدری حریص و جسور بودند که اعمال قضات سابق را مردم فراموش کردند. مناصبی را که فروخته بودند هنوز مدت آنها منقضی نشده به دیگری می‌فروختند و صاحبان آنها را متوفی قلمداد می‌کردند. همین که مدعی حاضر می‌شد و عمل خود را ادعا می‌کرد در همه قسم و عده‌های نیکو به آنها می‌دادند و هیچ وقت به وعده وفا نمی‌کردند».<sup>۲</sup>

عصر تنظیمات برای علماء و قضات شرع دوره دست کشیدن از قدرت است. اما به نظر می‌رسد این تحولات در روند عزل و نصب قضات تغییرات چشمگیری بر جای نگذاشته است؛ چرا که تنظیمات چیان با مبنای قضاآوت قضات سنتی که همان «شرع» و «فرمان‌های سلطان» بود مشکل داشتند و در بی تغییر بنیادین نظام قضایی در کنار سازمان‌های دیگر بودند. در حالی که

قدس رضوی، ص ۲۳۷.

<sup>۱</sup> داود دورسون (۱۳۸۱)، دین و سیاست در دولت عثمانی، ترجمه منصوره حسینی و داود وفاتی، تهران: کتابخانه؛ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ص ۴۱۲.

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۸۳.

<sup>۳</sup> یوزف هامر پورگشتال (۱۳۶۷)، تاریخ امپراطوری عثمانی، ج ۳، ص ۲۳۵۴.

شیوه انتساب، موضوعی فرعی و متأخر بود.

کنار هم نهادن تحولات دستگاه قضایا در دوره عباسی و عثمانی، اهمیت نظام یافتن انتساب قضایا که منجر به ترقی آنها شد، به روشنی بیان می‌کند. در دهه‌های آغازین دوران عباسی و عثمانی منصبی برای رسیدگی به امور قضایا قلمرو ایجاد شد که در دوره عباسی قاضی‌القضایا و در دوره عثمانی قاضی عسکر خوانده شد. این دو منصب که تقریباً کار کردهای مشترکی داشتند، تا پایان حکومت‌های خود به مسئولیت اصلی خود باقی ماندند و در دوران اقتدار و ضعف، استقلال خود را حفظ کردند. عزل و نصب قضایا به دلیل داشتن ماهیت دینی، در دوران ضعف حکومت‌های عباسی و عثمانی چنان دستخوش انحراف از قاعدة سابق نشد. در عصر تسلط ترکان و آل بویه بر عباسیان، از موارد نادری که حداقل به صورت نمادین خلیفه در آن صاحب رأی بود، انتساب قضایا بود. در عصر عثمانی نیز مهم‌ترین تحول در انتساب قضایا، انتقال مسئولیت انتساب قضایا عسکر از شیخ‌الاسلام به صدراعظم بود.

فرایند عزل و نصب قضایا در بخش وسیعی از دوران دولت عثمانی تابع نظام مدرسه بود و قضایا از میان فارغ‌التحصیلان مدارس دینی با مراحل تدوین شده برای آن، توسط قاضی عسکران انتخاب می‌شدند. ولی در دولت عباسیان تعیین قضایا از نظام مشخصی تعیین نمی‌کرد، بلکه خلیفه قاضی‌القضایا را تعیین می‌نمود و او نیز برای شهرها و ولایات قاضی تعیین می‌کرد. تعیین قاضی از طرف پایتخت موجب ارتقای اعتبار قضایا در شهرها می‌شد و حتی آنها در دوره اول عباسی هم پایهٔ والیان قلمداد شده‌اند. با اهمیت یافتن منصب قضایا و بالا رفتن نفوذ قضایا، مستمری و درآمد قضایا در هر دو دوره بالا رفت. به دنبال این موضوع، عزل و نصب قضایا از جریان طبیعی خود خارج شد و پدیدهٔ فروش و اجاره منصب قضایا در آن به وجود آمد. شدت این مسئله در عصر عباسی به عصر سوم منحصر بود، اما در عصر عثمانی بعد از آغاز دوران زوال تا پایان حکومت بسیار فراگیر شد. این روند در عصر عباسیان تا بر چیده شدن حکومت بهبود نیافت؛ چرا که هیچ گروه صاحب قدرتی به دنبال اصلاح این وضعیت نبود و مهمانان ناخوانده ترک و بویهای نیز تنها در بی منافع خود بودند. اما در عصر عثمانی، دگرگونی تنظیمات به تدریج دست قضایا را از سودجویی‌های بی حد و حصر کوتاه کرد و در آستانه تشکیل ترکیه جدید آنها حتی نتوانستند کار کرد ذاتی شغل قضایا را همانند گذشته با رویکرد اجتهادی انجام دهند و ناچار به قوانین مدون و ساختار جدید گردن نهاده یا کار گذاشته شدند.

**کار کرد سیاسی قضایا در عصر عباسی و عثمانی**

ابتدا کارکرد قاضی محدود به کار کرد ذاتی این منصب یعنی حل و فصل دعاوی بود، اما به تدریج حوزه وظایف و اختیارات او وسیع تر شد. حضور در فعالیت‌های سیاسی از عرصه‌هایی است که قضات در کنار داوری دعاوی بدان پرداختند و این نوع کار کرد برای قضات، در عصر عباسی نمایان تر شد. خلفاً و امیران در روابط سیاسی خود با کارگزاران داخلی و حاکمان ممالک همسایه، در کنار وزیران، به تدریج قضات را نیز به کار بستند و آنها را به عنوان سفیران سیاسی به مذاکره و عقد قراردادهای مهم با دولت‌های همسایه مأمور کردند. در دوران عباسی و در سال ۲۴۱ ق. مراسم فدیه دادن و آزاد ساختن اسیران میان رومیان و مسلمانان انجام گرفت.<sup>۱</sup> «تئودورا»<sup>۲</sup> ملکه روم، اسیران مسلمان را به کیش نصاری خواند و برای آزاد ساختن بقیه فدیه طلبید. متوكل (خلافت ۲۲۲-۲۴۷ ق.)، سيف خادم و جعفر بن عبدالواحد قاضی بغداد را با فدیه فرستاد.<sup>۳</sup> ابلاغ و اعطای فرمان خلیفه مبنی بر انتصاب یک فرد به حکومت یک منطقه نیز از مأموریت‌هایی بود که گاهی به قضات محول می‌شد. چنانکه در دوره مأمون، طلحه بن طاهر در خراسان در گذشت و مأمون بجائی وی عبدالله را برگزید و فرمان حکومت وی را با اسحاق بن ابراهیم و یحیی بن اکثم قاضی القضاط فرستاد.<sup>۴</sup>

نقش آفرینی سیاسی قضات با تنزل جایگاه آنها در دوره سوم خلافت عباسیان نیز متوقف نگردید و بعد از خلفاً، امیران دیلمی نیز در دستیابی به اهداف سیاسی خود از اهمیت قضات غافل نشدند. عضدالدوله در سال ۳۷۱ ق.، قاضی ابابکر محمد بن طیب اشعری معروف به «ابن باقلانی» را به سفارت به دربار امپراطور روم فرستاد.<sup>۵</sup> گاهی کار کرد قضات در نقش سیاسی فراتر از یک پیام‌رسان مخصوص بود و آنها به عنوان نماینده تام‌الاختیار حاکمان در شرایط جنگ و خصومت به مذاکره با رقیب می‌پرداختند و مسیر صلح را هموار می‌کردند. در سال ۴۲۸ ق. رسولان میان جلال الدوله و برادرزاده‌اش ابوکالیجار رفت و آمد کردند تا آنگاه که به دست قاضی ابی الحسن الماوردي و ابوعبدالله المردوسي [المردستي] صلح برقرار شد و هر یک برای دیگری سوگند خورد که پیمان نشکند.<sup>۶</sup> در نمونه‌ای مشابه، خلیفه قائم با مرالله، قاضی ابوالحسن

۱ Teodora ۸۱۵-۸۶۷ م) پس از مرگ همسرش تھوفیلوس امپراطور روم، به مدت دو سال ملکه روم بود.

۲ عبدالرحمن بن خلدون (۱۳۶۳)، مقدمه/ ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گتابادی، ج ۲، تهران: انتشارات علمی فرهنگی ص ۴۳۱.

۳ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۵.

۴ ابن اثیر، الکامل، ج ۲۱، ص ۱۳۶.

۵ ابن خلدون، مقدمه/ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۹۶.

ماوردی را نزد طغرل فرستاد تا میان او و جلال الدوله که زمام امور دولتش را به دست داشت، عقد صلح برقرار کند.<sup>۱</sup>

به کارگیری قضات در مراحلات سیاسی اغلب منحصر به قضات سرشناس و قاضی القضاط بود ولی قضات محلی نیز در پاره‌ای موقع مورد توجه حاکمان بودند. زمانی که راشد بالله (خلافت ۵۲۹-۵۳۰ق.) در بغداد از خلافت خلع شد، از آنجا گریخت و به او امید استمداد از اتابک زنگی به موصل آمد و با اتابک ملاقات کرد و به او وعده داد که هرگاه به خلافت بازگشت، درباره‌ی چنین و چنان خدمت کند. اتابک زنگی برای این کار، کمال الدین محمدبن شهرزوری<sup>۲</sup> قاضی موصل را در نظر گرفت.<sup>۳</sup>

یکی دیگر از عرصه‌های حضور قضات در دوره عباسی، بیعت‌گیری برای خلیفه و نیز خلع خلیفه بود. بیعت گرفتن قضات برای خلفا در عصر متقدم عباسیان مرسوم نبوده است و اولین قاضی‌ای که به این امر اقدام کرد، احمدبن ابی داود بود. کسی که امر بیعت گرفتن از مردم برای المسترشد بالله (خلافت ۵۱۲-۵۲۹ق.) را بر عهده داشت، قاضی ابوالحسن دامغانی بود که امور نیابت و وزارت را نیز اداره می‌کرد و خود مسترشد کار بیعت گرفتن را به او واگذارته بود.<sup>۴</sup> قابل ذکر است که بیعت قضات به منزله تأیید شرعی و دینی خلیفه تلقی می‌شده؛ احمدبن یعقوب قاضی از جمله کسانی بود که همراه عبدالله بن معتز کشته شد. به او گفتند: «با مقترن بیعت کن». گفت: «او کودک است و بیعت با وی روانیست».<sup>۵</sup> موضوع بیعت ماهیت دینی و اسلامی داشت و به هنگام نقض این پیمان از جانب هر یک از طرفین (مردم یا خلیفه)، دوباره نیاز به حضور مرجعیت فقهی و قضایی بود. اگر خلیفه‌ای می‌خواست به هر دلیلی از خلافت کناره‌گیری کند و خود را خلع کند، باید جلسه‌ای تشکیل می‌شد تا بزرگان دولت بیعت خود را از او سلب نمایند. یا اگر فرد یا گروهی می‌خواستند خلیفه را بر کنار کنند، باید فقهاء و قضات این مسئله را با توجه به دلایلی که بر آن ارائه می‌شد در قالب فتوای تأیید می‌کردند و به عنوان شاهد حضور

۱ همان، ص ۷۰۱.

۲ کمال الدین محمدبن عبدالله بن قاسم شهرزوری فقیه و متکلم و ادیب و کاتب و شاعر و قاضی موصل و وزیر نورالدین محمودبن زنگی بود و در سال ۵۷۲ق وفات یافت.

۳ محمدبن علی بن طباطبای طقطقی (۱۳۶۰ق.)، الفخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۹۴.

۴ ابن اثیر، الکامل، ج ۲۴، ص ۲۳۹.

۵ طبری، تاریخ طبری، ج ۱۶، ص ۶۸۰۷.

می‌یافتد. سلطان مسعود در جریان خلع راشد بالله، به درباریان از جمله وزیر شرف الدین علی بن طراد دستور داد صورت مجلسی تهیه کردند و در آن آنچه از گرفتن اموال مردم و کارهای دیگری که بر پیشوا منضم است مرتکب شده بود همه را ذکر کردند. بعد چنین نوشتند: «درباره کسی که این صفات را دارد، علماً چه می‌گویند؟ آیا او برای امامت و پیشوائی شایسته است یا نه؟» علمای پاسخ دادند: «کسی که چنین صفاتی داشته باشد شایسته پیشوایی نیست». پس از فراغت از این کار، قاضی ابوظاهرین کرخی را احضار کردند و نزد او گواهی دادند. قاضی ابوظاهر نیز به فسق و بدکاری راشد بالله و وجوب خلع او از خلافت مسلمین حکم داد. سپس قضات دیگر حکم دادند.<sup>۱</sup>

ریاست قضات قلمروی عثمانی در ابتدا با قاضی بورسه بود. با پایه گذاری قاضی عسکری در دوره سلطان مراد اول، قضات گام بلندی در جهت حضور در عرصه‌های سیاسی برداشتند و از این پس قاضی عسکر بنا به ایجاب مسئولیتش، در جنگ‌ها در کنار سلطان حضور یافت<sup>۲</sup> و هر دو قاضی عسکر به عنوان دو رکن دولت عضو پیوسته دیوان بودند.<sup>۳</sup> قاضی عسکران علاوه براینکه در منصب خود خدمات سیاسی بسیاری انجام می‌دادند، بسیاری از آنها پس از طی مدارج دولتی به مقام وزیر اعظمی نیز ارتقا می‌یافتدند و این روند به ویژه در عصر اول عثمانی بسیار مرسوم بود. از قرن ۱۱ ق. ۱۷ م. نقش سیاسی قاضی عسکرها بسیار کمنگتر از قبل است؛ به طوری که در شرح وقایع سیاسی نام آنها بسیار کمتر به چشم می‌خورد و غالباً شیخ‌الاسلام نماینده علمای در رخدادهای سیاسی صاحب نفوذ و قدرت است. این در حالی است که در ظاهر امر اوضاع تفاوت چندانی با گذشته ندارد و قاضی عسکران هنوز عضو ثابت دیوان و همراه سلطان در جنگ‌ها هستند. همانگونه که چارشی لی در بخشی از وقایع جنگ عثمانی در زمان سلطان محمد سوم با اتریش می‌گوید: «دو لشکر در روز ۵ ربیع الاول ۱۰۰۵ ق. باهم روبرو شدند. در قلب سپاه طبق اصول محمد سوم مستقر بود و در یمینش وزراء و در یسارش قاضی عسکرها و معلمش سعد الدین افندی دیده می‌شد».<sup>۴</sup> منصب قاضی عسکری با تمام فراز و فرودهایش در آستانه تشکیل ترکیه جدید نیز همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و احمد جودت پاشا که از پیشاهنگان اصلاحات بود از منصب قاضی عسکری به ملکیه انتقال یافت و

۱ طبری، همان، ج ۱، ص ۴۶.

۲ حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ج ۱، ص ۶۲۶.

۳ برنارد لوئیس، استانبول و تمدن امپراطوری عثمانی، ص ۱۳۱.

۴ حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ج ۳، ص ۹۰.

به وزارت رسید.<sup>۱</sup>

ابلاغ فرمانها و احکام صادره از سوی حکومت مرکزی به ملت‌ها، اصناف، بنگاه‌های تجاری و دیگران و حصول اطمینان از اجرای آنها از وظایف قاضی بود. یکی از وظایف مهم قاضی و نایبان او رسیدگی به امور شهری و اموری مانند تعیین نرخها بود. قاضی استانبول بر امور بازار و قیمت کالاها در شهر، تنظیم مقررات، تأمین روشنایی خیابان‌ها و مراقبت از آنها، ذخیره آب و بهداشت مردم نظارت داشت.<sup>۲</sup> در بخشی از قانون‌نامه سلطان سلیمان قانونی [اول] [احکام ۹۲۶-۹۷۴ق.] درباره تعیین قیمت کالاها آمده است: «...هیچ جنسی نمی‌تواند فروخته شود مگر آنکه قاضی شهر و قاضی بازار نرخ آن را بالاتفاق معین کرده باشند».<sup>۳</sup>

قضات محلی برخلاف تصور برخی از پژوهشگران، حتی پیش از پا به عرصه گذاشتن قاضی عسکران در فعالیت‌های سیاسی نقش داشتند. گویا این ساختار، میراث سودمند سلجوقیان برای دولت عثمانی است<sup>۴</sup> که دوام آن نیز بسیار طولانی شد. حتی تا دوره اصلاحات اول در اوایل قرن ۱۹م، عثمانی که توسعه کارکرد و اختیارات و امتیازات قضات متوقف شد، شاهد گسترش روزافزون کارکردهای اداری و سیاسی قضات در قصبات و شهرها و روستاهای هستیم. نیمرخ سیاسی کارکرد قضات که کمترین تراز کارکرد شهری و مدیریتی آنها بود، در قرن ۹ق./۱۴۹۱م. که نیز ادامه داشت. چنانکه در غائله در گیری میان عثمانیان و ممالک در سال ۸۹۶ق./۱۴۹۱م. که سرانجام به صلح انجامید، سفیر عثمانی که به حضور سلطان مصر رفت، شخصی به نام شیخ علی چلپی قاضی بورسه بود.<sup>۵</sup> در آغاز قرن ۱۰ق./۱۶م. همچنانکه حکومت عثمانی در بسیاری از مناطق رو به ضعف می‌نهاد، قاضیان علاوه بر وظایف حقوقی و قضایی خود، مسئولیت‌های هر چه بیشتری را در امور اداری و مالی قلمرو خود بر عهده می‌گرفتند. تا آنجا که در بسیاری از

۱ خلیل اینالحق و دیگران، امپراطوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات، ترجمه رسول عربخانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ص ۳۶۸.

۲ جی. شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ۲۴۰.

۳ بورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ج ۲، ص ۱۳۴۲.

۴ در وقایع حمله مغولان به ممالک سلجوقیان در سال ۴۱ع/۱۲۶۰م. که آنها پس از کسب پیروزی‌هایی تا شهر سیواس (شهری با قدامت تاریخی طولانی است که در مرکز ترکیه کوئی قرار دارد) پیشروی می‌کنند، به علت ملاشی شدن نیروهای سلجوقی، بدون در پیش داشتن مانع مهمی تا نزدیکی این شهر می‌رسند. شهر سیواس با تسليم شهر توسط قاضی شهر از قتل عام رهایی یافت، ولی مدت سه روز دستخوش تاراج شد (نک: اوزون چارش لی، تاریخ عثمانی، ج ۱، ص ۱۴۰).

۵ همان، ج ۲، ص ۲۰۷.

مناطق آنها در واقع به مثابه یک حکومت محلی عمل می کردند.<sup>۱</sup> آنها طی قرن های ۱۰ و ۱۱ ق. در قلمروی عثمانی در کنار توسعه اختیارات و کارکردهای محلی شان، هنوز اهمیت و کارکرد سیاسی خود را نیز حفظ کرده بودند. در ایام نبرد با اتریش در سال ۱۵۹۷ق. مراد پاشا بیگلریگی دیار بکر و دامادش غازی علی پاشا و قاضی بودین هاییل به جزیره واج رفتند و با نمایندگان اتریش که به آن جزیره آمده بودند به مذاکره پرداختند.<sup>۲</sup> از نیمه دوم سده ۱۰ ق. ۱۶م. امپراطوری عثمانی وارد دوران ضعف خود شد و سرانجام در سده ۱۳ ق. ۱۹م. به وضعی دچار شد که به مرد بیمار اروپا معروف گردید. دولتمردان عثمانی برای بهبود اوضاع دست به اصلاحاتی زدند و در مرحله اول این اصلاحات، اقدام محمود دوم در برچیدن اجاق یعنی چری به سال ۱۸۲۶م. قضات را از حمایت یعنی چری ها محروم کرد. از سوی دیگر، با تأسیس نظارت اوقاف همایون، اختیارات صنف علمیه که با یعنی چری ها همکاری تنگاتنگی داشتند، محدود شد. به این ترتیب با گذشت زمان کار کرد مدیریت شهری قضات از میان رفت. سرانجام نیز پیوند قاضی های استانبول که اهمیتشان کمتر شده بود با صدارت اعظمی قطع شد و به دایرۀ شیخ‌الاسلامی الحق یافت.<sup>۳</sup> اصلاحات سلطان محمود دوم در زمینه قوانین نیز در نهایت دامنگیر علماء و قضات شد. تا زمان او قوانین قلمروی عثمانی از دو بخش شریعت و فرمان های سلطان در مقامش به عنوان خلیفه بود. سلطان محمود دوم مفهوم جدیدی به نام «عدالت» را شکل داد. در محدوده غیر مذهبی، جدا از شریعت و «قانون» شورایی را تشکیل داد تا نظام نامه های قضایی را بر اساس یک قانون عرض جدید تدوین کند. در نظام نامه های جدید دیگر مجازات ها همانند گذشته به تشخیص صرف قاضی و اگذار نمی شد، بلکه با دقت و تأکید بر مسئولیت جنایی و تمایز روبه فرونی بین قوانین جنایی و مدنی، غیر مذهبی و مذهبی، شخصی و عمومی تعیین می شد.<sup>۴</sup> در ادامه این اصلاحات، در زمان عبدالmajید به سال ۱۲۶۴ق. ۱۸۴۷م. دادگاه های مختلط مدنی و جنایی با تعداد مساوی قضات عثمانی و اروپایی شکل گرفت که در آنها روش های اروپایی غالب بود تا رویه اسلامی.<sup>۵</sup> در سال ۱۲۸۴ق. ۱۸۶۷م. در نتیجه اصرار دولت های اروپایی بر جدایی قوای اجرایی از قضایی، مجلس والا یا احکام عدليه تجزیه و دو

۱ جی.شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ص ۲۴۰.

۲ حقی اوزون چارشی لی، تاریخ امپراطوری عثمانی، ج ۳، ص ۹۳.

۳ اینالحق و دیگران، امپراطوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات، ص ۴۶۲.

۴ کین رأس، قرون عثمانی، صص ۴۷۸-۴۷۹.

۵ همان، ص ۴۹۵.

نهاد «شورای دولت» و «دیوان احکام عدیله» ایجاد شد و این اقدام از ضربات نهایی بر پیکر طبقه‌ای بود که به رغم خدمات ارزنده خود در دوران شکوفایی امپراطوری عثمانی، در دوران افول مرد بیمار اروپا در چپاول و ستمگری بر مردم از ارکان دیگر دولت بازنمانده بودند. کارکرد قضات امری است که در گذر زمان همواره بر دامنه آن افزوده شده است؛ به طوری که در نیمه دوم دوره امپراطوری عثمانی، کارکرد قضات و کارگزاران محلی دولت بسیار به یکدیگر نزدیک است و قضات در امور اداری و اجرایی فعالانه حضور دارند. اصلی‌ترین وظیفه قاضی‌القضات عباسیان و قاضی‌عسکر عثمانیان عزل و نصب قضات و رسیدگی بر عملکرد آنها بود. اما آنها به فراخور شرایط در فعالیت‌های دیگری نیز نقش داشتند. در دوره عباسیان قاضی‌القضات‌ها در فعالیت‌های سیاسی مشارکت مستقیم داشتند. آنها همواره همراه خلیفه بودند و از مشاوران او محسوب می‌شدند و در مراسلات و مذاکرات سیاسی نیز در کنار وزراء، از گزینه‌های اصلی خلفا بودند. ولی در عصر عثمانی بجز در دوره کوتاهی، وجود صدراعظم و شیخ‌الاسلام در کنار سلطان، حضور سیاسی قاضی‌عسکران را تحت الشعاع قرار داد و اقتدار علمی آنان نیز با رسمی شدن منصب شیخ‌الاسلامی تزلزل یافت. امتیاز ابقاء و صدور فتوای خلع سلاطین نیز از این پس با شیخ‌الاسلام بود، اما او به پشتونه رأی قضات فتوای مذکور را صادر می‌کرد. این امتیاز هرچند به صورت نمادین تا تشکیل ترکیه جدید برای شیخ‌الاسلام محفوظ ماند. در عصر عباسی قاضی‌القضات در مسئله بیعت و خلع خلیفه نقش بی‌واسطه داشت و فتوای او در تأیید شرعی خلع خلیفه لازم بود. اما در اواخر دوره عباسیان با ضعیف شدن نهاد خلافت و نیز منسخ شدن منصب قاضی‌القضاتی، قضات جایگاه پیشین خود را از دست داده و در صحنه سیاسی منزوی شدند و به عنوان زیردستان امرا و سرداران در آمدند. این شرایط برای قضات عسکر عثمانی نیز در اواخر این امپراطوری رخ داد و با بی‌اعتباری صنف علماء در اثر اصلاحات، قاضی‌عسکران روز به روز اهمیت خود را از دست دادند و در صحنه سیاسی دست آنها از بسیاری از امور کوتاه شد.

کارکرد قضات سطوح پایین دولت عباسیان اغلب به امور شرعی محدود بود، اما در دوره عثمانی حوزه کارکرد قضات سطوح پایین بسیار گسترش یافت و قضات در اداره مناطق برای امپراطوری عثمانی به قدری اهمیت داشتند که حوزه خدمت هر قاضی را «قضا» می‌نامیدند و این

یک تقسیم‌بندی سیاسی مرسوم در زمان عثمانیان بود.<sup>۱</sup> اما در عصر عباسی، حوزهٔ خدمت او به محکمهٔ شرعی اش ختم می‌شد. با وجود این آنها همان کار کرد محدود خود را در کنار پاره‌ای از فعالیت‌های سیاسی تا پایان عصر عباسی حفظ کردند، اما سرنوشت قضات در دولت عثمانی پس از طی دوره‌ای از توسعه و درآمیختن با قوهٔ مجریه، با آغاز دوران اصلاحات محدود شد. آنها متهم به سنگ‌اندازی و مانع بودن در برابر ارتباط عثمانی با جهان نوین در پیوستن به انقلاب صنعتی و اجتماعی جدید اروپا بودند. لذا جامعهٔ هیجان‌زده عثمانی که هر روز از تحولات پیرامون خود افق تازه‌ای مشاهده می‌کرد، تحت فشار اروپا به صنف علما با بدینی مضاعف نگریست. با گرایش تنظیمات چیان به الگوهای اروپایی و کنار نهادن سنت‌های عثمانی که آن را سرمنشأً عقب افتادگی از اروپا می‌پنداشتند، نظام قضایی متکی بر شریعت اسلام نیز (که بخشی از سنت قلمداد می‌شد) زیر چرخ اصلاحات رنگ باخت و قضات به عنوان محافظان و مجریان شرع، هویت و اعتبار سابق را از دست دادند.

### نتیجه‌گیری

در دوره عباسیان با حمایت خلفاً تشکیلات مستقلی برای نظام قضایی فراهم شد و با پیدایش منصب قاضی‌القضاتی، دستگاه قضاء از امارت استقلال یافت. نیاز به مشروعیت‌بخشی به انتصاب و تصمیمات حاکمان از منظر دینی که حداقل به صورت نمادین در اختیار علماء و به‌ویژه قضات بود، روابط تنگاتنگی بین حاکمان و قضات ایجاد کرد. این امر موجب ارتقای سیاسی قضات در دولت نوپای عباسی شد و آنها در فعالیت‌های سیاسی در زمرة دستیاران ثابت خلیفه قرار گرفتند. از سوی دیگر، قضاوت ذیل وظایف خلیفه قرار داشت؛ درنتیجه حق تعیین قضات تا واپسین سال‌های خلافت عباسی برای خلفاً محفوظ ماند و همبستگی نهاد خلافت و منصب قضاء در سال‌های پرآشوب حکومت عباسی پایدار ماند و تنها پس از منسوخ شدن منصب قاضی‌القضاتی از هم پاشید. با وجود این، بیشتر امتیازات سیاسی و اقتصادی منحصر به قاضی‌القضات بود و قضات رده‌های پایین وضعیت متفاوتی داشتند. پس از عباسیان با فاصله‌ای اندکی امپراطوری عثمانی در محور جهان اسلام قرار گرفت که در این حکومت رابطه علماء و قدرت اجرایی سلطان و بزرگان حکومت به گونه‌ای متمایز توسعه یافت و در مقایسه با

---

<sup>۱</sup> دورسون، همان، ص ۳۰۰. برای مطالعه بیشتر نک: سید صدرالدین بلاغی (۱۳۷۰)، *عدالت و قضاء در اسلام*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

حکومت‌های اسلامی قبلی، به همزیستی کامل‌تری تبدیل گشت. برای نخستین بار با دائمی شدن منصب قاضی عسکری، برای علما ساختاری رسمی و سلسه‌ای از مراتب تدوین شد. قضات، مفسران و مجریان شریعت بودند اما در عین حال بر اجرای فرمان‌های اداری و مالی سلطان نیز نظارت می‌کردند. آنها نقاط انکای حکومت عثمانی بودند و به تدریج حوزه کار کرداشان به قدری توسعه یافت که نقش حاکمان محلی را ایفا می‌کردند. لیکن با تکامل منصب شیخ‌الاسلامی، حضور قضات در کانون سیاسی دربار کمرنگ شد. انتقال مسئولیت قضات از شیخ‌الاسلام به صدراعظم انسجام صنف علماء را بر هم زد و بین آنها فاصله انداد. در وهله بعدی همزمان با آغاز جدی اصلاحات، قضاوت اجتهادی قضات مورد انتقاد و تغییر قرار گرفت و به تدریج قوانین مدونی به وجود آمد که قاضی را ملزم به انتباط احکام با آنها ساخت. قوانین در قلمروی عثمانی برگرفته از شریعت اسلامی و فرمان‌های سلطان بود و قضات مفسر و مجری آن بودند. با به راه افتادن ماشین تنظیمات، این قبیل قوانین در کام اصلاحات رفت و بجای آنها حکومت مشروطه و قانون اساسی مطرح شد؛ لذا قضات به تدریج آزادی عمل خود را در قضاوت از دست دادند و مدیریت شهری آنها ملغی شد.

### منابع و مأخذ

- ابراهیم حسن، حسن (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات بدرقه جاویدان.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، *الکامل*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۵)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمدپرورین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن عبدالله، ابوبکر (۱۳۸۷)، *تاریخ عثمان پاشا*، به کوشش یونس زیرک، ترجمه نصرالله صالحی، تهران: انتشارات طهوری.
- ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبا (۱۳۶۰)، *الفخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن واضح یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (۱۳۷۱)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیینی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- احمد یاقی، اسماعیل (۱۳۸۶)، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- استانفورد، جی. شاو (۱۳۷۰)، *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضانزاده، مشهد: آستان قدس رضوی.
  - اینالحق، خلیل، (۱۳۸۸)، *تاریخ امپراطوری عثمانی؛ عصر متقدم (۱۳۰۰-۱۶۰۰)*، ترجمه کیومرث قرقلو، تهران: انتشارات بصیرت.
  - اینالحق، خلیل و دیگران (۱۳۹۱)، *امپراطوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات*، ترجمه رسول عربخانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
  - بلاغی، سید صدرالدین (۱۳۷۰)، *عادالت و قضاء در اسلام*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
  - پورگشتال، یوزف هامر (۱۳۶۷)، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علیآبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: انتشارات زرین.
  - حق او زون چارشی لی، اسماعیل (۱۳۷۷)، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، تهران: انتشارات کیهان.
  - دورسون، داود (۱۳۸۱)، *دین و سیاست در دولت عثمانی*، ترجمه منصوره حسینی و داود وفایی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
  - زیدان، جرجی (۱۳۸۲)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
  - سلانیکی، مصطفی افندی (۱۳۸۹)، *تاریخ سلانیکی*، ترجمه نصرالله صالحی، تهران: انتشارات طهوری.
  - شهیدی پاک، محمد رضا (۱۳۹۳)، *تاریخ تشکیلات در اسلام*، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص).
  - طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
  - کبیر، مفیز الله (۱۳۸۱)، *آل بویه در بغداد*، به کوشش مهدی افشار، تهران: انتشارات دیر، رفت.
  - کین رأس، لرد (۱۳۷۳)، *قرون عثمانی*، ترجمه پروانه ستاری، تهران: انتشارات کهکشان.
  - لین پول، استانلی (۱۳۶۳)، *طبقات السلاطین*، ترجمه عباس اقبال، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
  - لوئیس، برnard (۱۳۶۵)، *استانبول و تمدن امپراطوری عثمانی*، ترجمه ماه ملک بهار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
  - متز، آدام (۱۳۶۴)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ترجمه علیرضا ذکاوی قراگوزلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
  - مسکویه رازی (۱۳۶۹)، *أبو على احمد بن علي، تجارب الأئمّة*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: انتشارات سروش.
  - وکیل، محمد بن خلف (۱۴۲۲ق)، *اخبار القضاة*، مراجعه سعید محمد الحام، بیروت: عالم الکتب.
- Tillier, Mathieu (2014), “Judicial Authority and Qais\_is' Autonomy under the Abbasids. Al-Masaq”, *Journal of the Medieval Mediterranean*, No. 26, pp.119-131.



## نقش شهرهای ساحلی در فرایند توسعه اقتصادی؛ بررسی موردی نقش بندر سواکن در شمال شرق آفریقا

لیلا خان احمدی<sup>۱</sup>

**چکیده:** بنادر و شهرهای ساحلی از گذشته یکی از مهم‌ترین کانون‌های شکل‌گیری تمدن‌ها و نیز ایجاد و توسعه تجارت و بازارگانی بین سرزمین‌های مختلف به شمار می‌رفتند. بندر سواکن یکی از بنادر سواحل شمال شرقی آفریقا است که نقش بسیار مهمی در رابطه تجاری بین اقوام و سرزمین‌های آفریقا به ویژه مناطق صحرای آفریقا و زیر صحرا با سرزمین‌های دیگر همچون شبه‌جزیره عربستان، ایران، هند و... داشت. این پژوهش به بررسی علل اهمیت یافتن بندر سواکن در طول تاریخ و نقش این بندر در ایجاد و توسعه ارتباط تجاری آفریقا با دیگر سرزمین‌هایی بردازد و به شکوفایی این شهر بندری در دوره فاطمیان و ممالیک اشاره می‌کند که به عنوان نقطه تقل و مرکزی میان راه کشته‌هایی که در دریای سرخ رفت و آمد می‌کردند شهرت یافته بود و علاوه بر تأمین مایحتاج کشتی‌ها، در رشد و توسعه تجارت و بازارگانی و گاه مهاجرت‌های بزرگ و کوچکی به مناطق شرقی و داخلی آفریقا تأثیر داشت. این اهمیت به گونه‌ای بود که با وجود بنادری دیگر در نزدیکی آن همچون دهلک یا مصوع همواره حکومت‌های مختلف بر سرسلط بر آن با یکدیگر رقابت می‌کردند و تا تأسیس بندر سودان چندین سده به عنوان یکی از مهم‌ترین بنادر سواحل شرقی آفریقا باقی ماند.

**واژه‌های کلیدی:** سواکن، تجارت، توسعه اقتصادی، دریای سرخ

۱ استادیار گروه مطالعات غرب بنیاد دائرةالمعارف اسلامی ahmadyleila87@yahoo.com  
تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۲۳ تاریخ تأیید: ۹۷/۱۰/۲۱

## Role of Coastal Cities in the Process of Economic Development

### Case Study: Role of Suakin Port in Eastern North Africa

Leila Khan Ahmadi<sup>1</sup>

**Abstract:** Ports and coastal cities have been the most important centers in formation of civilizations and development of trade and commerce in different places and the sea routes were the main connection channels between regions specially those places that had no access to land. Suakin port was one of the principal ports in eastern north of Africa, which had an important role in trade relations between African people who had been resident in great Sahara and sub-Saharan with those who lived in Arabian Peninsula, Great Iran, India, and etc. The causes of development of Suakin port in historical periods and its role in formation and exploring trade ties in Africa are studied in this paper and its flourishing in the Fatimid and Mamluk era were referred to here. The port was known as the center for the ships traveling in the Red Sea, and in addition to supplying ships, it had an impact on the growth and development of commerce and trade, and sometimes large and small migrations to eastern and inland Africa. This importance was such that, despite other ports nearby, such as the Dahlak or the Massawa, various governments competed against each other to capture it, and it remained one of the most important ports of the east African coasts for many centuries until the establishment of the Sudan Port.

**Keywords:** Suakin, Trade, Economic development, Red Sea

---

1 Assistant professor of Departament of west Islamic world studies,Encyclopaedia Islamic Foundation ahmadyleila87@yahoo.com

## مقدمه

راهها و طرق ارتباطی از گذشته دور اهمیت بسیاری در زندگی انسان‌ها داشته و ارتباط مستقیمی بین رشد و گسترش تمدن‌های بشری با راه‌ها و بهویژه راه‌های تجاری وجود داشته است. اهمیت راه‌ها به گونه‌ای است که می‌توان سطح فرهنگی هر منطقه و میزان توسعه آن را با توجه به دوری یا نزدیکی آن به شاهراه‌های اصلی تعیین کرد. این راه‌ها که در گذشته دریابی یا زمینی بودند، علاوه بر اینکه مسیر آمدوشد مردم عادی یا لشکرکشی حکومت‌ها بودند و یا بستری برای فعالیت‌های تجاری به شمار می‌آمدند در رشد تمدن‌ها و انتقال فرهنگ‌های مختلف نیز نقش مهمی داشتند.

در گذشته و پیش از استفاده بشر از راه‌های هوایی، بنادر و شهرهای ساحلی مهم‌ترین راه‌های ارتباطی بین سرزمین‌های مختلف بودند که دسترسی به آنها از طریق خشکی ممکن نبود. بندرها به سبب رفت و آمد کشتی‌های مختلف در اصل نمادی از سرزمین‌های اطراف خود بودند که به‌واسطه آنها شهرها و اقوام مختلف با یکدیگر ارتباط داشتند. نتیجه این ارتباطات علاوه بر تأمین مایحتاج دو طرف و به تبع آن رشد و توسعه تجارت و بازارگانی گاه به مهاجرت‌های بزرگ و کوچک و نیز لشکرکشی برای فتح سرزمین مقابله می‌انجامید. در این میان آفریقا جنوب صحراء و به عبارتی مناطق جنوب صحرای بزرگ آفریقا از منظر فوق قابل توجه است.

در مقاله حاضر بندر سواکن به صورت موردي برای پژوهش در خصوص اهمیت و نقش راه‌ها در تجارت جهانی مورد توجه قرار گرفته است. بندر سواکن یکی از بنادر مهم در سواحل شمال شرقی آفریقا است که از گذشته‌های بسیار دور مورد توجه بوده و نقش بسیار مهمی در روابط تجاری بین اقوام و سرزمین‌های آفریقا با سرزمین‌های دیگر شرق و غرب داشته است و حلقه ارتباط تاجران و دریانورانی بود که در طول دریای سرخ رفت و آمد می‌کردند و یا بخشی از مسیر شان از این دریا و لزوماً بندر سواکن می‌گذشت. در واقع سواکن بندری در میانه مسیر در دریای سرخ و مشرف بر ورودی‌های این دریا، خلیج عدن و سواحل تنگه باب‌المندب و حتی به سمت شمال و مورد توجه تاجرانی بود که از طریق دریای سرخ با دریای مدیترانه و بعد کشورهای غربی ارتباط برقرار می‌کردند و بالعکس، از این رو بندر سواکن وظیفه جابه‌جایی کالاهای توشه کشتی‌ها را بر عهده داشته و کشتی‌ها پس از رسیدن

به آنجا بدون انجام تجاری به بندر دیگر می‌رفتند و یا اینکه برخی کالاهای را به مقصد آن بندر تخلیه و کالاهای دیگری را که از مناطق مختلف آفریقا و نواحی داخلی آن در آنجا بارانداز شده بود بارگیری می‌کردند و به مسیرشان ادامه می‌دادند. با ظهور و گسترش اسلام در شرق آفریقا بندر سواکن بیش از گذشته نقش مهمی در بازارگانی و تجارت شرق و غرب بر عهده داشت و کاروان‌های تجاری بسیاری به آن رفت و آمد می‌کردند و سواکن از این روی شاهد دوره‌ای از رشد اقتصادی و آبادانی بوده است و تا قرن‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین بنادر سواحل شرقی آفریقا موقعیت خود را حفظ کرد و مناطق مختلف آفریقا همچون سرزمین‌های صحراء و جنوب و شمال آن را به سرزمین‌های مختلف آن سوی دریای سرخ ارتباط می‌داد. با وجود اهمیت سواکن در طول تاریخ و موقعیت استراتژیک آن در دریای سرخ و شرق آفریقا و اشاره منابع جغرافیایی و تاریخی به اهمیت این بندر، چندان مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است. در این پژوهش سعی شده است با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بررسی جایگاه و موقعیت بندر سواکن به عنوان یکی از راه‌های ارتباطی و تجاری مهم در شمال شرق آفریقا پرداخته شود. این مقاله ضمن بیان سیر تحولات جغرافیای تاریخی سواکن به این مسئله می‌پردازد که چه عواملی در رشد و توسعه تجاری و اقتصادی بندر سواکن و همچنین ضعف و افول این شهر در دوره‌های مختلف تأثیر داشتند و نیز این شهر ساحلی تا چه اندازه در رشد و توسعه تجاری و اقتصادی دیگر سرزمین‌ها تأثیر داشته است؟

### پیشینه سواکن

شهر بندری سواکن<sup>۱</sup> در ساحل غربی دریای سرخ و در شرق کشور سودان، در ارتفاع ۶۶ متری از سطح دریا قرار گرفته و فاصله آن تا خرطوم ۶۴۲ و تا پورت سودان ۵۴ کیلومتر مربع است.<sup>۲</sup> این بندر از شهرهای باستانی این حوزه است که بر اساس کاوش‌های باستان‌شناسی، سابقه‌ای دیرین در فعالیت‌های دریایی و تجاری دارد.

درباره زمان دقیق بنای سواکن و علت اطلاق نام آن روایت‌های مختلفی گفته شده است و حتی افسانه‌های چندی میان ساکنان آن وجود دارد. اکثر منابع معتقدند سواکن واژه‌ای بجهه‌ای

۱ به شکل‌های سُواکین و سُواکیم نیز در برخی منابع آمده است.

۲ *The Times ComprehensiveAtlas of World*, London 2014.

است که از واژه «او-سوک»<sup>۱</sup> یا «سوک»<sup>۲</sup> معادل سوق در عربی به معنای بازار و مرکز تجاری گرفته شده است.<sup>۳</sup> در حالی که برخی سواکن را واژه‌ای عربی از ریشه «س-کن» به معنای ساکنان و سکونتگاه دانسته‌اند.<sup>۴</sup>

در خصوص بنای شهر سواکن، برخی آن را از شهرهای دوره اسلامی دانسته‌اند که با رواج اسلام در شرق آفریقا به سبب گسترش روابط تجاری و مهاجرت بیش از پیش اعراب همچون قبیله کواهله به این مناطق ساخته شده است.<sup>۵</sup> در حالی که براساس کاوش‌های باستان‌شناسی و اسناد به دست آمده، سواکن یکی از شهرهای باستانی سودان است که سابقه‌ای دیرین در فعالیت‌های دریایی و تجاری داشته است و بر اساس این اسناد، مصریان از دوران سلسه پنجم به سواکن بسیار توجه داشته‌اند و مهم‌ترین مسیر عبور و مرور آنان به مناطق جنوبی و انجام تجارت به‌ویژه تجارت طلا و شیر از این راه بوده است. سواکن همچنین مورد توجه و رفت‌وآمد تاجران یونانی و بطالسه نیز بوده است.<sup>۶</sup> هر چند اطلاعات موجود درباره پیشینه سواکن به‌ویژه قبل از ورود مسلمانان به آنجا بسیار اندک و تنها در حد اطلاعات ارائه شده از همان کاوش‌های محدود باستان‌شناسی است؛ با این حال، براساس گزارش‌های جغرافی نگاران سده‌های نخست اسلامی از سواکن که از آن به عنوان یک شهر قدیمی و نه یک آبادی و ده کوچک نام برده‌اند و حضور بازرگانان مهاجر از نقاط مختلف اعم از هند و ایران و شبه‌جزیره و غیره و مهم‌تر از همه موقعیت جغرافیایی آن در دریای سرخ می‌توان

۱ U – Suk.

۲ Suk.

۳ E. M. Roper, A. Gillan, F. O. Cave, J. B. Bowers and Arthure Robinson (1939), *Sudan Notes and Records*, Vol. 22, No. 2, University of Khartum, pp. 293-294.

۴ محمدبن یعقوب فیروزآبادی (۱۴۲۸/۲۰۰۷)، *معجم القاموس المحيط*، خلیل مأمون شیخ، بیروت: [ابی نا]، ذیل واژه همچین نک: محمدمهری، همان، ص ۳۵۱ که سواکن را از ریشه سجن «سواجن» به معنای سبع جن (هفتجن) گرفته است.

۵ صلاح الدین علی شامي (۱۹۷۲)، «السودان، دراسة جغرافية، اسكندرية: المعارف، ص ۲۵۱؛ احمد عبدالله آدم (۱۳۷۶/۱۹۹۷)، *قبائل السودان، نموذج التمازج والتعايش*، سودان: مطابع السودان، ص ۴۸.

۶ محمدمهری (۱۳۳۲/۱۹۱۴)، *رحلة مصر والسودان*، مصر: مطبعة الهلال بالفجاله، ص ۳۵۱؛ نعوم شقیر (۱۹۸۱)، *تاریخ السودان*، چاپ محمد ابراهیم و أبوسلیم، بیروت: دارالجیل، ص ۴۹؛

*Abdel Rahim Salim* (1997), "Suakin: On Reviving an Ancient Red Sea Port City", *TDSR* Vol. 8, No. 2, pp/ 82-91; Marisa Calia (1997-1999), "Suakin. Memory of a City." In: *Environmental Design: Journal of the Islamic Environmental Design Research Centre 1-2*, edited by Attilo Petruccioli, 192-201. Rome: Dell'oca Editore, p. 194; Yusuf Fadl Hassan (1963), *Penetration of Islam in the Eastern Sudan*, Sudan Notes and Records; p. 82-91.

حدس زد که چنین مکانی نمی‌توانسته به دور از توجه بوده باشد. البته شاید در برجهای از تاریخ به دلایل بعضی سیاسی، اقتصادی و... این توجه و اهمیت در نوسان بوده باشد. مثلاً اینکه برخی سواکن را از شهرهای اسلامی دانسته‌اند، شاید بتوان این گونه حدس زد که این شهر برای دوره‌ای از روتق و آبادانی افتاده و سپس با حضور اعراب مسلمان در این منطقه و توجهات آنان رشد و شکوفایی پیدا کرده و همین امر برخی را برابر آن داشته است که از سواکن به عنوان شهر بنا شده در دوره اسلامی نام ببرند.<sup>۱</sup>

با ظهور اسلام و رواج و گسترش آن در مناطق مختلف خارج از شبه‌جزیره، شرق آفریقا که پیش از این نیز مورد توجه ساکنان شبه‌جزیره و حتی مسلمانان در سال‌های اولیه ظهور اسلام بود، پیش از گذشته محور توجه قرار گرفت و مهاجرت‌های اعراب به ویژه بازارگانان به این مناطق بیشتر شد. در این میان سواکن قطعاً به خاطر موقعیتش در ساحل شرق آفریقا و در دریای سرخ و نیز نزدیکی به شبه‌جزیره می‌توانست مورد توجه و استقرار مهاجران باشد. قدیمی‌ترین منبع اسلامی در اختیار ما که نام سواکن در آن ذکر شده صفحه جزیره العرب اثر مورخ معروف قرن چهارم هجری قمری، همدانی است. همدانی در این اثر خود از سواکن به عنوان شهری قدیمی نام بده است. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، با رواج و گسترش مهاجرت‌ها به شرق آفریقا، شهرهایی توسط مسلمانان مهاجر در این مناطق ایجاد شدند که برخی سواکن را نیز - به اشتباہ - جزو این دسته از شهرها و ایجاد شده توسط اعراب مسلمان گفته‌اند. در هر صورت سواکن با استقرار گروه‌های مختلف در آنجا رو به رشد و ترقی گذاشت و تا قدرتگیری فاطمیان در مصر شاهد تحولات چندی از فرار و پناه گرفتن افرادی از خاندان و وابستگان امویان از مقابل عباسیان تا جایگای حکومت بر آن بین قبائل عرب و بومیان بجهای بوده است. سواکن در این دوره صرفاً شامل بخش جزیره‌ای در غرب دریای سرخ بود<sup>۲</sup> و به مرور به سمت ساحل و نواحی اطراف آن توسعه یافت؛ به گونه‌ای که این شهر متشكل از جزیره و نواحی ساحلی آن گردید.<sup>۳</sup> تغییر انجام شده به طور قطع اهمیت موقعیت آن را بیشتر می‌کرد. همزمان با حضور فاطمیان در مصر، سواکن به عنوان بخشی

۱ حسن بن احمد بن یعقوب همدانی (۱۸۸۴)، صفحه جزیره العرب، لیدن: مطبع بریل، ص ۱۳۳؛ ابی القاسم بن حوقل (۱۹۳۸)، صورة الارض، لیدن: بریل، ص ۴۳-۲۴.

۲ محمد بن محمد ادریسی (۲۰۰۶/۱۴۲۲)، ترجمة المشتاق في اختراق الآفاق، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، ص ۱۰؛ ابن سعید مغربي (۱۹۷۰)، كتاب الجغرافيا، اسماعيل عربي، بيروت: المكتب التجاري للطباعة و النشر و التوزيع، ص ۱۱۷.

۳ علاء الدين تجاني حمد و محمد عوض دفع الله (۲۰۱۶)، «مدينة سواکن الساحلية و دورها في تحقيق التنمية الساحلية المستدامة»، مجله بين المللی برنامه‌ریزی شهری و توسعه پایدار، ش ۳، ص ۱۴۶.

از بlad بُجَه/بجاه و حاکمیت بجه در شرق بلاد سودان به شمار می‌آمد که با جده و نوبه رابطه تجاری داشت.<sup>۱</sup>

### سواکن در دوره فاطمیان

با غلبه فاطمیان بر مصر و پس از تثیت قدرت آنان و به دنبال اهداف توسعه طلبانه ایشان که پیش روی در مناطق جنوبی مصر و سلطه بر دریای مدیترانه و سرخ از مهم‌ترین آنها بود، اغلب جزایر و بنادر دریای سرخ به تصرف فاطمیان درآمد. در این میان سلطه بر بندر سواکن از چندین جهت می‌توانست برای حاکمیت فاطمیان اهمیت بسیاری داشته باشد. از جمله موقعیت طبیعی و مناسب آن در دریای سرخ چرا که سواکن در فاصله بین بندر عیذاب تا خلیج عدن - که از آنجا کشته‌ها به سرزمین‌های دور هند و چین می‌رفتند - قرار داشت و از سویی نیز در مسیر کشتی‌های بود که از مسیر دریای سرخ به سوی مدیترانه می‌رفتند و بالعکس. این موقعیت می‌توانست بندر سواکن را به عنوان یک نقطه ثقل و مرکزی در میانه مسیر فوق مورد توجه قرار دهد. چنان‌که مکان بسیار مناسبی برای توقف کشتی‌های جهت استراحت و تهیه آب و آذوقه بود. ضمن این‌که بندر سواکن به سبب عمق مناسب سواحل آن و جریان آب زیاد و خروشان در بخش ساحلی، نسبت به بندرهای نزدیک‌تر خود، لنگرگاه بسیار مناسبی برای پهلو گرفتن کشتی‌ها با ابعاد مختلف به شمار می‌آمد.<sup>۲</sup> همچنین سواکن علاوه بر این‌که در مسیر تجاری بین مصر، یمن و عیذاب قرار داشت و کوتاه‌ترین مسیر دریایی برای رسیدن به بندر جده در شبے‌جزیره بود، از سوی دیگر و از چند مسیر نیز با بخش‌های سودانی نیل متصل بود و این موقعیت اهمیت دسترسی به سواکن جهت ارتباط با بخش‌های مرکزی و زیر صحرای آفریقا و تبادل کالاهای تجاری با این مناطق را از این کanal چندین برابر می‌کرد. به این ترتیب سلطه بر بندر سواکن نه تنها برای دولت فاطمیان بلکه می‌توانست برای هر قدرت دیگری در منطقه جهت تسلط بر دریای سرخ و اقیانوس هند و تسهیل راههای تجاری با شرق دور و غیره و همچنین تسلط بر راههای تجاری داخلی آفریقا و استفاده

۱ ابن حوقل، همان، صص ۴۳-۴۴؛ یاقوت حموی (۱۹۶۶)، معجم البلدان، لایپزیگ: [ابن نا]، ذیلواژه.

۲ آلسودان و افريقيا في مدونات رحالة الشرق والغرب: اكتشافات الذات والآخر: ابحاث ندوة الرحالة العرب والمسلمين دوره ابن حوقل (۲۰۰۶/۱۳۸۵)، خرطوم: المركز العربي للادب الجغرافي، ص ۸۸؛

P. M. HOLT (1965), *A Modern History of the SUDAN (From the Funj sultanate to the present Day)*, London, pp.372, 388.

از منابع ارزشمند آنها بسیار مهم باشد. با بررسی گزارش‌های مورخین و جغرافیانگاران در این دوره می‌توان به میزان توجه فاطمیان به این مهم پی برد.

بندر سواکن با کاهش قدرت حکومت بجهه و در کشاکش رقابت بین فاطمیان مصر و شرافی مکه برای کنترل تجارت در دریای سرخ به دست فاطمیان افتاد. ایجاد ناوگان در دریای سرخ، بین سواکن و عیداب جهت محافظت از کشتی‌ها در برابر حملات دزدان دریایی، مهم‌ترین اقدام دولت فاطمیان در این زمان بود و با این کار امنیت تاجران و مسافران دریای سرخ بیش از پیش فراهم گردید.<sup>۱</sup>

همچنین علاوه بر مسیر دریایی، برای حفظ امنیت کاروان‌هایی که از بندر سواکن به نوبه، حبشه، نیل علیا و بخش‌های مرکزی و جنوب صحراء می‌رفتند، نگاهبانانی مسلح و با تجربه برای کاروان‌ها به کارگرفته می‌شدند که آنها را تاریخیدن به مقصد همراهی می‌کردند و عمدۀ این نگاهبانان از اهالی خود سواکن بودند.<sup>۲</sup> ضمن اینکه بندر سواکن علاوه بر فعالیت‌های تجاری، مسیر بسیار خوب و نزدیکی جهت جابجایی مسافران به ویژه حجاج نوبه و دیگر مناطق سودان برای رفتن به مکه نیز می‌توانست باشد.<sup>۳</sup> در سایه اقدامات فاطمیان در ایجاد امنیت و آرامش - که مسئله بسیار مهمی در امر تجارت است - در دریایی سرخ و جزایر و بنادر آن، بندر سواکن رو به آبادانی بیشتر گذاشت و تجارت در آن روتق گرفت تا جایی که تجارت ارزشمند تاجران سواکنی در معاملات بازرگانی، سبب شهرت آنها در بازارهای خارج از سواکن گردید و ثروتمندترین تاجران در بازارهای مناطق دیگر تاجران سواکنی بودند که اکثر آنها از خانواده‌های سرشناس عرب و مورد اعتماد در معاملات و مورد احترام دیگران و حتی حاکمان دیگر مناطق بودند. شاید همین اعتماد و صداقت در معاملات نیز نوعی توجه را به این بندر و بازارهای آن در پی داشت که به طور قطع به شکوفایی آن کمک می‌کرد.

۱ احمدبن علی مقریزی (۲۰۰۴-۲۰۰۲)، *المواعظ والاعتبار في ذكر الخطط والأثار*، لندن: مؤسسه الفرقان للتراث الاسلامي، ص ۴۴۵؛ احمدبن علی قلقشندي (۱۹۶۳/۱۳۸۳)، *صياغ الاعشى في صناعة الانشأ*، قاهره: وزارة الثقافة والإرشاد القومي، صص ۴۶۴، ۵۲۰-۵۱۹؛ عاصم محمد بشارو (۱۹۹۴)، *السلطان في المشرق العربي*، معالم دورهم السياسي والحضاري (السلاققه-الابوبيون ۴۴۷-۴۴۸ / ۱۰۵۵-۱۰۵۰)، بيروت: دارالنهضة العربية، ص ۸۹.

۲ جان لوئیس بورکهارت (۲۰۰۷)، *رحلات بورکهارت فی بلاد النوبه والسودان*، ترجمه به عربی: فؤاد أندراوس، قاهره: مجلس الاعلى للثقافة، ص ۱۸۹.

۳ ابن سعید مغربی، همان، ص ۱۱۷؛ احمدبن علی مقریزی (۱۹۹۷)، *السلوك لمعرفة دول الملوك*، بيروت: دارالكتاب العلميه، ص ۲؛ فوزی حامد عباس (۲۰۰۵/۱۴۲۶)، *الحياة الاقتصادية في مصر العليا خلال العصر المملوكي*، قاهره: مكتبة الادب، ص ۱۷۰؛ Salim, *ibid*, p.63.

از دیگر عواملی که در شکوفایی بیشتر سواکن بی تأثیر نبود وجود شهرها و مناطقی مهم با تولیدات مختلف در اطراف سواکن و نزدیک آن بود که شاید به نوعی بتوان از آن به عنوان پشتونه تجاری این بندر نام برد که این کالاهای از آن مناطق به بندر سواکن منتقل و باراندازی شده و از آنجا به دیگر نواحی فرستاده می‌شد. در واقع سواکن انبارگاه و منبع ذخیره کالاهای بازرگانی بود که از مناطق مختلف به آنجا حمل می‌شد و این امر دسترسی بازارگانان را به ویژه به کالاهای مناطق داخلی آفریقا راحت می‌کرد. مسئله‌ای که با توجه به اسناد باستان‌شناسی در گذشته دیرین سواکن نیز از نگاه و توجه حکومت‌های مختلف به دور نبوده است؛ چنانکه در عصر فراعنه، سواکن به عنوان یک پایگاه جهت تسلط بر معادن طلای جبل علبه و معادن جیبیت در اطراف آن، مورد استفاده بوده است. یا در عصر بطالسه به عنوان مرکز تجاری بزرگ برای محصولات سودان و حبشه از یک سو و واردات محصولات شرق دور از سوی دیگر مورد استفاده بطالمیوسیان بوده و انجام اقدامات رفاهی و امنیتی در سواکن و مسیرهای متنهای به آن برای حفظ این موقعیت مهم بوده است. اکنون در دوره فاطمیان نیز به عنوان مثال، عمدۀ نقل و انتقالات تجاری حبشه و نوبه از طریق بندر سواکن صورت می‌گرفت. غلات و فراوردهای حیوانی (به ویژه به حجاز)، عسل، مشک، شمع، مروارید، طلا و برد مهم‌ترین محصولات صادراتی از سواکن در این دوره بود.<sup>۱</sup>

### سواکن در دوره ممالیک

بندر سواکن به عنوان بندری پر رفت و آمد در تمام دوران حکومت فاطمیان در مصر به فعالیت خود ادامه داد و با وجود فراز و نشیب‌های حاکم بر قلمروی فاطمیان و ضعف و انحطاط این حکومت، گزارشی از انحطاط و از بین رفتن رونق تجارت در این بندر وجود ندارد؛ جز آنکه سواکن همچون قبل بندری پر رفت و آمد و البته تحت حاکمیت افرادی از نوبیان (نوبه) بود و اهالی بجهه نیز در اداره آن همکاری داشتند. باروی کار آمدن ممالیک در مصر، با وجود اقدامات حاکم نوبه برای جلوگیری از رواج نفوذ ممالیک بجنوب مصر و سودان، سواکن در ۱۲۶۴ق. م. به دست ممالیک افتاد.<sup>۲</sup> در دوره سلطه ممالیک نفوذ سیاسی بجهه برسواکن

۱ بورکهارت، همان، صص ۲۳۹-۲۵۱.

۲ ابن سعید مغربی، همان، ص ۱۱۷؛ اسماعیل بن علی ابوالفداء (۱۸۴۰)، *تقویم البلدان*، پاریس: دارالطباعة السلطانية، ص ۳۷۱.

همچنان باقی بود و اغلب نیز افرادی از بجهای‌ها زیرنظر ممالیک سواکن را اداره می‌کردند؛<sup>۱</sup> با این تعهد که از مالیاتی که برای کشتی‌ها قرارداده شده بود بخشی را به مصر بفرستند. همین موضوع یعنی دریافت مالیات از کشتی‌هایی که به این بندر وارد می‌شدند، خود دلیلی بر رونق و ازدحام تردد بازرگانان و مسافران در سواکن است و چه بسا سود حاصل از این مالیات‌های توانست پشتونه اقتصادی خوبی برای حکومت‌های منطقه از جمله مصر و نوبه و غیره باشد. شاید یکی از دلایل مقاومت و تلاش حکومت نوبه در حفظ بندر سواکن در برابر سلطه و نفوذ ممالیک همین امر بوده است. چندان که بعد از غلبه ممالیک بر سواکن حاکم نوبه - که با مشکلات اقتصادی مواجه شده بود - از هر فرصت در گیری ملک ظاهر بیبرس، حاکم مملوکی مصر در استفاده می‌کرد. مثلاً در ۷۶۱ عق. از فرصت در گیری ملک ظاهر بیبرس، حاکم مملوکی مصر در اثر حملات مغولان، صلیمان و ارمنه به رهبر دو به سواکن و چند بندر دیگر حمله کرد و غنائم بسیاری به دست آورد. اما اهمیت حفظ بندر سواکن برای ممالیک باعث شد بیبرس بلا فاصله والی قوص را برای یک حمله تأییبی به نوبه بفرستد. به این ترتیب، اهمیت تجاري بندر سواکن و سودی که از معاملات تجاري و مالیات‌های آن به حکومت‌ها می‌رسید به میزانی بالا بود که دولت‌ها و حکومت‌های مختلف از هر فرصتی برای تسلط بر سواکن استفاده می‌کردند.

با وجود تلاش‌های بسیار ممالیک در ایجاد امنیت در راه‌های تجارت دریایی در دریای سرخ و حفظ سلطه خود بر بندر سواکن و بهره‌برداری اقتصادی از این موقعیت ممتاز، غارت و راهزنی‌های برخی قبایل عرب (بهویژه اعراب یمنی جهینه و اعراب قیسی رُفاعه) ساکن در مسیر راه‌های تجاري این منطقه همواره یکی از مشکلات ممالیک بود. این در شرایطی بود که به تدریج طمع دولت‌های اروپایی در غلبه بر دریای سرخ و بندر مهم سواکن نیز به مشکلات آنان افزوده شد.

**آنچه اهمیت بندر سواکن را در دوره ممالیک بیشتر کرد، حملات مغولان و جنگ‌های**

۱ بدراالدین محمود عینی (۱۴۰۷/۱۹۸۷)، عقد الجممان فی تاریخ اهل الزمان، عصر سلاطین الممالیک (۶۴۱-۶۶۴)، ۱۲۵۰/۶۶۴، تحقیق محمد محمد أمین، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ص ۴۲۸؛ نیز نک: السودان وافریقیا فی مدنات و رحالت الشرق والغرب، همان، ص ۲۳۳.

۲ ابن ایاس (۱۴۰۳/۱۹۸۳)، بداع الزهور فی وقائع الدهور، محمد مصطفی، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ص ۲۹، ۳۰۷؛ مقریزی، السلوك لمعرفة دول الملوك ص ۲۸۵؛ نیز، نک: عمر رضا حاله (۱۳۷۶/۱۹۹۷)، معجم قبائل العرب: القديمه والحديثه، بیروت: مؤسسه الرساله، ص ۲۱۷.

صلیبی در حوزه شرق و شامات بود. از آنجا که این حملات منجر به ناامنی مسیرهای تجاری در آن بخش‌ها گردیده بود؛ لذا مسیر تجاری دریایی سرخ و بندرهای آنهم چون سواکن می‌توانست بهترین جایگزین برای آن راه‌ها باشد. و دقیقاً از همین دوران شاهد سعی و توجه بیشتر حاکمان مملوکی در حفظ امنیت و آرامش مسیر دریایی سرخ و بنادر آن هستیم و اینکه به منظور افزایش رونق بیش از پیش این بنادر به نفع خود با هر کس که به هر علتی باعث ایجاد اختلال در فعالیت تجار و بازار گانان و از همه مهم‌تر در سلطه آنان بر این منطقه می‌شد، به شدت برخورد می‌کردند.<sup>۱</sup> مثلاً همانطور که پیش از این اشاره شد، با وجود غلبه ممالیک بر بندر سواکن، اغلب افرادی از بجهای‌ها و زیر نظر ممالیک اداره آن را بر عهده داشتند. در اوایل قرن هشتم بجهای‌ها اداره سواکن را طبق قوانین محلی خود، به شریف زید بن ابی نُمیّ از شرفای مکه که مادرش بجهای بود و آگذار کردند. شریف زید نیز با اطاعت از ممالیک بر سواکن حکومت می‌کرد، اما خیلی زود به خاطر تلاش او و شرفای مکه در کاهش وابستگی آنها به مصر، توسط ممالیک عقب رانده شد.

به دنبال تحریب بندر عینتاب - یکی دیگر از بنادر مهم در دریایی سرخ - در ۸۲۹ق. به دستور سلطان مملوکی برسپای (حکومت ۸۲۵-۸۴۱ق.)، سواکن بیش از پیش اهمیت یافت. چنانکه به بزرگ‌ترین بندر در شمال شرقی آفریقا و بزرگ‌ترین انبار کالا و مرکز تجارتی حوزه نیل علیا تبدیل شد و در عین حال جابجایی حجاج مکه و مسافران از مناطق مختلف سودان نیز از طریق این بندر انجام می‌شد.<sup>۲</sup> اهمیت بندر سواکن به حدی رسید که رقابت‌ها بر سر غلبه بر آن و بهره‌برداری از موقعیت‌های بسیار خوب تجاری آن بین قبایل منطقه و دیگر دولتها را در پی داشت. مثلاً قبیله حَدَارَب (منسوب به قبیله عربی حَدَارَب که در اصل از حضرموت بودند) که پیش از آن در عینتاب حکومت می‌کردند به سمت سواکن مهاجرت کردند و با بهره‌گیری از غفلت و درگیری‌های ممالیک، با غلبه بر سواکن و مصوّع در آنجا ادامه حکومت دادند و تا

<sup>۱</sup> بیبرس منصوری دواداری (۱۴۱۹/۱۹۹۸)، *زیسته الفکر فی تاریخ الهجرة*، چاپ دونالدس ریتشاردز، بیروت: الشرکة المُتحدة للتوزيع، ص ۱۰۱؛ مقتبیزی، *السلوک لمعرفة دول الملوك*، ص ۳۶؛ یوسف بن تغیری برددی (۱۴۱۳/۱۹۹۲)، *النجمون الزاهره فی ملوك مصر و القاهره*، محمد حسین شمس الدین، لبنان، بیروت: دارالكتب العلمية، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ عینی، همان، ص ۴۲۸.

<sup>۲</sup> ابن بطوطه (۱۴۰۷/۱۹۸۷)، *رحلة ابن بطوطه*، مقدمه و تحقیق شیخ محمد عبدالمنعم عربان، بیروت: دارالحیاء العلوم، ص ۲۵۴.

<sup>3</sup> Calia, ibid, p.197;

محمد غیطاس (۱۹۸۷)، *حمله الیونسکو و أضواء جدیده على تاریخ النوبه*، اسکندریه: دارالمعرفة الجامعية، ص ۱۱۵.

حدی تجارت منطقه را در اختیار گرفتند تا سال ۸۴۳ق. که ممالیک بار دیگر براین شهر حاکم شدند.<sup>۱</sup> سپس از حدود ۹۱۴ق. ۱۵۰/۸م. نیز در بی ضعف ممالیک در توجه بیشتر بر سواکن و دیگر مناطق تحت سلطه خود در جنوب مصر، با توسعه نفوذ دولت فونیج در سینار و اطراف آن، سواکن مدتی خراجگزار فونیج بوده است.<sup>۲</sup> این روند ادامه داشت تا در سال ۹۲۶ق. ۱۵۲۰م. که عثمانی‌ها بر مصر غلبه کردند و با شکست دادن پرتغالی‌ها که در تکاپوی سلطه بر موقعیت‌های استراتژیک دریای سرخ بودند، سواکن تحت سلطه دولت عثمانی قرار گرفت.<sup>۳</sup>

### سوакن در دوره عثمانی‌ها

همزمان با افزایش نفوذ دولت عثمانی در مصر، بندر سواکن به سبب موقعیت استراتژیک سیاسی و اقتصادی اش به ویژه پس از تخریب بندر عیداب، مورد توجه و طمع دولت‌های مختلف به ویژه اروپاییان قرار گرفته بود و هر یک از دول اروپایی سعی در غلبه بر بخش‌هایی از دریای سرخ داشت. در این میان، حاکم مسیحی حیشه که از افزایش بیش از پیش اسلام در بلاد حبشه و اطراف آن ناراضی بود، به اقدام علیه مسلمانان دست زد و در سال ۹۲۷ق. ۱۵۲۰م. بادولت‌های اروپایی توافق کرد که ضمن دریافت کمک‌های آنان در مقابله با مسلمانان، به آنها در غلبه بر دریای سرخ کمک کند. به دنبال این توافق برای هریک از این دول اروپایی مناطق نفوذی در دریای سرخ مشخص گردید که سواکن به عنوان حوزه نفوذ فرانسه تعیین شد. با این همه، اقدامات سریع و جدی دولت عثمانی برای مقابله با این توطئه و باز پس‌گیری سواکن و زیان سبب ناکامی آنان شد.<sup>۴</sup>

۱ فلقشنده، همان، صص ۲۷۳-۲۷۴؛ نیز نک: Holt, *ibid*, p.25. مقایسه کنید با: انصاری دمشقی، همان، ص ۲۶۹ که سواکن را در اختیار زناوجه از بجهای‌ها گفته است.

۲ احمدعبدالله آدم، همان، صص ۵۱-۵۲؛

Gudrun Dahl (2006), "Precolonial Beja: A periphery at the crossroads", *Nordic Journal of African studies* 15 (4): 473-498, pp. 488-489.

۳ متّی شبیكة (۱۴۱۱/۱۹۹۱)، السودان عبر العصور، بیروت: دارالجبل، صص ۶۲، ۱۶۲؛ شوقی جمل (۲۰۰۸)، سودان وادی النیل: حضارة و علاقاته بمصر من أقدم العصور إلى الوقت الحاضر، قاهره: مكتبة الانجلو المصرية، ص ۳۱۵. Dahl, *ibid*, pp. 487-490; Salim, *ibid*, p.66:۳۱۵

۴ عبدالجلیل شاطر بصیلی (۱۹۷۲)، تاریخ و حضارات السودان الشرقي والوسط من القرن السابع إلى القرن التاسع عشر للميلاد، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، صص ۱۳۵-۱۳۶؛ رجب محمد عبدالحليم (۱۹۸۵)، العلاقات السياسية بين مسلمي الزیان و نصاری الحبشه فی العصور الوسطی، قاهره: مطبعة جامعة القاهره و الكتاب الجامعي، صص ۳۱۵-۳۱۶، ۲۰۶-۲۰۷؛ جمل، همان، صص ۶۷-۶۸؛ Dahl, *ibid*, p.488:۳۱۶-۳۱۵

سواکن با غلبه عثمانی‌ها برآن همچنان موقعیت ممتاز خود را حفظ کرد و از مهم‌ترین بنادر دریایی سرخ به شمار می‌آمد که نقش بسزایی در تأمین خزانه امپراتوری عثمانی داشت. چنانکه بخشی از منابع مالی حاصل از این بندر اعم از حقوق گمرکی و مالیات ثابت سرانه مسافران به علاوه مبالغ زیادی خراج و جزیه سالانه به دولت عثمانی پرداخت می‌شد.<sup>۱</sup> از این رو والیان عثمانی حاکم بر سواکن جهت حفظ چنین موقعیتی و به منظور رونق هرچه بیشتر به توسعه و عمران و آبادانی آن پرداختند. گزارش‌های ارائه شده از سیاحان و جغرافیانگاران این دوره و بعد از آندریباره وضعیت شهر سواکن، از سبک و معماری خانه‌ها و آماری که از مساجد متعدد، دکان‌ها و انبارهای کالا و حمام، مهمان‌سرا، مدارس، باغ‌ها و استحکامات نظامی همچون قلعه‌های باش، اورته و بوغاز ارائه می‌شود، نشان از آبادانی و رونق این شهربندری در این دوره دارد.<sup>۲</sup>

موقعیت استراتژیک بنادری همچون سواکن که امکان تسلط بیشتر و بهتر بر دریای سرخ را فراهم می‌کرد و منافع اقتصادی بسیاری که از این تسلط نصیب دولت‌ها می‌شد تا به آنجا بود که در ادامه همین دوره شاهد تلاش پاشاهی مصر در کسب امتیاز اداره سواکن از دولت مرکزی عثمانی هستیم. چنانکه در اوایل قرن نوزدهم در شرایطی که به سبب مبارزه قدرت بین شرفای مکه و وهابی‌ها، نیز بین عثمانی‌ها و مصریان، دولت مرکزی عثمانی قادر به کنترل مؤثر این حوزه از دریای سرخ نبود و همین امر منجر به استقلال عمل بیشتر رهبران محلی سواکن نیز شده بود، محمدعلی پاشا اول بر آن شد تا از فرصت غلبه‌اش بر وهابی‌ها و شکست آنها استفاده کرده و دو بندر سواکن و مصوع را در مقابل پرداخت خراج سالانه به دولت عثمانی از آنان اجاره نماید. هر چند سه سال بعد سواکن به عثمانی‌ها برگردانده شد، اما پاشاهی مصر بار دیگر به تلاش خود در به دست آوردن کنترل سواکن به عنوان مسیری آسان‌تر برای توسعه تجارت با بلاد سودان از مسیر نیل و دسترسی و تصرف معادن طلا و سنگ‌های قیمتی سودان ادامه دادند و سرانجام در ذیحجه سال ۱۲۸۳ق./می ۱۸۶۵م. موفق به کسب اداره بنادر

۱ جورج یانچ (۱۴۱۰/۱۹۹۰)، *تاریخ مصر من عهد الممالیک الی نهاية حکم اسماعیل*، تعریف علی احمد شکری، در: *صفحات من تاریخ مصر* (۵)، قاهره: مکتبة مدبویلی، صص ۱۱۵-۱۱۶، پانویس ۱۵۳، ۳۵۴.

۲ مارمول کاربخال (۱۴۰۸-۱۹۸۸/۱۴۰۹-۱۹۸۹)، *افرقیا*، ترجمه به عربی محمد ججی و دیگران، رباط: دارالنشر المعرفة، ص ۳۹۳؛ محمد ظلی بن درویش اولیا چلی (۲۰۰۶)، *الرحلة الی مصر والسودان والحبشه*، مقدمه محمد حرب، قاهره: دارالآفاق العربية، صص ۴۴۷-۴۴۸.

P. M. HOLT & DALY M. W. (1988), *A History of the Sudan (From the Coming of Islam to the Present Day)*, London and New York: Routledge, pp. 30-31.

سواکن ومصوع شدند. در زمان غلبه آنها، امنیت در بlad سودان و بنادر آن برقرار گردید و زراعت و تجارت شکوفا شد. یکی از اقدامات مهم آنان به ویژه در زمان اسماعیل پاشا منع تجارت برده بود. این در حالی بود که با وجود تجارت اقلام مهمی چون عاج و امثال آن، بنادری چون سواکن سال‌ها یکی از مهم‌ترین کانال‌های تجارت برده بود و چه بسا سود کلانی از این تجارت عاید باز رگانان می‌شد. چرا که با وجود این ممنوعیت، تجار عربه همچنان و به طور غیررسمی به قاچاق و تجارت برده از طریق سواکن ادامه دادند. پاشاهی مصر همچنین در ادامه تلاش‌های خود جهت حفظ اهمیت این بندر و استفاده بهتر و بیشتر از موقعیت ممتاز تجاری آن در منطقه طرح و برنامه‌هایی در پیش گرفته از جمله طرح احداث راه‌آهن در مسیر برابر سواکن برای تجارت آسان بین سودان و مصر بود که البته در این دوره به اتمام نرسید.<sup>۱</sup> در ادامه اتفاق مهمی که بر اهمیت موقعیت بنادری چون سواکن تأثیر بسیار گذاشت، به طور قطع افتتاح کanal سوئز در سال ۱۲۸۶ق. ۱۸۶۹م. بود. توجه بیش از پیش تاجران اروپایی به این مناطق و از جمله سواکن خود دلیلی بر این مدعای است. چراکه شرایط ایجاد شده و این دسترسی راحت‌تر بنادری چون سواکن ضمن اینکه همچون گذشته منبعی ارزشمند برای به دست آوردن صمغ، عاج فیل، قهوه، طلا، برده و غیره بود، می‌توانست مکانی مناسب نیز برای بازاریابی محصولات صنعتی آنها همچون برنج، شکر و صابون و مانند آن باشد تا این طریق بیشتر با تجارت‌هندی و عرب و دیگران از شرق به رقابت پردازند.<sup>۲</sup>

### موقعیت بندر سواکن از اوایل قرن ۱۹ میلادی به بعد

در اوایل قرن نوزدهم میلادی شرق آفریقا و حوزه سودان شاهد حوادثی بود که سواکن نیز به خاطر موقعیت مکانی و اجتماعی خود از تأثیرات این حوادث به دور نماند و تحت الشعاع آنها قرار گرفت؛ حوادث مهمی چون جنبش متمهدیان (پیروان مهدی سودانی). با ظهور مهدی سودانی و رواج دعوت او در بسیاری از مناطق و از جمله شرق سودان، مسیر سواکن به بلاد برابر علاوه بر موقعیت ممتاز تجاری خود، به جهت نظامی نیز اهمیت پیدا کرد و

۱ شیبکه، همان، ص ۱۶۷؛

Gabriel R. Warburge (1992), *Historical Discord in the Nile Valley*, Northwestern university press, pp.6-7.

برای اطلاعات بیشتر از اقدامات اسماعیل پاشا در این منطقه، نک: جمل، همان، صص ۴۱۱ - ۴۲۷، ۴۲۷ - ۴۷۳، ۴۷۴.

2 Calia, *ibid*, p.198.۵۰۲-۵۰۰، ۴۶۵، ۴۳۹، ۴۰۳-۴۰۲؛ جمل، همان، صص

محور تحولاتی گستردۀ بین طرفداران مهدی و نیروهای دولتی و مخالف گردید. رهبری جنبش مهدیون در شرق سودان را یکی از ملاکان و تاجران سواکن به نام عثمان بن ابی بکر دفنه سواکنی به عهده داشت. عثمان دفنه منسوب به قیله دفنه ساکن در سواکن بود که جد آنها از فرماندهان ترک تبعید شده به آنجا بود و آنها به تدریج با استقرار در سواکن توانسته بودند به موقعیت‌های تجاری ممتازی دست یابند. چندان که عثمان دفنه خود یکی از بزرگ‌ترین تاجران منطقه بود. عثمان دفنه پس از الحاق به جنبش مهدی و در اختیار گرفتن رهبری این جنبش در شرق بلاد سودان، مسیر استراتژیک سواکن به بلاد برابر را در کنترل خود گرفت و به این ترتیب موقعیت و حضور پاشاهی مصر در سواکن را در معرض تهدید قرار داد. چندین نکته در مورد این جنبش و نیز موقعیت سواکن قابل توجه می‌نماید. از جمله حمایت و همراهی طریقت صوفیانه مجدویه از این جنبش از یک سو و مخالفت و موضع گیری طریقت دیگر با نام میرغنية یا ختمیه علیه مهدیون از سوی دیگر. نکته دیگر اقدامات پاشاهی مصر و نیز حضور و عملکرد دولت انگلیس در این میانه است. از همین رهگذر سواکن مکان و نقطه بسیار خوبی برای ادامه حضور و فعالیت گروه‌های سیاسی و دینی مختلف و از جمله صوفیه به شمار می‌رفت. گزارش‌های بسیاری از حضور صوفیان در آفریقا و پراکندگی گستردۀ آنان در اکثر نقاط آفریقا به ویژه مناطق داخلی آن به منظور گسترش اسلام وجود دارد و سواکن نیز به دلیل موقعیت خاص خود به لحاظ اقتصادی و اجتماعی و جغرافیایی می‌توانست یکی از نقاط مناسب برای حضور و فعالیت متصوفه باشد که ضمن بهره‌مندی از امتیازات اقتصادی آن و کسب پشتونهای مالی، عقاید خود را نیز ترویج دهند. اکنون و در این دوره مجدویه و ختمیه (میرغنية) دو طریقت پانفوذ در سواکن بودند که در حوادث به وجود آمده در آنجا نقش مهمی داشتند. شیخ طاهر مجدوی، رهبر طریقت مجدویه بالاعلام حمایت از عثمان دفنه که یکی از پیروان این طریقت بود، به افزایش قدرت اوی در منطقه کمک کرد و او توانست تا سال‌ها در مقابل دولت مصر و سپس انگلیس که جنبش مهدی را خطی برای حضور خود در این منطقه و رسیدن به اهداف استعماری اش می‌دید، مقاومت کند.<sup>۱</sup> اما در مقابل میرغنية که همواره از کمک‌های مالی مصر و عثمانی بهره‌مند بود، بزرگ‌ترین مانع بر راه سلطه عثمانی بر سواکن محسوب می‌شد. این طریقت

<sup>۱</sup> ابراهیم فوزی باشا (۱۳۱۹)، کتاب السودان بین یدی عربون و کتشنیر، [ابی‌جا]: مطبعة الآداب، صص ۱۷۵-۱۷۷، ۱۸۶-۱۸۱؛ شقیر، همان، صص ۷۳، ۸۸-۸۶، ۴۲۹-۴۲۰؛ Cuoq, Joseph (1975), *Les musulmans en Afrique* Paris , p. 352, Holt, ibid.

به عنوان حامی دولت مصر و عثمانی در سواکن با این استدلال که جنبش مهدی فتنه‌ای علیه اسلام است به مقابله با عثمان دقت پرداخت. از این رو بعد از شکست جنبش مهدی، میرغنية با قدرت و قدرت به حضور خود در سواکن ادامه داد در حالی که قدرت و نفوذ مجذوبیه در آنجا بسیار محدود شد.<sup>۱</sup>

سوکن پایگاه مناسبی برای اهداف استعماری انگلیس به شمار می‌رفت. چه اینکه این بندر یکی از بهترین پایگاه‌ها برای استراحت، بارگیری و تجدید قوای نیروهای انگلیسی برای عزیمت به هند و پیشروی در دریای سرخ محسوب می‌شد. استعمار انگلیس از نفوذ جنبش مهدی در سواکن بیم داشت و آن را خطری برای ادامه حضور و فعالیت‌های استعماری خویش در آنجا می‌دید. از این رو برای کنترل و سلطه بر آن بندر با ارتش عثمانی همراه شد و با امضای قراردادی نیروهای خود را در سواکن پیاده کرد و به مقابله با طرفداران مهدی پرداخت.<sup>۲</sup>

این درگیری‌ها باعث شد بخش قابل توجهی از جمعیت سواکن، در ایام درگیری‌ها (۱۸۸۴-۱۸۹۱م) شهر را ترک کنند و نیز رونق تجاری در آن به دلیل این درگیری‌ها به شدت مختل شد و آسیب دید. اما فعالیت تجاری سواکن هیچگاه متوقف نگردید و بعد از شکست مهدیون، مسیر سواکن به سرزمین برابر بار دیگر رونق گرفت و مرکزی برای واردات محصولات قدرت‌های مشترک‌المنافع گردید.<sup>۳</sup> با این همه، آنچه باعث شد شهر بندری سواکن با چنان پیشینه تاریخی در منطقه و در فعالیت‌های تجاری و بازارگانی و با وجود حفظ رونق تجاری خود به رغم تمام تحولات سیاسی و اجتماعی در طول تاریخ، ناگهان در سرشاری سقوط و ویرانی قرار بگیرد، سیاستی بود که استعمار انگلیس با ایجاد بندری جدید در نزدیکی آن انجام داد. به این ترتیب که در سال ۱۹۰۹ق./۱۳۲۷م و در پی تصمیم انگلیس، باساخته شدن بندر جدید سودان (پورتسودان) در ۵۴ کیلومتری شمال سواکن به تدریج مکان جدید موقعیت سواکن را تحت الشعاع قرار داد و سپس با انتقال کامل مراکز

۱ جان اوبرث فول (۲۰۰۲)، *تاریخ الطریقة الختمیة فی السودان*، ترجمه به عربی: محمد سعید قدال، قاهره: مرکز الدراسات السودانية، صص ۱۴۱، ۲۹۶؛ سلیمان سلیم علم الدین (۱۹۹۹)، *التصوف الاسلامي: تاریخ-عقائد-طريق-اعلام*، بیروت: نوفل، صص ۵۹۹، ۶۰۱.

۲ ابراهیم فوزی پاشا، همان، صص ۱۸۷-۲۳۷، ۲۰۱-۲۴۲، ۱۴۳، ۲۴۲-۲۳۷؛ ضرار صالح ضرار (۱۹۷۵)، *تاریخ السودان* /الحدث، خوطوم: الدارالسودانيه، صص ۱۵۵، ۱۸۵، ۱۶۹؛ Warburge, ibid, p.8.

۳ جمل، همان، صص ۷۰۲-۷۰۶.

اداری و اقتصادی از سواکن به این بندر در سال ۱۳۴۱ق./۱۹۲۲م. بیشتر تجاری به آنجا مهاجرت کردند و به ادامه فعالیت در بندر جدید پرداختند و سواکن به تدریج از رونق اقتصادی چراکه با کم شدن فعالیت‌های تجاری در سواکن و کاهش تردد کشتی‌های تجاری در آنجا تپه‌های مرجانی که طبیعت حاکم بر منطقه به شمار می‌روند، توسعه پیدا کردند و مانع لنگرانداختن کشتی‌ها شدند و بی‌توجهی و ناکارآمدی والیان و حاکمان شهر برای مقابله با این پدیده طبیعی عاملی مهم در تسریع روند رکود و افول سواکن به شمار آمد و آسیب بسیاری به آن وارد کرد.<sup>۱</sup> تا اواسط سال ۱۳۵۹ق./۱۹۴۰م. بالغ بر ۸۰٪ از خانه‌های آنکه واحد نوع خاصی از معماری و برگرفته از سبک معماری خانه‌های جده و مکه بودند، ویران شدند. این خانه‌ها که بیشتر به صورت دو یا سه طبقه‌ای (اشکوب) و از سنگ‌های مرجانی ساخته شده بودند از جاذبه‌های گردشگری این شهر بندری به شمار می‌آمدند.<sup>۲</sup> با وجود تلاش‌های دولت سودان و شرکت‌های مختلف اروپایی در بازسازی و تجدید بناهای قدیمی سواکن، پروژه‌های مذکور به نتایج مطلوبی نرسید و سواکن دیگر آن شکوفایی گذشته خود را به دست نیاورد. اگرچه در سال ۱۹۹۱م. بافتتاح بندر جدید امیر عثمان دقنه به جای بندر قدیمی، بخش بندری سواکن دو باره رونق گرفت، اما به اندازه و گستردگی گذشته نیست و بیشتر در موسیم حج و برای جابجایی حاجیان به جده و نیز صادرات دام، روغن و برخی محصولات دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup>

### نتیجه‌گیری

سوکن به عنوان یکی از مهم‌ترین شهرهای بندری در شمال شرق آفریقا و در ساحل غربی دریای سرخ در طول تاریخ حوادث بسیاری را از سرگذرانیده است. این شهر به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی و طبیعی خود همواره محل مناسبی برای باراندازی کشتی‌های مختلف بوده و

۱ محمد ابراهیم أبوسلیم (۱۹۹۲/۱۴۱۲)، بحوث فی تاریخ السوادن (الأرضی، العلماء، الخلافة، برس، علی المیرغنی)، بیروت: دارالجیل، ص ۸۵ Holt&Daly, ibid, p.126.

۲ مهری، همان، ص ۳۵۰؛

Jean-Pierre Greenlaw (1995), *The coral buildings of Suakin: Islamic architecture, planning, design and domestic arrangements in a red sea port*, British Library Cataloguing in Publication Data, pp.6-12.

۳ تجانی ودفع الله، همان، ص ۱۵۱؛ حسام الدین جاد الرّب (۲۰۰۵/۱۳۸۴)، جغرافیه افریقیا و حوض النیل، قاهره: دارالعلوم للنشر والتوزیع، ص ۲۳۸؛ Warburge, ibid, p.8.

به عنوان یک شاهراه تجاری بزرگ از گذشته‌های بسیار دور و از سوی حکومت‌های مختلف به‌ویژه در دوره اسلامی همواره مورد توجه ویژه بوده است. علاوه بر عامل جغرافیایی، این بندر شاهراه و میان راهی بود که سرزمین‌های مختلف را از شرق دور و از غرب به سرزمین‌های شمال آفریقا و جنوب صحراء مرتبط می‌ساخت. سواکن در واقع بازار بزرگی بود که کالاها از نقاط مختلف بدانجا می‌رسید و از آنجا به سرزمین‌های دیگر فرستاده می‌شد و تا سال‌ها این‌ترین و باصره‌ترین مسیر ترانزیتی برای کشورهای شرق و غرب بود. حضور عناصر جمعیتی گوناگون از نقاط مختلف شرق و غرب جهان که در منابع تاریخی و گزارش‌های سیاحان و سفرنامه‌نویسان در دوره‌های تاریخی مختلف حتی تا قرن نوزدهم میلادی به آنها اشاره شده است و زندگی مسالمت‌آمیز آنان در کنار یکدیگر و انجام فعالیت‌های تجاری در آنجا و نیز حضور گروه‌های دینی و سیاسی اعم از متصوفه و مخالفان برخی حکومت‌ها در شرق و مصر و غیره که سواکن را برای ادامه حضور و فعالیت خود برگزیدند، دلیلی بر این مدعای موقعیت جغرافیایی ممتاز این بندر در شمال شرق آفریقا است. این بندر نه تنها در توسعه تجارت جهانی نقشی عمده داشته است بلکه بهترین کانال در توسعه تجاری و البته فرهنگی مناطق جنوب صحراء و مناطق داخلی آفریقا بوده است. سود حاصل از فعالیت‌های تجاری بازرگانان و آمدوشد کشته‌ها و نیز موقعیت استراتژیک این بندر به میزانی بود که حکومت‌های مختلف منطقه و دول اروپایی همواره برای تسلط بر این بندر تلاش می‌کردند. اوج شکوفایی این بندر به دوره حکومت فاطمیان بر مغرب و مصر به بعد بازمی‌گردد که حکومت‌های مختلف این دوره برای بهره‌برداری بیشتر از بندر سواکن در تأمین امنیت راه‌های متنه به آن و نیز تأمین رفاه و امنیت تجاری بسیار کوشیدند. از این رو بندر سواکن تا سال‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین معابر ارتباطی شرق و غرب و مناطق داخلی شمال و جنوب صحرای بزرگ آفریقا به حیات باشکوه خود ادامه داد و اگر نبود سیاست‌های استعمار بریتانیا در احداث بندر جدید سودان با هدف ادامه و استمرار حضور خود در منطقه، سواکن تا به امروز همچنان مهم‌ترین پایگاه تجاری شرق آفریقا باقی می‌ماند.

### منابع و مأخذ

- ابراهیم فوزی پاشا (۱۳۱۹)، کتاب السودان بین یاسی غردون و کشیر، [بی‌جا]: مطبعة الآداب.
- ابن‌ایاس (۱۴۰۳/۱۹۸۳)، بائع الزهور في وقائع اللّهور، تحقيق محمد مصطفى، قاهره: الهيئة المصرية العامة

## للكتاب

- ابن بطوطة (١٤٠٧/١٩٨٧)، رحله ابن بطوطة، تحقيق شيخ محمد عبد المنعم عربان، بيروت: دار احياء العلوم.
- ابن تغري بردي، يوسف (١٤١٣/١٩٩٢)، النجوم الزاهره فى ملوك مصر والقاهرة، محمد حسين شمس الدين، لبنان، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن حوقل، أبي القاسم (١٩٣٨)، صورة الأرض، ليدن: برييل.
- ابن سعيد مغربي (١٩٧٠)، كتاب الجغرافيا، تحقيق اسماعيل عربي، بيروت: المكتب التجاري للطباعة و التشر و التوزيع.
- ابو الفدا، اسماعيل بن على (١٨٤٠)، تصويم البلدان، پاريس: دار الطباعة السلطانية.
- احمد عبدالله آدم (١٣٧٦/١٩٩٧)، قبائل السودان، نموذج التمازج و التعايش، سودان: مطابع السودان.
- ادريسي، محمد بن محمد (١٤٢٢/٢٠٠٦)، نزهة المشتاق في اختراق الآفاق، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
- انصاري دمشقى، محمد بن ابي طالب (١٨٦٥)، نخبة الدهر في عجائب البر والبحر، بطرزبورگ: الأكاديمية الامبراطورية.
- أوليا چلى، محمد ظلى بن درويش (٢٠٠٦)، الرحالة الى مصر و السودان و الحبشة، مقدمه محمد حرب، قاهره: دار الآفاق العربية.
- سور كهارت، جان لوئيس (٢٠٠٧)، رحلات بور كهارت في بلاد النوبة و السودان، ترجمه به عربى: فؤاد اندراؤس، قاهره: مجلس الاعلى للثقافة.
- سيرس منصورى دوادارى (١٤١٩/١٩٩٨)، زينة الفكر في تاريخ الهجرة، تحقيق دونالدس ريتشاردز، بيروت: الشركة المتحده للتوزيع.
- سجانى حمد، علاء الدين و دفع الله، محمد عوض (٢٠١٦)، «مدينة سواكن الساحلية و دورها في تحقيق التنمية الساحلية المستدامة»، مجلة بين الملل برئاسة يزيزى شهرى و توسيعه پاپير، ش. ٣.
- سجاد الرب، حسام الدين (١٣٨٤/٢٠٠٥)، جغرافية افريقيا و حوض النيل، قاهره: دار العلوم للنشر و التوزيع.
- جمل، شوقى (٢٠٠٨)، تاريخ سودان وادى النيل: حضارته و علاقاته بمصر من أقدم العصور إلى الوقت الحاضر، قاهره: مكتبة الانجلو المصرية.
- جورج يانج (١٤١٠/١٩٩٠)، تاريخ مصر من عهد المماليك الى نهاية حكم اسماعيل، تعريب على احمد شكرى، در: صفحات من تاريخ مصر (٥)، قاهره: مكتبة مدبولى.
- رجب محمد عبدالحليم (١٩٨٥)، العلاقات السياسية بين مسلمي الزباع و نصارى الحبشة في العصور الوسطى، قاهره: مطبعة جامعة القاهرة و الكتاب الجامعى.
- السودان و افريقيا في مدونات رحاله الشرق و الغرب: اكتشافات النبات و الاخر: ابحاث ندوة الرحالة العرب و المسلمين دوره ابن حوقل (١٣٨٥/٢٠٠٦)، خرطوم: المركز العربي للادب البغرافي.
- شاطر بصيلى، عبدالجليل (١٩٧٢)، تاريخ و حضارات السودان الشرقي و الاوسط من القرن السابع الى القرن التاسع عشر لالميلاد، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.

- شامي، صلاح الدين على(١٩٧٢)،*السودان، دراسه جغرافية، اسكندرية: المعرف*.
- شبارو، عصام محمد(١٩٩٤)،*السلاطين في المشرق العربي، معالم دورهم السياسي والحضاري (السلاطين - الإيوبيون ٤٤٧ - ٦٤١ - ١٠٥٥ - ١٢٥٠)*، بيروت: دار النهضة العربية.
- شيكيه، مكى(١٩٩١)،*السودان عبر القرون*، بيروت: دار الجيل.
- شقيق، نعوم(١٩٨١)،*تاریخ السودان*، تحقيق محمد ابراهيم وأبوزليم، بيروت: دار الجيل.
- ضمرار صالح ضرار(١٩٧٥)،*تاریخ السودان الحديث*، خرطوم: الدار السودانية.
- علم الدين، سليمان سليم(١٩٩٩)،*التصرف الاسلامي: تاريخ - عقائد - طريق - اعلام*، بيروت: نوفل.
- عينى، بدر الدين محمود(١٩٨٧/١٤٠٧)،*عقد الجمام في تاريخ أهل الزمان، عصر سلاطين المماليك*(٦٤١-١٢٥٠/١٢٦٥)، محمد محمد أمين، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- غيطاس، محمد(١٩٨٧)،*حمله اليونسكو وأخواه جديده على تاريخ النوبة*، اسكندرية: دار المعرفة الجامعية.
- فirooz آبادی، محمدين يعقوب(٢٠٠٧/١٤٢٨)،*معجمقاموسالمحيط، خليل مأمون شيخا*، بيروت: [بي نا].
- فوزي حامد عباس(٢٠٠٥/١٤٢٦)،*الحياة الاقتصادية في مصر العليا خلال العصر المملوكي*، قاهره: مكتبة الادب.
- فول، جان اوبرث(٢٠٠٢)،*تاریخ الطريقة الختمية في السودان*، ترجمه به عربي: محمد سعيد قدال، قاهره: مركز الدراسات السودانية.
- فقلشندي، احمدبن علي(١٣٨٣/١٩٦٣)،*صبح الاعشى في صناعة الانشاء*، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- كاربخال، مارمول(١٤٠٨-١٤٠٩-١٩٨٨/١٤٠٩-١٩٨٩)،*افريقيا*، ترجمه به عربي محمد حجى و ديگران، رباط: دار النشر المعرفة.
- كحاله، عمرضا(١٣٧٦/١٩٩٧)،*معجم قبائل العرب: القديمة والحديثة*، بيروت: مؤسسة الرسالة.
- محمد ابراهيم أبوسليم(١٤١٢/١٩٩٢)،*بحوث في تاريخ السودان (الأرضي، العلماء، الخلفاء، برب، على الميرغنى)*، بيروت: دار الجيل.
- مقربى، احمدبن علي(٢٠٠٤-٢٠٠٢)،*المواعظ والاعتبار في ذكر الخطوط والآثار*، لندن: مؤسسه الفرقان للتراث الاسلامي.
- (١٩٩٧)،*السلوك لمعرفة دول الملوک*، بيروت: دار الكتب العلمية.
- مهرى، محمد(١٣٣٢/١٩١٤)،*رحلة مصر و السودان*، مصر: مطبعة الهلال بالفجالة.
- همدانى(١٨٨٤)،*صفحة جزيرة العرب*، لين: مطبع بريل.
- ياقوت حموى حموى(١٩٦٦)،*معجمالبلدان، لاپزیگ*: [بي نا].
- Abdel Rahim Salim(1997), "Suakin: On Reviving an Ancient Red Sea Port City", *TDSR* Vol. 8, No. 2.
- Abdel Salam Sidahmed and Alsir Sidahmed(2005), *Sudan*, London and New York: Routledge Curzon,Taylor & Francis e-Library.
- Calia, Marisa(1997-1999), "Suakin. Memory of a City." In:*Environmental Design*:

- Journal of the Islamic Environmental Design Research Centre 1-2*, edited by Attilo Petruccioli, 192-201. Rome: Dell'oca Editore.
- Cuoq, Joseph(1975), *Les musulmans en Afrique*, Paris.
- Dahl,Gudrun (2006), "Precolonial Beja: A periphery at the crossroads", *Nordic Journal of African studies* 15 (4): 473 – 498.
- Greenlaw,Jean-Pierre(1995),*The coral buildings of Suakin: Islamic architecture, planning, design and domestic arrangements in a red sea port*,British Library Cataloguing in Publication Data.
- Hassan, Yusuf Fadl (1963), *Penetration of Islam in the Eastern Sudan*,*Sudan Notes and Records*.
- HOLT,P. M.(1965), *A Modern History of the SUDAN (From the Funj sultanate to the present Day)*, London.
- HOLT, P. M. & M. W. DALY (1988), *A History of the Sudan (From the Coming of Islam to the Present Day)*, London and New York: Routhledge.
- Roper,E. M., A. Gillan, F. O.Cave, J. B.Bowers and ArthureRobinson (1939), *Sudan Notes and Records*, Vol. 22, No. 2,University of Khartum.
- The Times ComperhensiveAtlas of World*, London 2014.
- The War in the Soudan (1885, February 14)*, The Sydney Mail and New south wales Advertiser (NSW: 1871-1912), p.324 (<http://nla.gov.au/nla.news-article163273214>).
- Warburge,Gabriel R.(1992), *Historical Discord in the Nile Valley*, Northwestern university press.
- <http://sudan.gov.sd/index.php/ar/pages/details/70/Red-State#.V06q3DHJWM8en.climet-data.org>.



## بررسی نقش و جایگاه نشان‌ها و مдал‌های عصر قاجار در روابط خارجی و داخلی این دوره

سید مسعود سید بنکدار<sup>۱</sup>

مهناز کمالوند<sup>۲</sup>

**چکیده:** سنت اعطای نشان و مdal از دوران قاجار به دلیل ارتباط با کشورهای اروپایی آغاز شد و به دور از ارزش معنوی به تدریج شکل تقلیدی به خود گرفت. عدم آگاهی و شناخت دولتمردان قاجار از روند شکل‌گیری و سیر تاریخی مdal‌ها و نشان‌ها در اروپا و همسان‌پنداری نشان و خلعت در نگاه شرقی دولتمردان قاجاریه و عدم اجرای شایسته‌سالاری باعث تزلیج جایگاه نشان‌های این دوره گردید و این امر زمینه‌ساز شکل‌گیری Mdal‌ها و نشان‌های جدید می‌شد. پژوهش حاضر باهدف بررسی جایگاه نشان‌ها و Mdal‌ها در روابط خارجی و داخلی عصر قاجار بر آن است تا به این سؤالات پاسخ دهد که روند ابیاع و استفاده از Mdal‌ها و نشان‌ها در عصر قاجار به چه صورت بوده است؟ و تأثیر جایگاه Mdal و نشان در روابط داخلی و خارجی تا چه اندازه است؟ این مقاله با روش تاریخی به تحلیل منابع کتابخانه‌ای موجود، بهویژه سفرنامه‌ها پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اعطای Mdal و نشان فارغ از قواعد و دستورالعمل‌هایی که براساس شایستگی‌های افراد در اروپا تعریف شده بود، در ایران در قالب رسم اعطای خلعت پذیرفته شد و موجب گردید در هر دوره از ارزش و اعتبار Mdal‌ها و نشان‌های ایجاد شده کاسته شود. مضارف بر اینکه اعطای این Mdal‌ها و نشان‌ها باعث بروز مشکلاتی در روابط داخلی و خارجی ایران عصر قاجار گردید.

**واژه‌های کلیدی:** نشان‌ها، Mdal‌ها، تمثال، قاجار، روابط داخلی، روابط خارجی

۱ دکتری تاریخ ایران، استادیار گروه تاریخ و ایران‌شناسی، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)  
[sm.sbonakdar@ltr.ui.ac.ir](mailto:sm.sbonakdar@ltr.ui.ac.ir)

۲ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه اصفهان  
[kamalvand.mahnaz@yahoo.com](mailto:kamalvand.mahnaz@yahoo.com)  
تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۲۲ تاریخ تأیید: ۹۶/۰۳/۱۹

## Investigating the Role and Status of Qajar Era Medals and Badges in the Foreign and Domestic Relationships of this Period

Seyed Masoud Seyed Bonakdar<sup>1</sup>

Mahnaz Kamalvand<sup>2</sup>

**Abstract:** The custom of awarding medals and badges began during the Qajar era due to its association with European countries and gradually became an imitation far from any spiritual value. Lack of awareness and recognition of Qajar officials on the process of formation and historical development of medals and badges in Europe, and identification of badges with *Khalat* in the oriental viewpoint of Qajar authorities as well as lack of meritocracy degraded the status of the badges in this period, which led to the formation of new medals and badges. The purpose of this study is to investigate the status of badges and medals in the foreign and domestic relationships of the Qajar era in order to answer these questions: What was the process of inventing and using the badges and medals in the Qajar era? And what was the impact of the medals and badges on foreign and domestic relationships? This paper has analyzed existing library resources, especially travelogues by a historic approach. The findings of the study show that awarding medals and badges, regardless of the rules and guidelines defined based on the merits of individuals as in Europe, was accepted in Iran in the form of a custom of granting *Khalat*, which degraded the value and validity of the medals and badges in each period. Moreover, awarding these medals and badges caused some problems in Iran's domestic and foreign relationships during Qajar era.

**Keywords:** Badges, Medals, Qajar, Domestic Relationships, Foreign Relationships

---

1 PhD in History, Assistant Professor of History and Iran department, University of Isfahan  
(Corresponding Author) masoudbonakdar@yahoo.com

2 MA in Islamic History, University of Isfahan kamalvand.mahnaz@yahoo.com

### طرح مسئله

در طول تاریخ به مرور زمان و در عمل با گسترش ارتباطات بین‌المللی در روابط بین دولتها بعضی قواعد تشریفاتی و آداب دیپلماتیک به وجود آمد. قواعد این تشریفات یکسان نبود و دولتها بر حسب اقتدار سیاسی و نظامی برای خود امتیاز ویژه‌ای فائق بودند؛ به طوری که سفیران آنها متوجه احترامات و تشریفات متمایزتری نسبت به سایر سفراء بودند و این انتظارات و توقعات خاص در عمل موجب آشتفتگی روابط و گاه منازعات بین دولتها و یا سفرای آنها می‌شد. بدین منظور از جانب سران دولتها اقداماتی در زمینه تدوین و یکسان‌سازی قواعد مربوط به امور دیپلماتیک صورت گرفت که نهایتاً به تنظیم نظامنامه دیپلماتیک در عهدنامه وین ۱۸۱۵م. انجامید. پس از این عهدنامه در کشورهای اروپایی و سپس در سایر کشورها از جمله ایران به تدریج رسوم خاصی به شکل نسبتاً واحد برقرار شد. یکی از جنبه‌های مهم در تشریفات بین‌الملل اهمیت اعطای مدارل و نشان از جانب دولتها به مقامات و نمایندگان یکدیگر است که در تاریخ روابط بین‌الملل از اهمیت و نقش بسزایی برخوردار بوده است. اگرچه کشورها در ایجاد مدارل و نشان‌های خود از نظر ظاهری مختار هستند، ولی تعیین ارزش نشان‌ها و نحوه اعطای آن و تأثیرگذاری این فرایند در عملکرد دولتها دارای قواعد خاص بوده و هست. حال آنکه فرایند ضابطه‌مند ساختن تشریفات اعطای مدارل و نشان مانند سایر قواعد تشریفاتی ابتدا از تفاوتات دولتها اروپایی سر برآورد و سپس به سایر کشورها از جمله ایران رسید.

در ایران تجربه آداب تماس با بیگانگان از عهد صفوی در قالب نحوه پذیرایی و مذاکره و تشریفات جلوس یا پاسخ به سفارت‌ها کمایش روشن بود، اما در ایران پس از عهد صفوی با کمرنگ شدن روابط ایران با دول خارجی این آداب نیز تاحدودی نادیده گرفته شد. شروع نفوذ آداب اروپایی به ایران به اوایل دوره قاجار، یعنی زمانی که ایران عرصه رقابت میان روس و انگلیس گردید، بازمی‌گردد. در این دوره به دلیل ارتباط دیپلماتیک با دول اروپایی و تأسیس سفارتخانه‌ها، همچنین سفرهای فرنگی پادشاهان قاجار، آداب و آیین تشریفات ممالک اروپایی در میان سطوح درباری و طبقات بالای جامعه نفوذ یافت. از جمله این دستاوردها ایجاد مدارل و نشان بود که موضوع مورد بحث پژوهش حاضر است. قاجارها در جهت قرارگیری در مسیر هماهنگ با غرب اقدام به ایجاد مدارل‌ها و نشان‌هایی کردند که

مانند سایر نوآوری‌های قاجار به صورت تقليدی و غیرکارآمد بود، چرا که به رغم ایجاد مдал‌هایی به سبک اروپایی و با ظاهری برگرفته از سنت ایرانی، قوانین و قواعد تشریفاتی که در خصوص آنها تدوین شده بود، به طور اصولی در ایران وارد نشد و اعطای این نوع نشان و مdal در عصر قاجار دنباله همان رسم خلعت و خلعت پوشان وابسته به نگاه شرقی بود که اعطای این قبیل مرحمت را وابسته به خواست و سلیقه پادشاه می‌کرد و پشتونه معنوی مبنی بر اصل شایسته‌سالاری و کسب افتخار نداشت. این امر نشان از عملکرد بدون ضابطه و عدم آشنایی دولت قاجار با اصول دیپلماتیک اعطای مdal و نشان دارد. از آنجا که آشنایی با پیشینه عملکرد دستگاه تشریفاتی هر کشور در تاریخ دیپلماسی از اهمیت زیادی برخوردار است، بررسی بخشی از این دستگاه یعنی فرایند شکل‌گیری Mdal و نشان و عملکرد دولت قاجار در این رابطه مسئله پژوهش حاضر خواهد بود.

این پژوهش به روش توصیفی و تحلیلی از نوع تاریخی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای دست اول به ویژه سفرنامه‌ها که منعکس کننده دیدگاه غربیان نسبت به مقوله اعطای Mdal و نشان در دربار قاجار هستند، به بررسی نقش و جایگاه نشان‌ها و Mdal‌های عصر قاجار در روابط خارجی و داخلی این دوره خواهد پرداخت. لذا با توجه به سیر تکامل نشان‌ها و تقدم و تأخیر شکل‌گیری Mdal‌ها الزاماً به معرفی هر نشان به طور اجمالی پرداخته شده است، در ادامه دیدگاه‌های متفاوت نسبت به هر نشان و تأثیرات و تغییرات آن بررسی شده است.

از جمله پژوهش‌های اخیر در موضوع مورد بحث می‌توان به آشاری چند اشاره کرد، نخست مقاله «نشان‌های دوره قاجار»<sup>۱</sup> نوشته یحیی شهیدی که در مجله بررسی‌های تاریخی به چاپ رسید. نویسنده در این مقاله از آینه‌نامه‌های سالنامه وزارت امور خارجه و سه نظامنامه نشان شیر و خورشید، نشان علمی و نشان آفتاب در تدوین مقاله بهره گرفته است. این مقاله صرفاً به بازخوانی آینه‌نامه‌های نشان و Mdal در عصر قاجار پرداخته و جنبه تحلیلی ندارد. مقاله «نشان‌ها و Mdal‌های ایران از آغاز سلطنت قاجاریه تا امروز»<sup>۲</sup> نوشته محمد مشیری که در سه فصل به بررسی انواع نشان‌ها و ویژگی‌های ظاهری نشان‌ها از زمان آقا محمدخان قاجار تا پایان سلطنت پهلوی پرداخته است. این پژوهش علاوه بر اینکه تنها به معرفی

۱ یحیی شهیدی (۱۳۵۰)، نشان‌های دوره قاجار، بررسی‌های تاریخی، ش. ۳، صص ۲۴۱-۱۸۳.

۲ محمد مشیری (۱۳۵۰)، نشان‌ها و Mdal‌های ایران از آغاز سلطنت قاجار تا امروز، بررسی‌های تاریخی، س. ۳۷، صص ۱۸۰-۲۲۰.

نشان‌ها پرداخته است و به نقش مдал‌ها در روابط داخلی و خارجی اشاره‌ای نداشته است، اطلاعات آن مبتنی بر عکس‌ها و تصاویر است. همچنین تنها شامل مдал‌های عصر قاجار نمی‌شود، بلکه به مдал‌های عصر پهلوی هم اشاره کرده است، بنابراین اطلاعاتی جامع و مانعی در خصوص نشان‌های عصر قاجار ارائه نمی‌دهد.

رساله دکتری تحت عنوان «نقش و اهمیت جواهرات سلطنتی در تحولات سیاسی و اقتصادی ایران با تکیه بر تحلیل دوره صفویه و دوره قاجار» اثر سید مسعود سید بنکدار به راهنمایی حسین میرجعفری و لقمان دهقان نیری در ۱۳۹۱ در دانشگاه اصفهان، به مطالعه اسناد و منابع موجود جهت بررسی تشکیلات اداری جواهرات سلطنتی و مناصب مرتبط با ساخت این مجموعه در عصر صفوی و قاجار پرداخته است و پیرو این اهداف به اهمیت مдал و نشان به عنوان بخشی از این جواهرات اشاره شده است، ولیکن این رساله به صورت متمرکز بر نقش و جایگاه مdal و نشان در عصر قاجار تاکید نداشته است.

مقاله «مدال‌ها و نشان‌های تاریخی»<sup>۱</sup> اثر فاطمه رازی پور که در سال ۱۳۹۴ در مجله آستان هنر به چاپ رسید. در این پژوهش صرفاً به بررسی آینین‌نامه‌های مdal و نشان و توصیف وضعیت ظاهری آنها پرداخته شده و بررسی تأثیرات نشان‌ها در ساختار سیاسی هدف موردنظر پژوهشگر نبوده است.

مقاله «واکاوی خاستگاه و کارکردهای نشان‌های دولتی عصر قاجار»<sup>۲</sup> نوشتۀ زهرا علیزاده بیرجندی و همکاران که در مجله جستارهای تاریخی سال ۱۳۹۶ به چاپ رسید، از لحاظ موضوعی با پژوهش حاضر قربت ظاهری دارد، اما وجه تمایز فاحش این اثر در اتکا به فحوا و قواعد مطرح در تنها یکی از کتابچه‌های Mdal و نشان بوده است و سایر منابع دست اول از قبیل سفرنامه‌ها را مورد مطالعه قرار نداده است. ضمن اینکه هدف آن به‌طور کلی معرفی آمیختگی طرح نشان‌ها با عناصر اسطوره‌ای از لحاظ ظاهری بوده و به اهمیت Mdal‌ها و نشان‌ها در روابط سیاسی اشاره نداشته است.

بنابراین هدف پژوهش‌های مذکور معرفی و توصیف نشان‌ها بوده است. لذا روند تاریخی اعطای و اتخاذ نشان را مورد بررسی قرار نداده‌اند و همچنین به جایگاه و اهمیت Mdal‌ها و

<sup>۱</sup> فاطمه رازی پور(۱۳۹۴)، مdal‌ها و نشان‌های تاریخی، آستان هنر، ش. ۱، صص ۷۷۲ تا ۷۹.

<sup>۲</sup> زهرا علیزاده بیرجندی و همکاران(۱۳۹۶)، واکاوی خاستگاه و کارکردهای نشان‌های دولتی در عصر قاجار، جستارهای تاریخی، س. ۸، ش. ۱، صص ۷۹-۹۸.

نشان‌ها در روابط داخلی و خارجی عصر قاجار نپرداخته‌اند. لذا وجه تمایز پژوهش حاضر از آثار یاد شده، بررسی تأثیر مداراها و نشان‌ها در روابط داخلی و خارجی ایران عصر قاجار، و عوامل ناکارآمدی و بی‌اعتباری این نشان‌ها در این عرصه است.

## مقدمه

رسم اعطای پیشکش و در اصطلاح خلعت به اطرافیان از سوی بزرگانی همچون پادشاهان و خلفا از دیرباز وجود داشته است. تعریف خلعت، جامه و جز آن است که بزرگی به کسی پیوشاند و تن‌بوشی که پادشاه و یا امیری به نوکر خود پوشاند.<sup>۱</sup> در دربار هخامنشیان برای هر یک از هدایایی که در قالب خلعت از سوی شاه بخشیده می‌شد، میزان خاصی از درجه و اعتبار در نظر گرفته شده بود و ارزش و اعتبار معنوی آن خلعت در میزان ارزش مادی آن هدیه نیز لحاظ شده بود. این خلعت‌ها عبارت بودند از اسب با دهن، لگام زرین، گردنبند، بازویند و دستبند زرین، دشنه با دسته زرین، ظروف زرین و سیمین و جامه‌های زردوزی شده.<sup>۲</sup> از جمله، طبق گزارش‌های دیگر راجع به اعطای خلعت، در موارد بسیاری با بخشش‌هایی چون انعام و هدیه و جایزه و صله و پیشکش درآمیخته است و برای مثال هدایای پادشاهان به سفیران خارجی یا جامه‌های اعطایی پادشاهان به همتایان خود و یا جامه‌هایی که به عنوان مستمری غیرنقدي به کارکنان دیوان‌ها می‌دادند، نیز گاه خلعت به شمار آمده‌اند. سابقه اعطای خلعت به صورت نظاممند در تشکیلات حکومتی دوره اسلامی به اوایل دوره عباسی می‌رسد. هسته اصلی خلعت، تن‌پوش بوده و ضمایم بعدی آن از قبیل دستار و کمربند و کفش نیز به گونه‌ای جزو پوشانک بوده است. با این‌همه عناصر بسیار دیگری «از پول و گوهرهای قیمتی و علم و طبل تا اسب و فیل و غلام و کنیز» بدان اضافه شده است. اقلام افزوده بر هسته اصلی خلعت، معمولاً از لوازم منصب گیرنده خلعت بوده و به کار وی می‌آمده است.<sup>۳</sup> در زمان صفویه مراسم اعطای خلعت با آداب بسیاری انجام می‌گرفت و حیواناتی مانند اسب و شتر و چادرهای بسیار بزرگ با جمیع اثاث‌الیت،

۱ علی اکبر نفیسی (ناظم الاطبا) (۱۳۵۵)، فرهنگ نفیسی، با مقدمه محمدعلی فروغی، ج ۳، تهران: کتابفروشی خیام، ص ۱۲۲.

۲ والتر هینتس (۱۳۸۷)، داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران، نشر ماهی، ص ۳۸۷-۳۸۸؛ بی بی‌بریتان (۱۳۷۷)، تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کوروش تا اسکندر)، ترجمه مهدی سمسار، تهران: زریاب، ص ۶۴۶-۶۴۵.

۳ فریدون نوزاد (۱۳۷۷)، «خلعت و خلعت‌پوشان»، فرهنگ گیلان، س ۱، ش ۱، ص ۴۰.

قالی‌های ابریشمی و پشمی، ابریشم خالص، زین و یراق زردوزی شده به همراه یاقوت و مخمل سفید و حتی پول سفید از جمله هدایایی بود که به عنوان خلعت و هدیه اعطای گردید.<sup>۱</sup>

ارزش سیاسی خلعت بسیار بالاتر از ارزش مالی آن بود، به لحاظ اینکه هر کس به گرفتن خلعت از طرف پادشاه ممتاز می‌شد، مورد احترام و ترس زیرستان خود قرار می‌گرفت.<sup>۲</sup> در دوره قاجاریه خلعت علاوه بر تن پوش و جامه شامل طاقه‌های پارچه و شال و جواهرات مرصع و مدار و نشان‌های نظامی و غیرنظامی دارای حمایل<sup>۳</sup> رنگی گردید.

مدار، سکه مانندی است که به یادگار در واقعه مهمی یا به پاس خدمت شخص بزرگی ساخته می‌شود و به پاس خدمت کارکنان اداره‌ای یا کسانی که خدمت برجسته‌ای برای کشور یا انجمنی انجام داده اند ممکن است مدار داده شود و آن پایین تر از نشان است.<sup>۴</sup> به نشانی که بر روی آن تصویر پادشاه نگاشته شده باشد نیز نشان تمثال می‌گویند.<sup>۵</sup>

سابقه مدار در ایران به قبل از اسلام بر می‌گردد. قدیمی‌ترین مدار کشف شده مربوط به بهرام سوم ساسانی است که سیمین و بیضی شکل است.<sup>۶</sup>

در دوره اسلامی تا قبل از قاجاریه ضرب نشان و مدارل‌های افتخار سابقه نداشته است و خلعت و پیشکش شامل آن نمی‌شده است. رسم اعطای مدار و نشان از دوره قاجار به تقلید از اروپاییان مرسوم گردید. به غیر از نشان‌ها و مدارل‌های آقا محمدخان که به شکل سکه‌های

۱ آن-tonی شرلی (۱۳۶۲)، سفرنامه برادران شرلی، ترجمه آوانس، به کوشش علی دهباشی، تهران: نگاه، صص ۶۷-۶۸.

۲ سیدensusود سید بنکدار (۱۳۹۱)، نقش و اهمیت جواهرات سلطنتی در تحولات سیاسی و اقتصادی ایران با تکیه بر تحلیل دوره صفویه و دوره قاجار، پایان‌نامه دکتری تاریخ گرایش ایران دوره اسلامی، استادان راهنمای حسین میرجعفری و لقمان دهقان نیری، دانشگاه اصفهان، ص ۱۲۸.

۳ در تعریف حمایل آورده‌اند که: «پارچه ابریشمی دول مانندی پهن به رنگ سفید یا سرخ یا سفید و سرخ یا سبز و آبی و جز آن به اعتبار درجات که پادشاه به نوکرهای خود در ازای خدمت می‌دهد و در روز سلام آن را زیب پیکر می‌کنند». (نک: نفیسی، همان، ج، ۲، ص ۱۲۷۹) رسم اعطای حمایل رنگی ظاهرآ از کشور روسیه اقتباس شده است، چنانکه نخستین بار در زمان فتحعلی شاه، میرزا ابوالحسن خان ایلچی طی سفرش به روسیه از وجود چنین حمایل‌هایی خبر می‌دهد: «در میان ایشان، نشان و حمایل متداول است، و نشان به اقسام ترکبات و قسم‌ها و حمایل آبی و قرمز می‌باشد. آبی مختص پادشاه است و قرمز به هر کس داده می‌شود...» (میرزا محمدهادی علوی شیرازی (۱۳۶۳)، سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلچی به روسیه، به کوشش محمد گلبن، تهران: دنیای کتاب).

۴ علی اکبر دهخدا (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، زیر نظر محمدمعین و سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، مدخل میرم.

۵ نفیسی، همان، ج، ۲، ص ۹۶۴.

۶ بانو ملکزاده بیانی (۱۳۴۹)، «معرفی یک اثر هنری و تاریخی (مدار بهرام سوم ساسانی)»، بررسی‌های تاریخی، س. ۵، ش. ۱، ص ۱.

بزرگ و گاه مربع شکل تهیه می‌شد، نشان‌ها و مдал‌های دیگر شاهان در فرم و تزئینات از نمونه‌های فرنگی الگوبرداری شده است که نحوه این الگوبرداری توضیح داده خواهد شد.

### زمینه‌های ابداع مdal‌ها و نشان‌های عصر قاجار

نخستین سال‌های فرمانروایی فتحعلی شاه مقارن با جنگ‌های ناپلئون در اروپا بود و کشمکش‌های سیاسی میان انگلستان و فرانسه در دربار ایران نیز جریان داشت. فتحعلی شاه نیز ضمن برقراری رابطه سیاسی، در گیر جنگ با روس‌ها شد. پیش از این، کمتر چنین تماس نزدیک و پیوسته‌ای میان ایران و قدرت‌های اروپایی برقرار شده بود. دیپلمات‌ها و مأموران اروپایی در تهران استقرار یافتند و مسافران فرنگی، دسته دسته قلمرو شاه را زیر پا گذاشتند.<sup>۱</sup> در چنین شرایط حساس و پرتشی روبدل هدایا معانی بسیار داشت و می‌توانست بر روابط طرفین تأثیر بسزایی بر جای بگذارد. نوع و میزان هدایا بستگی تمام به وضعیت روابط طرفین در آن زمان داشت.<sup>۲</sup>

این هدایا شامل انواع پارچه و لباس‌های فاخر و زربفت، لوازم و ابزار مرصع از قبیل قلمدان، شمشیر، چاقو، ساعت و... همچنین مdal‌های افخار و حمایل‌های رنگی می‌شد. اقدام قاجاریان در ابداع نمونه‌های ایرانی Mdal‌های افخار و نشان‌های نظامی به تقلید از اروپاییان و اعطای آنها به مناصب درباری و اتباع خارجی به منظور انتساب حاکمان جدید به رویدادهای افخارآمیز و در جهت توجیه حقانیت حاکمیت و نیز تحریک روحیه وطن پرستی برای مقابله با تهدیدهای نظامی متعدد خارجی و سرپوش گذاشتن بر شکست‌های نظامی بود.

اهدای نشان در روابط دیپلماتیک دربار قاجار از اهمیت خاصی برخوردار بود، به‌طوری که در جریان عهdenامه‌های سیاسی و نظامی شرکت کنندگان با درجه افخارات و نشان‌هایشان معرفی می‌شدند<sup>۳</sup> و در هنگام برگزاری جلسات مهم سیاسی و عقد قراردادهای نظامی و اقتصادی جایگاه افراد شرکت کننده را نوع نشان آنها مشخص می‌کرد، چنانکه جیمز موریه<sup>۴</sup> روایت می‌کند که در هنگام عقد پیمان نامه بین دولت ایران و روس چون نماینده

۱ ریچارد اتینگهاوزن و دیگران (۱۳۷۹)، *اوج‌های درخشان هنر ایران*، ترجمه هرمز عبداللهی و رویین پاکباز، تهران: نشر آگه، ص ۳۴۲.

۲ سید بنکدار، همان، ص ۲۱۸.

۳ محمد مجعفر خورموجی (۱۳۴۴)، *حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیوجم، تهران: زوار، ص ۱۱۰.

۴ James Justinian Morier.

ایران به رغم دست و دلبازی ایرانیان در اعطای مدارل و نشان، نشان دلاوری نداشت از همتایان روسی خود عنوان و درجه پایین‌تری داشت.<sup>۱</sup> اما نکته‌ای که منابع قاجاری به آن اشاره نکرده‌اند، اختلافی بود که در مواردی بر سر میزان و ارزش این هدایا بین سفیران خارجی و دربار ایران پیش می‌آمد.<sup>۲</sup>

اگرچه مدارل‌های ابداع شده در این دوران عموماً از لحاظ ظاهری تقليیدی از مشابه آنها در اروپا بود، اما به رغم تدوین قوانین در باب شرایط و ضوابط اعطای آن بازهم به ترتیب گذشته، اعطای خلعت و پیشکش تنها بسته به سلیقه پادشاه وقت بود و جایگاه فرد و میزان شایستگی وی در تعلق گرفتن نشان تأثیر چندانی نداشت.

### نشان شیر و خورشید

منابع قاجاری درخصوص هدایایی که به عنوان خلعت از طرف پادشاه به سفرای روسیه داده می‌شد، موارد متعددی را ذکر کرده‌اند که از جمله آنها نشان مرضع شیر و خورشید بوده است.<sup>۳</sup> نشان شیر و خورشید اولین نشانی است که در ایران صورت رسمی پیدا کرد. این نشان در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار ایجاد شد. قبل از آن نشان خورشید که از روی نشان لژیون دونور<sup>۴</sup> طراحی شده بود، در سال ۱۸۰۷ م. ابداع گشت و به ژنرال گاردان و بعضی از اعضای هیئت وی اعطا شد.<sup>۵</sup>

رایینو<sup>۶</sup> اولین و قدیمی‌ترین نشان ابداعی را نشانی می‌داند که در واپسین جنگ‌های ایران و روس به دستور عباس میرزا ولی‌عهد ضرب گردیده است.<sup>۷</sup> در سال ۱۸۰۸ م. نشان شیر و

<sup>۱</sup> جیمز موریه (۱۳۸۶)، *سفرنامه (گزارش هیئت اعزامی به ایران)*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: امیرکبیر، ص ۳۳۹.  
<sup>۲</sup> سیدبنکدار، همان، ص ۱۱۹.

<sup>۳</sup> فضل الله خاوری (شیرازی) (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوق‌قرین*، تصحیح ناصر افشار، ج ۱، تهران: مرکز استناد و کتابخانه مجلس‌وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۱۸۲؛ لسان‌الملک سپهر (۱۳۷۶)، *ناسخ التواریخ*، به اهتمام جمشید کیان‌فر، ج ۱، تهران: نشر اساطیر، ص ۲۸۹.

<sup>۴</sup> نشان لژیون دونور (به فرانسوی: Ordre national de la Légion d'honneur) بالاترین نشان افتخار کشور فرانسه است که ناپلئون بنی‌پارت در ۱۹ می ۱۸۰۲ آن را بنیان گذاشت. به این نشان برخی در فارسی «نشان شوالیه ادب و هنر» می‌گویند. این نشان از ۱۸۱۵ م. به دستور لوئی هجددهم به پنج سطح درجه‌بندی شد که شامل سه رده و دو مقام است که پایین‌ترین رده آن شوالیه است.

<sup>۵</sup> آلفرد دو گاردان (۱۳۶۲)، *مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ترجمه عباس اقبال، تهران: نشر نگاه، ص ۶۳.  
<sup>۶</sup> Hyacinth Louis Rabino.

<sup>۷</sup> ه. ل. رایینو (۱۳۸۰)، *نشان‌های دوران قاجاریه*، ترجمه توفیق فیروز، مجله بخارا، ش ۲۱-۲۲، ص ۳۴۳.

خورشید از طرف فتحعلی شاه به تقلید از اقدام شاه سلیمان سوم در ایجاد نشان هلال احمر عثمانی تأسیس شد. در این دوره به این نشان عنوان «نیشان مهر و شیر» داده بودند و به سفیران و سیاحان عالی‌قدر داده می‌شد.<sup>۱</sup> با اینکه اساساً تهیه و استعمال نشان امری تقلیدی است، اما انتخاب نقش شیر و خورشید برای نشان‌ها پیشینه‌ای به قدمت تاریخ دارد و از روی نمادهای اسطوره‌ای باستان طراحی شده است. احمد کسری در کتاب خود ضمن اشاره‌ای به تاریخچه شیر و خورشید در ایران علت انتخاب این نماد برای نشان‌ها را قدمت آن از زمان باستان می‌داند.<sup>۲</sup>

در روویل<sup>۳</sup> در سفرنامه خود طبقات مختلف نشان شیر و خورشید را چنین معرفی می‌کند:

۱. مدال نقره برای سربازان و درجه داران (به دارنده این مدال ماهی دو روپیه (معادل پنج فرانک پاداش داده می‌شود).

۲. مدال طلا برای افسران جزء (پاداش دارندگان این مدال ده فرانک است).

۳. نشان کوچک (پاداش آن بیست فرانک است).

۴. نشان با حمایل که فقط جنبه افتخاری دارد و تاکنون از طرف شاه به هیچ‌یک از نظامیان ایرانی به استثنای سفیر ایران در دربار روسیه اعطای نگردیده است.<sup>۴</sup>

سر جان ملکم<sup>۵</sup> درباره آن می‌نویسد: «علاوه بر اینکه علامت علم است، نشان افتخار است که بر طلا و نقره به سرداران و صاحبمنصبان که در محاربۀ با اعدای مملکت از امثال امتیاز حاصل کرده‌اند، از جانب پادشاه عنایت می‌شود». ملکم مدعی است که این نشان به ویژه برای او ابداع شده است و نخستین بار به وی اعطای شده است. این گفته تا حدی واقعیت داشت. یک سال پیش از آن، طی مراسم نوروز، هارفورد جونز<sup>۶</sup> از پذیرفتن نشان خودداری ورزید، زیرا آن نشان با فرانسویان ارتباط نزدیکی داشت و آن‌طور که هارفورد جونز برای توضیح به وزارت امور خارجه نوشت، مجموعه شرایطی که به ایجاد آن نشان انجامیده بود و همچنین اعطای نشان به اشخاصی که تا به آن زمان آن را دریافت داشته بودند، موجب شد

۱. لوئی ماتیبو لانگلیس (۱۳۸۹)، ایران فتحعلیشاهی، ترجمه عبدالرحمان روح‌بخشان، تهران: نشر کتاب روش، ص ۶۸.

۲. احمد کسری (۱۳۵۶)، کاروند کسری (مجموعه رساله و گفتار از کسری)، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: نشر سه‌امی کتاب‌های جیبی، ص ۱۰۸.

۳. Drouville.

۴. گاسپار در روویل (۱۳۶۵)، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شباویز، ص ۲۸۳.

۵. John Malcolm.

۶. سرجان ملکم (۱۳۸۰)، تاریخ کامل ایران، ترجمه اسماعیل حیرت، ج ۲، تهران: نشر افسون، ص ۸۲۵.

۷. Sir Harford Jones Brydges.

که هارفورد جونز آن را رد کند. شاه با آنکه از این کارهای هارفورد جونز آزرده خاطر شد، اما ظاهراً توضیح وی را پذیرفت و در عوض فرمانی صادر کرد که به موجب آن به هارفورد جونز اختیار داده شد که نشان همایونی ایران را میان نشان خودش بگنجاند.<sup>۱</sup> با وجود این گاسپار دروویل هم مدعی است قبل از سرجان ملکم مفتخر به دریافت این نشان از عباس میرزا گردیده و وقتی سفیر انگلیس از این موضوع مطلع گشته بسیار مکدر شده است.<sup>۲</sup> سرجان ملکم درباره ارزش و اعتبار نشان شیر و خورشید در عصر فتحعلی شاه می‌گوید: «نشان افتخار منتشی به این نقش در این اواخر، به چند نفر از سفرای فرنگستان که با دولت ایران در مقام مصافات بوده‌اند، داده شده است. همچنین به صاحب‌منصبان و سربازانی که در جنگ روس مردانگی به ظهور رسانیده بودند، از سده سلطنت عنایت شد. یکی از صاحب‌منصبان انگریز که در این اواخر با ایشان بود می‌گوید که فخر می‌کند به داشتن نشان مزبور و جهد می‌کند به تحصیل آن، چون وضع مملکت بالغله مقتضی آن است که در هر امری ملاحظه شئونات سلطنت شود».<sup>۳</sup>

همان‌طور که در جریان عدم پذیرش نشان توسط سرهارورد جونز اشاره کردیم به تدریج از ارزش و اعتبار مدارل شیر و خورشید کاسته شد، چون فتحعلی شاه بی‌توجه به ارزش معنوی و لزوم مبالغه بین‌المللی مدارل‌ها به بذل و بخشش این امتیازات می‌پرداخت. تا جایی که وقتی در سال ۱۸۳۳ م. از جانب دربار ایران برای وزیر مختار روسیه نشان شیر و خورشید درجه اول فرستاد شد، وزیر مختار به بهانه آنکه آنقدر ناقابل است که قابل قبول نیست، نشان را پس فرستاد و در هنگام شرفیابی با اینکه در دربار رسم بر این بود که اعضای هیئت همه کشورها نشان‌های اعطایی را برابر سینه خود نصب کنند، وزیر مختار و اعضای هیئت همراه هیچ‌یک نشان‌ها را با خود نداشتند و این باعث نهایت رنجش شد و بی‌احترامی تلقی گردید.<sup>۴</sup> با این حال شاه تصمیم گرفت برای اینکه جای گله و شکایتی برای روس‌ها نماند، دستور دهد نشان تازه‌ای به ارزش پانصد تومان به جای نشانی که وزیر مختار پس فرستاده بود به او بدهند.<sup>۵</sup>

۱ هارфорد جونز بریجز (۱۳۹۵)، گزارشی از دربار ایران (سال ۱۸۰۷-۱۸۱۱)، ترجمه عبدالحسین رئیس‌السادات، تهران: نشر امیرکبیر، ص ۲۲۰.

۲ دروویل، همان، ص ۲۸۴.

۳ ملکم، همان، ج ۲، صص ۸۲۵-۸۲۶.

۴ سرجان کمبل (۱۳۸۴)، دو سال آخر (یادداشت‌های روزانه سرجان کمبل نماینده انگلیس در دربار ایران در سلطنت فتحعلی شاه قاجار)، ترجمه ابراهیم تیموری، ج ۱، تهران: نشر دانشگاه تهران، صص ۲۴۷-۲۴۴.

۵ همان، ج ۱، ص ۲۴۸.

با وجود بی اعتبار شدن نشان شیر و خورشید در این عصر نشان‌هایی توسط کسانی مانند عباس‌میرزا که سعی در تشییت جایگاه معنوی نشان‌های دولتی داشت، ضرب گردید. این نشان که «نشان شجاعت» نام داشت، از ارزش و اعتبار بالای برخوردار بود، چنانکه اعطای آن، لزوماً به افرادی صورت می‌گرفت که به واسطه جان‌فشنای در راه وطن‌علیه دشمن خارجی و ایثار برای حفظ مقام سلطنت و خدمت در راه اعتلای وطن شایسته دریافت امتیاز و کسب مдал افتخار بودند. عباس‌میرزا خود شخصاً بر اعطای نشانی که خود ایجاد کرده بود به صاحب منصبان و سربازان نظارت می‌کرد. چنانکه امین‌الدوله از زبان حسین پاشا سرتیپ مراغه‌ای روایت می‌کند:

«در رکاب مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه در محاصره و یورش قلعه امیرآباد زخم گلوه برداشته بودم و در چادر خود به بستر افتاده. نایب‌السلطنه به روش سرداران بزرگ، خود با اطبای فرنگی و ایرانی مختصین خود در اردو گردش و حتی به سربازهای مجروح وارسی می‌کرد. به چادر من آمد، احوالپرسی و دلچویی کرده، زخم مرا طبیب و جراح مخصوص ولیعهد دیدند و به من اطمینان دادند که زخم علاج پذیر است، به بالیم نشست و فرمود چه می‌خواهی؟ به ادب گفتم سلامت ولیعهد. گفت موقع تعارف و تملق نیست. هزار تومان نقد به من انعام فرمود و یکی از قرای معتبر مراغه را که وقی اظهار میل و تقاضای کرده بودم به نانخانه من بخشید. گفتم مرحمت و عنایت فوق انتظارم بود که اگر به جای این دو احسان یکپارچه نقره بدھید که در سینه‌ام بدرخشد به من گواراتر است. نایب‌السلطنه بر خواست و فرمود: اگر زخم از پشت نبود مضایقه نمی‌کردم. خدمت امروزی تو همین قدر جایزه داشت که دادم».¹

نشان شیر و خورشیدی که توسط محمدشاه ایجاد شد، بعدها توسط جانشینان وی نیز ضرب گردید. در زمان محمدشاه اولین آینه‌نامه نشان‌های رسمی دوره قاجار نیز توسط حاج میرزا آفاسی صدراعظم تدوین گردید. در این آینه‌نامه نشان‌های نظامی شیر و خورشید (شمیربندان) از نشان شیر و خورشید مخصوص ایلچیان و سفرا و صاحبین مناصب اداری تفکیک شد. نشان‌های نظامی به هشت قسم درآمد.² آینه‌نامه غرض از تعدد درجات

۱ میرزا علی خان امین‌الدوله (۱۳۷۰)، *حاطرات امین‌الدوله*، به کوشش حافظ فرمانفرما مایان، تهران: امیرکبیر، ص ۱۳.

۲ نسخه خطی نشان‌های دولت علیه ایران [ابی تا]، کتابخانه ملی ایران و مرکز اسناد، شماره بازیابی ۵/۱۲۶۱۴، ص ۹؛ نشان‌های اهدایی دولت دلیر [ابی تا]، کاخ گلستان، شماره بازیابی ۳۹، ص ۹.

نشان‌های دولت علیه ایران را چنین شرح داده که: «عامه و خاصه اهالی نظام و بی نظام مقدور باشند که هر یک جوهر ذاتی خویش را به معرض ظهور رسانند و هر شخص به قدر قابلیت و استعدادش حرمت بیند و تحصیل عزت کند و برای هیچ یک از نوکران جان شمار حصول مراتب و ترقی غیرمقدور نباشد، بلکه هر کس از سر گذرد افسر یابد».<sup>۱</sup>

به رغم اینکه در عصر فتحعلی شاه ارزش مدارل‌ها به بار مالی و ارزش جواهرات آنها بود، در آیین‌نامه تنظیم‌شده عصر محمدشاه مقرر گردید نشان‌های دولتی از هر گونه سنگ قیمتی خالی باشند و ارزش و اعتبار آنها تنها بسته به درجه و مرتبه صاحب نشان تعیین گردد. همچنین مقرر گردید: «جنس نشان‌ها از نقره سیاقت شود، چراکه مقصود اصلی از دادن نشان، حصول افتخار صاحب نشان است، نه منتفع بودن او، والا هیچ لزومی نداشت که بخشش و صلات مردم در ضمن جواهر و اشکال مخصوصه باشد، بلکه به همان معدل قیمت نشان هم می‌توانند اکتفا کنند».<sup>۲</sup>

اقسام نشان در عصر محمدشاه عبارت بود از:

الف) نشان‌های نظامی دارای هشت مرتبه بوده و تفاوت آنها با سایر نشان‌های شیر و خورشید در این بود که تصویر شیر روی آن به صورت ایستاده و شمشیر بر هنر در دستش بود. این قسم به ترتیب میزان اعتبار شامل نشان‌های زیر می‌شد که هر یک مشتمل بر سه درجه بودند: (۱) نشان سردار اعظم و نویانی که مشتمل بر سه درجه بود. درجه اول مخصوص نویان اعظم و بزرگترین امیر لشگر، درجه دوم مخصوص امرای مطیع و درجه سوم مخصوص سرداران بود؛ (۲) نشان امیر تومانی؛ (۳) نشان سرتیپی؛ (۴) نشان سرهنگی؛ (۵) نشان یاوری؛ (۶) نشان سلطانی؛ (۷) نشان نایبی؛ (۸) نشان و کیل و سرجوخه.<sup>۳</sup>

به تدریج از ارزش و اعتبار این نشان‌های نظامی کاسته شد. درجه‌داران ایرانی دیگر به صرف لیاقت و کاردانی ترفع نمی‌گرفتند، بلکه حتی از دانش جنگ بی‌اطلاع بودند. هریک برای اینکه به درجه ممتازی منصوب شوند، مبالغی را پرداخت می‌کردند. این درجات علاوه بر خرید و فروش شدن، موروثی بود و گاهی حتی به کودکان نیز واگذار

۱ نشان‌های دولت علیه ایران [این‌تا]، مرکز اسناد و کتابخانه ملی، شماره بازیابی ۷۱۹۵-۶-۷۷۸، ص ۱۰؛ نشان‌های دولت دلیر، همان، ص ۱۰.

۲ نشان‌های دولت دلیر، همان، ص ۱۱.

۳ همان، ص ۹؛ نشان‌های دولت علیه ایران، همان، ص ۹.

می‌شد. لرد کرزن<sup>۱</sup> در باب درجه‌داران قشون ایران به این عدم شایسته‌سالاری در تفویض نشان و کم‌سن‌وسال بودن این درجه‌داران اشاره کرده است: «فن افسری ظاهراً در ایران مانند شاعری در سایر جاها مادرزادی است نه اکتسابی. در موقع مسافرتم به تهران طفلکی یازده ساله در قشون درجه امیر تومنی داشت.»<sup>۲</sup>

اوژن فلاندن<sup>۳</sup> نیز درباره درجات ارتش ایران و بجای اعتباری آنها در عصر محمدشاه توضیح داده و نتایج هولناک این قبیل اسراف کاری در امر اعطای نشان افتخار را گوشزد می‌کند: «درجات ارتش ایران مانند اروپا [است] ولیکن نظم و ترتیبی در درجه دادن نیست و برحسب لیاقت که اصل و اساس و پایه ارتش بدان وابسته است، نمی‌دهند بلکه بیشتر بر اساس تمایل شخصی یا دسایس داده می‌شود، مثلًاً شاهزادگان و خانهایی هستند که از نظام بوبی نبرده‌اند ولی درجات بلندمرتبه‌ای را حائزند. به چه علت این درجات را دارا شده‌اند؟ آیا از قدرت شخصی است یا از تجربه و علم و معرفت یا از عده که بدان‌ها سپرده شده؟ نتایج وحیم این رویه در تمام ایران هویدا و محسوس است. حالا که زمان صلح و چنین باشد و ای به وقت جنگ بهویژه با ارتش‌های منظم اروپایی یا آسیایی که در تحت تعلیم دول اروپایی قرار گرفته‌اند در آن وقت چه خواهد کرد؟»<sup>۴</sup>

ب. از دیگر انواع نشان‌ها در دوره محمدشاه نشان‌های غیرنظامی (سرشناسان) مخصوص ایلچیان و سفرای خارجی بود. این نشان برخلاف نشان‌های نظامی مکمل به الماس بوده و از لحاظ شکل ظاهری متفاوت بود، از آن جهت که شیر ایستاده و شمشیر روی نشان‌ها از جانب دولت‌های اروپایی به جنگ طلبی و جنگجویی ایرانیان تعییر نشود، شیر را به حالت خوابیده و بدون شمشیر ترسیم کردند.<sup>۵</sup> این امر حکایت از تأثیر غیرقابل انکار مدال‌ها و نشان‌ها در روابط خارجی این عصر دارد.

در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه تغییراتی در اشکال و روند اعطای نشان شیر و خورشید صورت گرفت، به طوری که نشان‌های نظامی به پنج درجه تقسیم شد و نشان سرهنگی و سرتیپی که نشان دولتی بود و به عموم صاحب‌منصبان دولتی اعطا می‌شد، متوقف و تنها

۱ George Curzon.

۲ جرج ناتایل لرد کرزن (۱۳۷۳)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه وحید مازندرانی، چ، تهران: نشر علمی فرهنگی، ص ۷۸۳.

۳ Eugène Flandin.

۴ اوژن فلاندن (۱۳۵۶)، *سفرنامه فلاندن به ایران*، ترجمه حسین میرصادقی، [ابی‌جا]: نشر کتابخانه اشرافی، ص ۱۵۳.

۵ کسری، همان، ص ۱۰۹؛ نشان‌های دولت‌علیه، همان، ص ۲۸؛ نشان‌های دولت‌دلیر، همان، ص ۲۸.

مخصوص نظامیان گردید.<sup>۱</sup> به گفته دکتر پولاك<sup>۲</sup> در این زمان به نشان‌های شیر و خورشید مخصوص خارجیان «نشان‌های ستاره‌دار» گفته می‌شد.<sup>۳</sup>

در بیان شرایط استحقاق دارندگان نشان‌ها در آیین‌نامه‌ای که در زمان ناصرالدین‌شاه تدوین گردید، چنین مقرر شد که چون سلاطین به‌واسطه بزرگی شأن و جایگاهشان از سایر مردم متمایزند، اگر اراده ایشان به اهدای نشان خود به عنوان پاداش به کسی قرار گرفت، همین شرط برای استحقاق فرد مذکور کافی است.<sup>۴</sup> بنابراین همان‌طور که اعطای خلعت و پیشکش در دوره‌های گذشته فقط بسته به خواست و خوشامد پادشاه بود، امتیازات دولتی نیز بدون رعایت ارزش معنوی و میزان خدمت و جایگاه فرد تنها به نظر پادشاه بستگی داشت.

میرزا ابراهیم شیبانی در منتخب *التواریخ ذیل عنوان قرارنامه امتیازات دولتی* (مصطفوی ۱۳۱۱) شرط اعطای مدارل‌های نظامی را به افراد غیر قشونی چنین ذکر کرده است: «غیر افراد قشونی اشخاصی مستوجب اعطای مدارل می‌شوند که در رتبه نوکری خود به یک وزارتاخانه یا یک سفارت به صدق چندین سال مداومت کرده یا در کسب و تجارت به راستی و حسن معامله مشهود شده یا در یک مرحله از اتفاقات و حوادث داخله یا سرحدیه به حفظ نظم و منع آشوب و صلاح امر عامه جان فشانی نموده یا در یک صنعت و فن مختصر کار تازه شده باشد».<sup>۵</sup>

با وجود این شاهد اعطای نشان‌ها و مدارل‌های نظامی (شمშیربندان) و نشان‌های سرشناسان به افراد، بدون توجه به شایستگی آنها هستیم. چنانکه حتی به مليجک کوچک نیز حمایل‌ها و امتیازات نظامی داده شده بود. اعتمادالسلطنه آورده است: «دیروز مليجک کوچک لباس نظامی پوشیده بود. حمایل امیر تومانی انداخته بود. شمشیر بسته، چند نشان زده بود. ورود کرد خدمت شاه، فرمودند مليجک به ایلچی‌ها شیوه شده است».<sup>۶</sup> حال آنکه باید دید مليجک در خدمت کدام وزارتاخانه یا سفارت بود و یا در کدام واقعه حافظ نظم و امنیت گردیده بود و در کدام فن اختراع کرده بود که شایسته چنین امتیازاتی گردیده بود؟

<sup>۱</sup> یحیی شهیدی (۱۳۵۰)، «نشان‌های دوره قاجار»، مجله بررسی‌های تاریخی، س. ۶، ش. ۳، ص. ۲۳.

<sup>2</sup> Jakob Eduard Polak.

<sup>3</sup> یاکوب ادوارد پولاك (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاك: ایران و ایرانیان*، به کوشش ایرج افشار، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی، ص. ۴۹۸.

<sup>4</sup> شهیدی، همان، ص. ۲۵.

<sup>5</sup> میرزا ابراهیم شیبانی (۱۳۶۶)، منتخب *التواریخ*، تهران: انتشارات علمی، ص. ۲۹۱.

<sup>6</sup> محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (۱۳۴۵)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، با مقدمه ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ص. ۴۱۵.

این قبیل دست و دلبازی‌های شاهانه در امر اعطای مدار و نشان به تدریج نگاه انتقادی برخی نزدیکان و درباریانی که به دنبال انجام اصلاحات در نظام قاجاری بودند را برانگیخت. به عنوان مثال امین‌الدوله درباره عدم شایستگی و تنزل ارزش نشان‌ها آورده است: «از اکابر و اعیان کسی به جای نمانده، پیرامون شاه یک دسته جوانان بسی علم و ادب منحصر شده، بی‌انتظامی معنوی و فقدان حقوق و احترامات به همه‌جا شایع و مستولی. در ضیافتی که از جانب شاه به ژنرال مشارالیه داده بودند، پیش خدمتان پادشاهی و اعیان از دور دیده بود که از مراحل عمر هنوز قسمتی طی نکرده‌اند، اما غرق امتیازات بزرگ دولت و صاحب نشان و حمایل از درجات اولی هستند. ژنرال پرسید که برای دولت ایران آنچه در همسایگی اطلاع داریم موقع مشکل و امر مهمی جیش نیامده بود که این جوانان هنرمند به این‌همه امتیاز نائل بشوند مگر در شکارگاه پادشاهی صدای تفنگ شنیده با طیر و وحش جنگی کرده باشند».<sup>۱</sup>

اعتمادالسلطنه در چندین مورد به کم سن و سال بودن افراد صاحب نشان و عدم لزوم توانایی و قابلیت برای دریافت امتیاز اشاره کرده است. مثلاً در وصف مهمانی مشیرالدوله روایت کرده است که حتی یک نفر از مدعوین که اکثرآ نوجوان بودند، بدون نشان‌های نظامی سرتیپی و سرهنگی در مهمانی حضور نیافته و حتی پسر چهارده‌ساله مشیرالدوله نیز لباس نظامی پوشیده و نشان‌های نظامی استعمال کرده است.<sup>۲</sup>

در امر اعطای نشان، نه تنها داشتن منصب و یا کسب افتخار عرف نبود بلکه برای کوچک‌ترین خوش‌خدمتی در پیشگاه شاه نشان‌های نظامی داده می‌شد. به عنوان مثال روایت شده به خادمی که برای اسب‌سواری شاه در خیابان تدبیری اندیشیده بود که به سه اسب شاه نمد پیچند تا نلغزد، نشان سرهنگی و حمایل داده شد.<sup>۳</sup>

از دیگر رجال درباری که افراط در امر اعطای نشان را مورد انتقاد قرار داده، عین‌السلطنه است. وی درباره تعدد دارندگان نشان شیر و خورشید می‌گوید: نشان شیر و خورشید در حقیقت اول نشان قدیم ما است و آن قدر در داخله و خارجه از این نشان دارند که به حساب درنمی‌آید. در تنها ایران متتجاوز از دو هزار نفر بدون استحقاق این نشان را دادند. در سه سفر

۱ امین‌الدوله، همان، ص. ۹۴۰.

۲ اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص. ۹۹۴.

۳ مهدی بن رضاقلی متحن‌الدوله (۱۳۵۳)، خاطرات متحن‌الدوله (زندگی‌نامه میرزا مهدی خان متحن‌الدوله شفاقی)، به کوشش حسینقلی خان شفاقی، تهران: امیرکبیر، ص. ۴۰.

فرنگ‌گمان می‌کنم دو هزار داده شده باشد. هرچه سفیر یا شارژدفر<sup>۱</sup> از خارجه وارد ایران می‌شود تازگی رسم شده شب سیم ورود بدون هیچ ملاحظه نشان و حمایل می‌دهند. این نشان را به اهل نظام سابق نمی‌دادند. فقط برای خارج نظام و شاهزادگان محترم بود. به خارجه هم از همین نشان می‌دادند. خود اسم نشان معلوم است. باری روزی که [سفیر روس به] گیلان وارد شده بود پس از دو سه دفعه ملاقات با اکبر خان بیگلریگی گیلان روزی گفته بود که شما به این سن کم باید خیلی خدمت کرده باشید که آنقدر نشان گرفته‌اید و گمان می‌کنم برای من بعد خودتان چیزی باقی نگذاشته باشید. خوب بود ملاحظه بعد را هم می‌کردید.<sup>۲</sup>

نمود گفتۀ عین السلطنه در باب تعداد دارندگان نشان در داخل و خارج کشور را می‌توان در سفر شاه به عثمانی دید که به درخواست حسام الدوله چنانکه خود در سفرنامه‌اش آورده است، بیست و شش قطعه نشان شیر و خورشید و مدل، با درجات مختلف از جانب ناصرالدین‌شاه برای خدم و حشم و صاحبین مناصب دولت عثمانی ارسال گردید.<sup>۳</sup> طبق روایات در فتح هرات نیز ناصرالدین‌شاه یک هزار و سیصد و پنجاه قطعه نشان از طلا و نقره به جهت یاوران و سلاطین و صاحب‌منصبان عنایت کرد.<sup>۴</sup>

ضمیم اینکه در تاریخ منتظم ناصری در خلال اسامی کارگزاران وزارت علوم مدرسه دارالفنون فهرستی از اتفاقات اعطایی به آنها آورده شده است که به تمامی معلمان ایرانی و فرنگی دارالفنون نشان‌های نظامی داده شده بود. به عنوان مثال: اکبر خان نقاش باشی معلم زبان فرانسه و نقاشی و مترجم علم موزیک دارای نشان درجه سیم شیر و خورشید بود.<sup>۵</sup>

فروزنی القاب و امتیازات دولتی به حدی رسیده بود که «مکرر به دستخط پادشاهی، احکام اکید صادر می‌شد که القاب و نشان‌ها و دیگر امتیازات منسخ است یا جز بهشرط استحقاق و لیاقت داده نمی‌شود و در روزنامه دولتی صورت حکم همایيون درج و یاسای دولتی منتشر می‌شد. روزی چند نمی‌رفت که پسران شاه قدغن پدر خود را می‌شکستند و برای هر

۱ Chargé d'affaires.

۲ قهرمان میرزای عین السلطنه (۱۳۷۴)، روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۱، تهران: اساطیر، ص ۷۰۵.

۳ مرادمیرزای حسام‌السلطنه (۱۳۷۴)، سفرنامه مکه، به کوشش رسول جعفریان، [بی‌جا]: نشر مشعر، ص ۳۱۶.

۴ خورموجی، همان، ص ۱۹۴.

۵ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه (۱۳۶۷)، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب، ص ۵۴۶.

بی سرو پا امتیازات و شئونات را خوار و خفیف می کردند و وزرا و ارکان خلوت هم از شاهزادگان بازنمی ماندند و به اصرار و ابرام بیشتر و بیشتر القاب و امتیازات صادر می شد و شاه از حکم خود که در روزنامه هم چاپ شده بود شرم و آزم نداشت، بی خجالت می گفت که الحاج و ابرام مردم نمی گذارد یک حکم جاری و یک قاعده برقرار بماند.<sup>۱</sup>

کار به جایی رسیده بود که دیگر شاه بدون درخواست و یا وساطت به کسی نشانی اعطای نمی کرد و این گونه مرحمات در کسب نشان به صورت رسمی متداول درآمده بود، بدون اینکه از ارزش معنوی برخوردار باشد. اعتمادالسلطنه آورده است که: «میرزا ابوتراب خان فرمان تمثال و حمایل سبز درجه اول آورده بود که در روزنامه بنویسم. می گفت پریروز که با شاه سوار بودم، بدون اینکه عرضی کرده باشم شاه سر از کالسکه بیرون آوردن و فرمودند حمایل سبز داری؟ عرض کردم خیر. به مشیرالدوله فرمود برو پیش امین السلطان بگو حمایل سبز به او بدهد. این حرف دروغ محض است. در این چند سال نوکری دیده نشده شاه بدون استدعا به احدی این جور مرحمت کند».<sup>۲</sup>

مهمنان خارجی دربار نیز اعجاب خود را از این زیاده روی ها در موارد بسیاری بیان کرده اند. فوروکاوا<sup>۳</sup> سفیر ژاپن در دربار ناصری از درخواست نشان سرتیبی توسط یکی از اشراف برای فرزنش طی نامه ای از سرهنگ اتریشی معلم مدرسه نظام یاد کرده است که در این نامه خواهش کرده بود، این نوجوان را یکی دو سال آموزش دهنده و سپس نشان سرتیبی به او بدهند. سرهنگ اتریشی نیز پاسخ داد بود که او چندین ده سال در مدارج نظامی خدمت کرده تا سرانجام درجه سرتیبی یافته است و نمی تواند این درخواست را پیذیرد.<sup>۴</sup>

همچین فوروکاوا در جای دیگر اعجاب خود را از اینکه محیط اردوی شاهانه به وضع اسفباری کثیف و متعفن است، اما در این وضع صاحبان قشون چندین نشان به سینه زده اند و لباس زردوزی پوشیده اند بیان می کند و می گوید این رنگ و نمایش ها نمی تواند آن زشته ها را پوشاند.<sup>۵</sup>

۱ امینالدوله (۱۳۷۰)، همان، ص ۸۱.

۲ اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۸۱۱.

۳ Furukawa.

۴ نوبویوشی فوروکاوا (۱۳۸۴)، سفرنامه فوروکاوا، ترجمه هاشم رجبزاده و کینجی ئهوارا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۱۳۰.

۵ همان، ص ۱۲۶.

دولت ایران بهناچار برای رفع مشکل عدم پذیرش نشان‌های عمومی توسط سفرای خارجه تدبیری اندیشه‌ید بود و چنین بود که بلافصله پس از ورود اتباع به دربار قبل از اینکه نشان‌ها را استعمال شده توسط دیگران بیینند، نشان عالی به آنها اهدا می‌شد. سر آرتور هارдинگ<sup>۱</sup> در خاطرات خود از این رسم یادکرد و نوشتۀ است: «من می‌بايست در ضمن این شرفیابی نشان والای شیر و خورشید را که طبق رسوم جاری دربار ایران به سفیران و وزیران مختار خارجی در اولین یا دومین باریابی آنها داده می‌شود، از دست پادشاه ایران دریافت دارم. یکی از دیپلمات‌های خارجی مقیم تهران دلیل این رسم عجیب دربار ایران را که عالی‌ترین نشان مملکتی را با این عجله، پیش از آنکه سفیر نورسیده گرد سفر زدوده باشد به او می‌بخشد، با لحنی بی رحمانه چنین تفسیر کرد که اگر اولیای دربار ایران در اعطای این نشان به نمایندگان سیاسی خارجۀ تعلل ورزند، پس از مدتی متوجه خواهند شد که همان نشان را در عرض مدتی بسیار کم، با چنان سخاوتی به یک مشت فاسد و اوباش و بی‌سر و پا بخشیده‌اند که دیگر هیچ نیرویی نمی‌تواند سفرای خارجی را وادر به گرفتن نشانی بکند که نظایرش را این گونه افراد بدnam در اختیار دارند».<sup>۲</sup>

به رغم اینکه در ایران این قبیل دست و دلبازی‌ها در امر اعطای نشان صورت می‌گرفت، از جانب دولت بریتانیا اعطای نشان قاعده و قانون مقرری داشت، چنانکه خارج از امپراتوری و توسط سفرا به هیچ کس این قبیل هدایا اهدا نمی‌گردید و آنچه نمایندگان سیاسی در ایران هدیه می‌دادند، نشان را شامل نمی‌شد. مگر اینکه در مقابل اهدای نشان از جانب ایران امتیاز بالایی با سود کلان به دولت بریتانیا داده می‌شد. به عنوان مثال نشان (خاج اعظم)<sup>۳</sup> یکی از نشان‌های معروف دولت انگلیس پس از اعطای حق کشتیرانی در رود کارون و امتیاز احداث راه‌آهن در ایران به ظل السلطان داده شد، چراکه سخت مشتاق دریافت آن بود.<sup>۴</sup>

اهدای مدار از جانب سفرای خارجی به ایرانیان تابع قوانین و شرایط خاصی بود و برخلاف ایرانیان بی‌دلیل داده نمی‌شد چنانکه سر موتمیر دوراند اعطای نشان لیاقت دولت خود

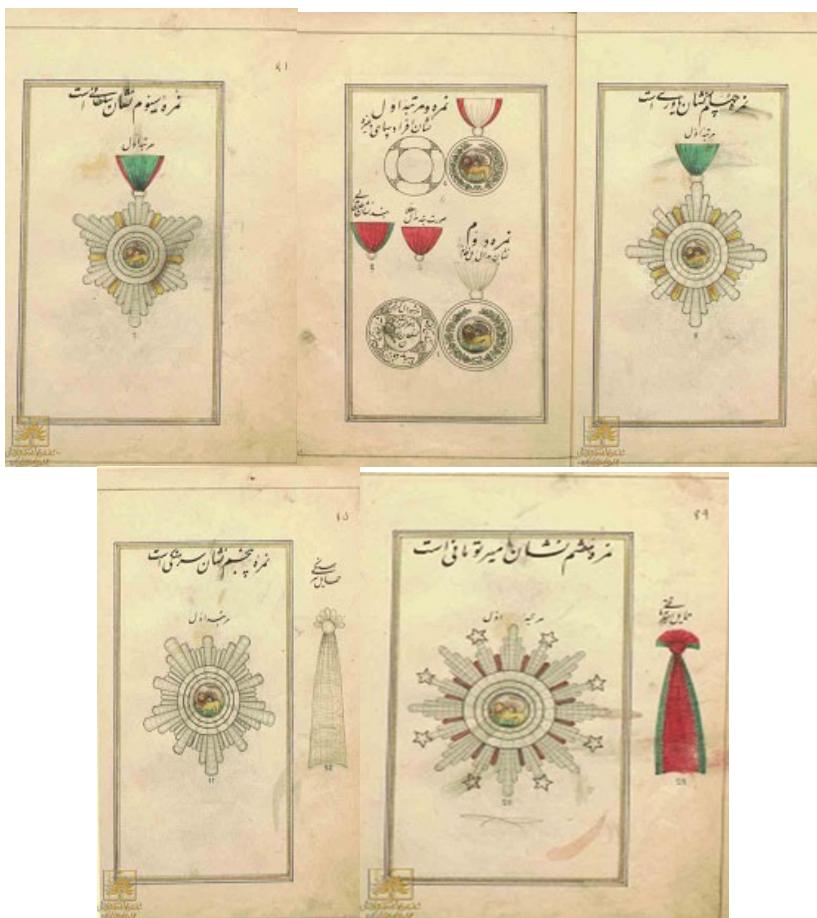
۱ Sir Arthur Harding.

۲ آرتور هارдинگ (۱۸۷۱)، خاطرات سر آرتور هارдинگ، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، قم؛ موسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان، ص ۲۳.

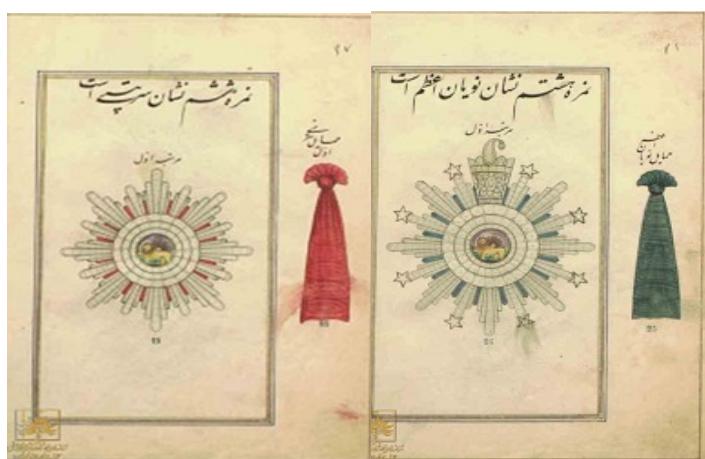
۳ great cross: نماد صلیبی که حضرت عیسی را بر آن به دار کشیدند.

۴ دنیس رایت (۱۸۷۶)، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خلجی، تهران: نشر مرکز، ص ۵۴.

به مظفرالدین میرزا ولیعهد ناصرالدین شاه را به دلیل ضعف و بی‌لیاقتی مأموران وی در کنترل ناآرامی‌های تبریز به تعویق انداخته بود.<sup>۱</sup>



<sup>۱</sup> سر مورتیمر دوراند (۱۳۹۲)، استادی درباره وضعیت ایران در دهه پایانی قرن بیستم، ترجمه احمد سیف، تهران: نشر نی، ص ۲۳.

نشان‌های مخصوص نظامیان در عصر ناصرالدین‌شاه<sup>۱</sup>

### نشان‌های اقدس، مقدس و قدس

در دوران طولانی حکومت ناصرالدین‌شاه بیشترین جواهراتی که بین دربار ایران و کشورهای خارجی ردوبدل می‌شد، نشان‌ها و مdal‌های مرضع بود که بر اساس عرف دیپلماتیک به مقامات دو طرف اهدا می‌گردید.<sup>۲</sup> بنابراین امر تهیه مdal و نشان با دقت و الگوبرداری از نمونه‌های فرنگی رواج یافته، آینین‌نامه اعطای مdal‌ها و نشان‌ها اصلاح شد و چون به دلیل کثرت افراد دارای نشان به‌ویژه افراد ناکارآمد و عامه، سفرا و اتباع خارجه دیگر حاضر به پذیرش Mdal‌های افتخار ایران نبودند، دولت ناچار به ضرب نشان‌های جدید یا تغییر در شکل و ظاهر Mdal‌ها گردید و نشان‌های دیگری بر حسب مورداحتیاجی که پیش می‌آمد بر مجموعه گذشته افزوده شد.

همان‌طور که اشاره کردیم، فزونی افراد دارای نشان و بی‌اعتبار شدن نشان‌ها نزد اتباع خارجی سبب شد که درنهایت سه نشان جدید به نام‌های اقدس، قدس و مقدس شکل بگیرد و در ۱۲۷۸ق. شرحی در قواعد استفاده از آنها به اشاره ناصرالدین‌شاه نگاشته شد که در بیان شرایط استحقاق دارندگان نشان‌های مبارکه اقدس، قدس و مقدس توضیح داده بود و مقرر گردیده بود که نشان اقدس مختص مقام پادشاهی، نشان قدس مخصوص مقام وزارت عظمی و

۱ نسخه خطی نشانهای دولت علیه ایران، همان، صص ۸-۵.

۲ سیدبنکدار، همان، ص ۲۴۴.

سفرای کبار دولتین باشد و نشان مقدس به کسانی غیر از حکام ولایات و امیر تومان و وزرای مقیم داده نشود.<sup>۱</sup>

در مرآت الواقع درباره این سه نشان چنین آمده است: «نشان محترم این دولت نشان «قدس» و «قدس» و «قدس» است که شکل آن مدور و پره پره است. بر بالا صورت تاجی دارد و تمام نشان مکلله به جواهر است و در وسط آن شیر و خورشید که نشان مخصوص دولت ایران است، می‌باشد. اقدس از قدس و قدس از مقدس بزرگ‌تر است. این نشان‌ها را نشان شیر و خورشید نیز گویند». <sup>۲</sup>

در کتاب شرح زندگانی من علت ایجاد این سه نشان و مرتبه بندی آن زیادشدن تعداد دارندگان نشان دانسته شده و در باب اقدامات امیرکبیر و زیاده روی‌های میرزا آفاخان نوری در تفویض نشان چنین آورده شده است: «امیرکبیر در اعطای نشان‌های هفت درجه منتهای دقت را داشت و جز در موارد تقدیم خدمت نمایان به کسی نشان داده نمی‌شد. مثلاً حسام‌السلطنه بعد از فتح خراسان گذشته از تمثال و شمشیر مرصع که جنبه خصوصی داشته نشان دولتی سرهنگی گرفته بود. ولی گشاده‌بازی‌های میرزا آفاخان که چون برای خود و کس و کارش هر روز نشان و امتیاز می‌گرفته و نمی‌توانسته است به سایرین ندهد، کار را از خرک بیرون کرده و دارندگان نشان زیاد شدند. به همین جهت است که شاه این سه نشان را ایجاد کرده است که لامحاله اگر برای سلاطین و وزرای کشور خارجی نشان می‌فرستند چیز عمومی نباشد». <sup>۳</sup>

با وجود افزایش تعداد نشان‌ها در زیاده روی در استعمال آنها تغییری حاصل نشد، «امتیازات دولتی که برای اعضاء و اعضاد دولت عوض عمر و جان است و باید عزیز و محترم بماند، به دست هوسرم از جندی و قلمی افتاد» <sup>۴</sup> و افراط در تفویض امتیازات دولتی و دریافت نشان با واسطه و سفارش اعیان، سبب شده بود از یک سو شخص شاه نیز از این وضعیت به سته آید و بدون میل قلبی دست به چنین مرحماتی زند، چنانکه: «هر گاه بدون میل قلبی و به اصرار و واسطه امتیاز و منصبی به کسی می‌دهند، به قسمی شخص امتیاز گرفته را مفتخض می‌کند که

۱ اعتمالسلطنه، تاریخ منظمه ناصری، ص ۱۴۰۲.

۲ عبدالحسین سپهر ملک المورخین (۱۳۶۸)، مرآت الواقع مظفری، تصحیح عبدالحسین نوابی، تهران: انتشارات زرین، ص ۲۹۱.

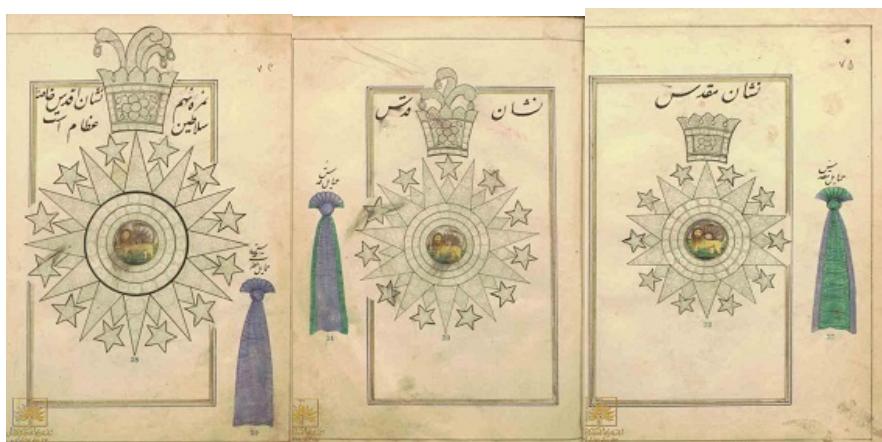
۳ عبدالله مستوفی (۱۳۸۸)، شرح زندگانی من، ج ۱، تهران: زوار، صص ۱۴۵-۱۴۶.

۴ امین‌الدوله، همان، ص ۱۲۳.

شخص بیزار از منصب صدارت و نشان اقدس می‌شود.<sup>۱</sup>

این مسئله آنقدر ادامه‌دار شد تا مجدداً مشیرالدوله ناچار شد در قواعد آنها دست به اصلاحاتی بزند. وی در نشان‌های نظامی حمایل را در سرهنگی موقوف کرد. رنگ حمایل‌ها را تغییر داد و برای خارجی‌ها و نظامی‌ها، به تقلید از «لژیون دونور» فرانسه نشان پنج درجه شیر و خورشید برقرار کرد.<sup>۲</sup> همان‌طور که اشاره شد تغییرات جدید نیز تقلیدی بوده و ارزش معنوی نداشت.

برای سایر طبقات که خارجی‌ها و حتی نظامی‌ها هم از روی نشان «لژیون دونور» فرانسه نشان پنج درجه‌ای به اسم نشان شیر و خورشید برقرار کرد که درجه اول آن با حمایل سبز بود. اما نشان اقدس و قدس به حال خود باقی ماند و در حقیقت، نشان درجه اول شیر و خورشید جای نشان مقدس را گرفت و نظامنامه‌ای برای هر یک نوشته و در اعطای نشان و رتبه نظامی بسیار کفید می‌کرد.<sup>۳</sup>



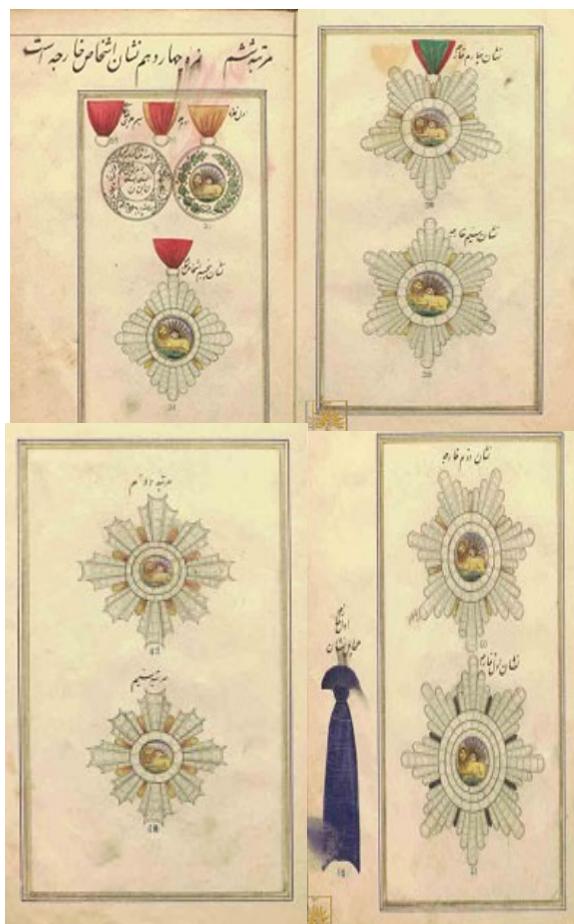
(نشان‌های اقدس، قدس و مقدس در عصر ناصرالدین‌شاه)<sup>۴</sup>

۱ اعتمادالسلطنه، روزنامه حاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۴۷.

۲ مستوفی، همان، ج ۲، صص ۱۷۵-۱۷۶.

۳ همان، ج ۲، ص ۱۷۶.

۴ نسخه خطی نشان‌های دولت‌علیه، همان، ص ۱۴.

(نشان‌های مخصوص خارجیان در عصر ناصرالدین‌شاه)<sup>۱</sup>

### تمثال همایون

یکی دیگر از نشان‌های عصر قاجار تمثال همایون بود. تمثال همایون مدار جواهر نشانی بود که منقش به تصویر پادشاه وقت گردیده بود. نشان تمثال ابتدا توسط اروپاییان ابداع گردید، سپس سلطان محمود ثانی به تقلید از اروپاییان اقدام به ضرب تمثال نمود.<sup>۲</sup> مقارن با همین

۱ همان، صص ۱۵-۱۶.

۲ I. Mahmut Yeniden (2010), *Yapılanma Sürecinde*, Dr.Coşkun Yılmaz, Avrupa Kültür Başkenti, İstanbul, pp. 198-199.

دوران، فتحعلی شاه با الهام از تمثال محمود ثانی تمثال همایون را ایجاد کرد.<sup>۱</sup> این نشان ارزش نظامی نداشت بلکه تنها به عنوان و پیشکشی از جانب شاه به اطرافیان اهدا می‌شد.<sup>۲</sup> نشان تمثال به اندازه‌ای برای عمال و کارگزاران حکومتی دارای اهمیت و ارزش بود که برای به دست آوردن از هیچ اقدامی درین نمی‌کردند و از بذل و بخشش مال فراوان به شاه و اطرافیانش کم نمی‌گذاشتند، چنانکه غلامحسین خان کخدای عراق سیم و زر فراوان تقدیم پیشگاه شاه نمود و به مردم شهر دستور داد آذوقه لشکر شاه را فراهم کنند و هدایای بسیار به درباریان داد تا نهایتاً به تمثال همایون مفتخر گشت.<sup>۳</sup>

روندي که در مورد سایر مدارل‌ها و نشان‌ها طی و به تدریج از ارزش آنها کاسته شد، در اندک مدتی در مورد تمثال همایون هم رخ داد. در زمان صدارت امیرکبیر از آنجا که وی همواره در صدد انجام اصلاحات و سامان دادن به وضع موجود بود، در امر اعطای مدارل و نشان نیز دست به اصلاحاتی زد. به این صورت که اعطای نشان تمثال به اتباع خارجی محدود شد و تنها در برابر امتیازات متقابل از جانب دولت مذبور این گونه امتیازات اعطا می‌شد. به عنوان مثال، کنت دوسارتیز<sup>۴</sup> سفیر فرانسه به بهانه این که چرا به سفرای دول دیگر تصویر همایون مرحمت شده است و به او نشده است، نشان اعطایی را پس فرستاد.<sup>۵</sup>

ناصرالدین شاه نیز مانند فتحعلی شاه به جایگاه نشان‌ها نگاه مادی داشت و به ارزش معنوی آنها بی‌توجه بود، چنانکه برخلاف تدوین آیین‌نامه نشان تمثال را نیز بسته به میزان و تعداد الماسش درجه‌بندی کرد.<sup>۶</sup> در اعطای نشان تمثال به حدی زیاده‌روی شده بود که حتی آشپز دربار و خدمتکاران رجال هم از آن داشتند.<sup>۷</sup> در بعد خارجی سفیران دیگر حاضر به دریافت تمثال نبودند، به عنوان مثال سفیر روس از اینکه تمثالي که به او داده شده بود را به یک مترجم ساده ارمنی هم داده بودند، ناراحت شد و برای رفع این مشکل دستور داده شد در روز شرفیابی

۱ Eldem Edhem (2004), *Ifthihar ve Imtiyaz* (Osmanli Nisan ve Madalyalar Tarihi), Estambul: Baski Eylul, pp. 27-29.

۲ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (۱۳۶۳)، *المائير و آلاتار* (چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه)، به کوشش ابرج افشار، ج. ۲، تهران: اساطیر، ص. ۵۴۹.

۳ شبیانی، همان، ج. ۱، صص ۲۱۸-۲۱۷.

۴ Kent Dosartiz.

۵ عباس اقبال (۱۳۹۲)، *میرزا تقی خان امیرکبیر*، تهران: نشر نگاه، ص. ۱۴۱.

۶ اعتمادالسلطنه، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص. ۲۸۲.

۷ اعتمادالسلطنه، همان، صص ۸۲۰ و ۹۹۴.

نایب السلطنه هیچ کس تمثال نزدیک باشد.<sup>۱</sup>

واسطه گری در امر تقویض نشان تنها مختص نشان‌های نظامی نبود، بلکه تمثال هم بدین گونه دستاوریز طمع برخی قرار گرفته بود. عین السلطنه این واسطه گری‌ها در امر تقویض تمثال را علامت انقراض و ضعف سلطنت می‌داند.<sup>۲</sup> وضع چنان آشفته شده بود که دیگر شاه با میل و رضایت قلبی به کسی امتیاز نمی‌داد و به قدری از این وضعیت به ستوه آمده بود که در هنگام اعطای تمثال ناسزا می‌گفت.<sup>۳</sup>



قالب تمثال همایون در عصر ناصرالدین شاه<sup>۴</sup>

در عهد مظفرالدین شاه استعمال نشان همایونی هنوز مرسوم بوده است، وی در مواردی تمثال پدرش را هم هدیه می‌داد.<sup>۵</sup> اولین تمثال همایون در دوره مظفری از جانب شاه به صدر اعظم امین‌السلطان اهدا شد.<sup>۶</sup> عین‌السلطنه در عصر مظفرالدین شاه، به ضرب تمثال‌های بدلي توسط اشرفزادگان و استعمال آنها در این دوره اشاره کرده است.<sup>۷</sup>

۱ عین‌السلطنه، همان، ج ۱، ص ۷۰۵.

۲ همان، ج ۱، ص ۱۱۴۷.

۳ مستوفی، همان، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴ نسخه خطی نشان‌های دولت علیه، همان، ص ۶.

۵ ملک المورخین سپهر، همان، ج ۱، ص ۲۹۵.

۶ مستوفی، همان، ج ۱، ص ۸۳.

۷ عین‌السلطنه، همان، ج ۲، ص ۱۶۹۳.

### سایر نشان‌های افتخار و یادگار واقعه

از جمله نشان‌هایی که به‌واسطه وقوع یک رخداد شکل گرفت، نشان ظفر در عصر فتحعلی‌شاه بود. این نشان نمونه بارزی از نشان‌های بی‌اعتبار و بی‌پشتونه بود، چراکه به یادگار فتح و پیروزی ترکمنچای ضرب گردیده بود و منظور از پیروزی و ظفر همان شکست ننگین در جنگ با روس و عهدنامه ترکمنچای بود.<sup>۱</sup>

در عصر ناصرالدین‌شاه انواع و اقسام تازه‌ای از مدارل برای افراد مختلف تعریف شد، از جمله مدارل دانش آموختگان مدرسه عالی دارالفنون و مدارل‌هایی که به مناسبت بازدید شاه از قورخانه یا ضرابخانه سلطنتی یا مسافرت فرنگ ضرب شده که مطالعه نقوش آنها و دریافت کنندگان نشان‌ها و خدمات ایشان خود یک تاریخ تفصیلی را بیان می‌کند.<sup>۲</sup>

نشان آفتاب، نشان رشادت، نشان افتخار، نشان یادگار سال پنجاهم سلطنت، نشان ذوالقرنین و نشان ناصری از جمله دیگر نشان‌های ابداع شده در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه هستند.<sup>۳</sup> نشان آفتاب در عصر مظفری نیز کاربرد داشته است برای نمونه در سال ۱۳۱۴ق، به زوجه شمس الدین بیک سفیر دولت عثمانی از جانب مظفرالدین‌شاه یک قطعه «نشان آفتاب» اهدا شد.<sup>۴</sup>



نشان آفتاب مخصوص بانوان ابداع شده در عصر ناصرالدین‌شاه

<sup>۱</sup> زینب آزمون (۱۳۹۳)، *نشان‌ها و مدارل‌های قاجاریه*، تهران: پارینه، ص ۳۴.  
<sup>۲</sup> همان، ص ۴۳.

<sup>۳</sup> محمد مشیری (۱۳۵۰)، «نشان‌ها و مدارل‌های ایران از آغاز سلطنت قاجار تا امروز»، *بررسی‌های تاریخی*، س ۶ ش ۶، ص ۳۳.  
<sup>۴</sup> ملک المورخین سپهر، همان، صص ۷۶-۷۵.

(نشان‌های اهالی صنایع و علوم در عصر ناصرالدین‌شاه<sup>۱</sup>)

مصطفراالدین شاه در امر ابداع نشان‌ها از سلف خود پیشی گرفت، به طوری که حتی در سفر اول فرنگ وقتی مابهای ای برای نشان اهدایی سلطان عثمانی نداشت، امر کرد که به یادگار آن روز نشانی ضرب کنند و برای سلطان فرستاد.<sup>۲</sup>

سکه‌ها و نشان‌های دوران کوتاه سلطنت محمدعلی شاه نیز به روای زمان مظفرالدین شاه بود. یکی از مدال‌های مهم زمان وی که تفسیر زیادی دارد، نشان معروف به توپ بستن مجلس است که به نام «نشان یادگار بمباران مجلس» شناخته می‌شود که جنگ و کشمکش بین استبداد مطلق و آزادی خواهی ملت را روایت می‌کند. این نشان که از طلا و نقره ضرب شده پس از به توپ بستن مجلس به سران شرکت کنندگان در تخریب مجلس شورای ملی اعطای شد.<sup>۳</sup>

در دوره احمدشاه نیز نشان تاج در خارج از کشور به تقلید از نشان سنت ژرژ<sup>۴</sup> انگلستان با حمایل آبی رنگ ضرب گردید.<sup>۵</sup> بسیاری از انگلیسی‌ها و سایر خارجیان در دوره قاجار

۱ نسخه خطی نشان‌های دولت علیه، همان، ص ۱۰.

۲ میرزا مهدی خان کاشانی (۱۳۶۱)، سفرنامه مبارکه مظفرالدین شاه به فرنگ، به کوشش علی دهباشی، تهران: کتاب فرزان، ص ۲۱۸، آزمون، همان، ص ۷۸.

۴ St. George.

۵ عزیز السلطان (۱۳۷۶)، خاطرات عزیز‌السلطان، تصحیح محسن میرزایی، ج ۴، تهران: انتشارات زریاب، ص ۲۶۳.

نشان شیر و خورشید را دریافت داشتند، از میان آخرین دریافت کنندگان می‌توان لرد آیرنساید<sup>۱</sup> را نام برد که فرماندهی قوای بریتانیا را در شمال ایران بر عهده داشت. احمدشاه به طور غیرمنتظره چند روز پیش از وقوع کودتایی که به عزل دودمان قاجاریه انجامید، آن نشان را به لرد آیرنساید اعطا کرد.<sup>۲</sup> آشفتگی اوضاع در این دوره به اندازه‌ای بود که در روز تاج‌گذاری احمدشاه تمثال‌ها و نشان‌ها کرایه داده می‌شد.<sup>۳</sup>

### نتیجه‌گیری

امر اعطای خلعت و پیشکش از جانب بزرگان یکی از مرسومات تشریفاتی در روابط خارجی در طول تاریخ ایران بوده است. مرحمات و پیشکشی‌های شاهی معمولاً به اراده و خواست شاه اعطا می‌شده و عامل دیگری در این امر دخیل نبوده است.

بنا بر اقتضای گسترش روابط ایران عصر قاجار با دول اروپایی، لزوم ایجاد تغییرات و افزودن نوآوری‌های تازه به خلعت‌ها، هم‌طراز با عرف متداول دیپلماتیک احساس شد. بنابراین نشان‌ها و مدارل‌های افتخار به تقلید از اروپایی‌ها شکل گرفت. اما این الگوبرداری ناقص بود، چراکه فقط ظاهر مدارل‌های اروپایی تقلید شد و نحوه اعطای آن به سبک اروپایی انجام نمی‌گرفت و قاجاریان به مدارل و نشان همان نگاه خلعت‌گونه را داشتند. این تفاوت دیدگاه برای اروپاییانی که اعطای نشان‌ها و مدارل‌هایشان تحت ضوابط و آیین‌نامه‌ها و برسی‌های افراد صورت می‌گرفت، مطلوب واقع نشد و آن انتظاری را که قاجاریه از اقتباس نشان‌های اروپایی و استفاده از آن در روابط خارجی خود داشتند، برآورده نساخت.

همین شکل از الگوبرداری از نشان‌های اروپایی در مناسبات داخلی قاجارها هم معمول بود. نگاه قاجارها به مدارل‌ها و نشان‌هایی که در داخل استعمال می‌شد، به‌مانند سایر خلعت‌ها و القابی بود که بدون اصول و ضابطه و بر اساس رابطه به درباریان اعطا می‌شد و پس از مدتی اعتبار خود را از دست می‌داد و لاجرم پادشاه قاجار متول به اختراع نشان و امتیاز تازه‌ای می‌گردید که این دور باطل مجددًا برای نشان‌های تازه نیز اتفاق می‌افتد و موجب بی‌اعتباری نشان‌های تازه می‌گردید. چراکه پادشاه قاجار این نشان‌ها را بیشتر بر اساس روابط موجود در

۱ Edmund Ironside.

۲ رایت، همان، ص ۵۴.

۳ عزیزالسلطان، همان، ج ۴، ص ۲۴۳۱.

میان دربار خود اعطای نمود تا بر اساس شایستگی‌ها و لیاقت‌های فردی افراد واجد شرایط. بنابراین تقليیدی بودن و زیاده‌روی در امر اعطای، از ارزش آن مانند دیگر نوآوری‌های عصر قاجار کاست و تأثیر چندان مثبتی در روابط داخلی و خارجی بر جای نگذاشت.

### منابع و مأخذ

- آزمون، زینب (۱۳۹۳)، *نشان‌ها و مدارل‌های قاجاریه*، تهران: پازینه.
- اتینگهاوزن، ریچارد و دیگران (۱۳۷۹)، *اوج‌های درخشان هنر ایران*، ترجمه هرمز عبدالله و رویین پاکیز، تهران: نشر آگه.
- اعتدادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۴۵)، *روزنامه خاطرات اعتتمادالسلطنه*، با مقدمه ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- ——— (۱۳۶۳)، *الماثر و آثار (چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه)*: به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- ——— (۱۳۶۷)، *تاریخ متنظم ناصری*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- ——— (۱۳۶۷)، *مرآت‌البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- اقبال، عباس (۱۳۹۲)، *میرزا تقی خان امیرکبیر*، تهران: نشر نگاه.
- امین‌الدوله، میرزا علی خان (۱۳۷۰)، *خاطرات امین‌الدوله*، به کوشش حافظ فرمانفرما میان، تهران: امیرکبیر.
- بربان، پی‌یر (۱۳۷۷)، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کوروش تا اسکندر)*، ترجمه مهدی سمسار، تهران: زریاب.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- جونز بریجز، هارفورد (۱۳۹۵)، *گزارشی از دربار ایران (سال ۱۸۰۷-۱۸۱۱)*، ترجمه عبدالحسین رئیس‌السادات، تهران: نشر امیرکبیر.
- حسام‌السلطنه، مرادمیرزا (۱۳۷۴)، *سفرنامه مکه*، به کوشش رسول جعفریان، [بی‌جا]: نشر مشعر.
- خاوری (شیرازی)، فضل الله (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوق‌الترین*، تصحیح ناصر افشار، تهران: کتابخانه و مرکز اسناد مجلس و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۴۴)، *حقائق الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: زوار.
- دروویل، گاسپار (۱۳۶۵)، *سفر در ایران*، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شب‌اویز.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغتنامه*، زیر نظر محمدمعین و سیدجعفر شهیدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رایینو، ه. ل. (۱۳۸۰)، *نشان‌های دوران قاجاریه*، ترجمه توفیق فیروز، مجله بخارا، ش ۲۱-۲۲.

- رازی پور، فاطمه (۱۳۹۴)، مدل‌های نشان‌های تاریخی، آستان هنر، ش، ۱، ص ۷۶-۷۹.
- رایت، دنیس (۱۳۷۶)، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خلجی، تهران: نشر مرکز.
- سپهر، عبدالحسین ملک المورخین (۱۳۶۸)، مرآت الواقع مظفری، تصحیح عبدالحسین نوابی، تهران: انتشارات زرین.
- سپهر، محمدتقی لسان الملک (۱۳۷۶)، ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: نشر اساطیر.
- سید بنکدار، سیدمسعود (۱۳۹۱)، تتش و اهمیت جواهرات سلطنتی در تحولات سیاسی و اقتصادی ایران با تکیه بر تحلیل دوره صفویه و دوره قاجار، پایان‌نامه دکتری تاریخ گرایش ایران دوره اسلامی، استادان راهنمای حسین میرجعفری و لقمان دهقان نیری، دانشگاه اصفهان.
- شرلی، آتنونی (۱۳۶۲)، سفرنامه برادران شرلی، ترجمه آوانس، به کوشش علی دهباشی، تهران: نکا.
- شهیدی، یحیی (۱۳۵۰)، نشان‌های دوره قاجار، مجله برسی‌های تاریخی، س، ۶، ش ۳.
- شبیانی، میرزا ابراهیم (۱۳۶۶)، منتخب التواریخ، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی.
- عزیز‌السلطان، غلامعلی خان (میلچک ثانی) (۱۳۷۴)، خاطرات عزیز‌السلطان، ج ۴، تصحیح محسن میرزابی، تهران: نشر زریاب.
- علوی شیرازی، میرزا محمد‌هدای (۱۳۶۳)، سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلچی به روسیه، به کوشش محمد گلین، تهران: دنیای کتاب.
- علیزاده بیرجندی، زهرا و همکاران (۱۳۹۶)، واکاوی خواستگاه و کارکردهای تشان‌های دولتی در عصر قاجار، جستارهای تاریخی، س، ۸، ش ۱، ص ۷۹-۹۸.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا (۱۳۷۴)، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- فلاذن، اوژن (۱۳۵۶)، سفرنامه فلاذن به ایران، ترجمه حسین میرصادقی، [بی‌جا]: نشر کتابخانه اشرافی.
- فوروکاوا، نوبویوشی (۱۳۸۴)، سفرنامه فوروکاوا، ترجمه هاشم رجب‌زاده و کینجی ئه‌اورا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کاشانی، میرزا مهدی خان (۱۳۶۱)، سفرنامه مبار که مظفر الدین شاه به فرنگ، به کوشش علی دهباشی، تهران: کتاب فرزان.
- کسری، احمد (۱۳۵۶)، کاروند کسری (مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از کسری)، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: نشر سهامی کتاب‌های جیبی.
- کمبیل، سرجان (۱۳۸۴)، دو سال آخر (یادداشت‌های روزانه سرجان کمبیل نماینده انگلیس در دربار ایران در سلطنت فتحعلی شاه قاجار)، ترجمه ابراهیم تیموری، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- گاردان، آفرید دو (۱۳۶۲)، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران: نشر نگاه.
- لانگلس، لویی ماتیو (۱۳۸۹)، ایران قتحعلیشاهی، ترجمه عبدالمحسن روح‌بخشان، تهران: نشر کتاب روش.

- لرد کرزن، جرج ناتایل (۱۳۷۳)، ایران و قصیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: نشر علمی فرهنگی.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۸)، شرح زندگانی من، تهران، زوار.
- مشیری، محمد (۱۳۵۰)، «نشان‌ها و مثالهای ایران از آغاز سلطنت قاجار تا امروز»، بررسی‌های تاریخی، س، ش. ۶.
- ملکزاده بیانی، بانو (۱۳۴۹)، «معرفی یک اثر هنری و تاریخی (مدال بهرام سوم ساسانی)»، بررسی‌های تاریخی، س، ش. ۵.
- ملکم، سرجان (۱۳۸۰)، تاریخ کامل ایران، ترجمه اسماعیل حیرت، تهران: نشر افسون.
- ممتحن‌الدوله، مهدی بن رضاقلی (۱۳۵۳)، خاطرات ممتحن‌الدوله (زندگانی میرزا مهدی خان ممتحن‌الدوله شفاقی)، به کوشش حسینقلی خانشقاقی، تهران: امیرکبیر.
- موریه، جیمز (۱۳۸۶)، سفرنامه گزارش هیئت اعزامی به ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: امیرکبیر.
- ناصرالدین شاه (۱۳۷۱)، سفرنامه سفر سوم به فرنگ (کتاب دهم)، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضی‌ها، تهران: انتشارات سازمان اسناد.
- نسخه خطی نشان‌های دولت علیه ایران، کتابخانه ملی ایران و مرکز اسناد، شماره بازیابی: ۵/۱۲۶۱۴
- نشان‌های اهدایی دولت دلیر، کاخ گلستان، شماره بازیابی: ۳۹.
- نشانهای دولت علیه ایران، مرکز اسناد و کتابخانه ملی، شماره بازیابی: ۷۱۹۵-۶-ث-۷۵۷۸.
- نظام‌السلطنه مافی، حسین قلی (۱۳۶۲)، خاطرات و اسناد نظام‌السلطنه مافی، به کوشش معصومه مافی و دیگران، تهران: نشر تاریخ ایران.
- نفیسی، علی‌اکبر (ناظم الاطیا) (۱۳۵۵)، فرهنگ نفیسی، با مقدمه محمدعلی فروغی، تهران: کتابفروشی خیام.
- نوزاد، فریدون (۱۳۷۷)، «خلعت و خلعت پوشان»، فرهنگ گیلان، س، ش. ۱.
- هارдинگ، آرتور (۱۳۸۷)، خاطرات سرآرتور هارдинگ، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، قم: موسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تیان.
- هیتس، والتر (۱۳۸۷)، داریوش و ایرانیاز، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی.
- Edhem, Eldem (2004), *Iftihar ve İmtiyaz* (Osmanlı Nisan ve Madalyaları Tarihi), Estambul: Baskı Eylül.
- Mahmut Yeniden, I. (2010), *Yapılanma Sürecinde*, Dr.Coşkun Yılmaz, Avrupa Kültür Başkenti. İstanbul.

## جغرافیای تاریخی مکران در سده‌های میانه اسلامی

نصرت خاتون علوی<sup>۱</sup>

احسان اشرافی<sup>۲</sup>

**چکیده:** مَكْرَان منطقه‌ای وسیع در جنوب شرقی فلات ایران بود که مرزهای آن از کرمان در غرب تا حدود سند در شرق کشیده شده بود. این ناحیه وسیع از شمال به سیستان و از جنوب به دریای عمان محدود بود. این سرزمین از موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای برخوردار است و بنادر آن از دیرباز، جایگاه تجاری ممتازی داشته‌اند. مکران از تاریخی چندهزار ساله و تملنی ارزشمند بهره‌مند است. دریاره ریشه لغوی مَكْرَان و محدوده آن سرزمین و نیز پیوستگی اداری و سیاسی آن با ایالت‌های مجاور نظرات گوناگونی وجود دارد. همچنین در مورد شهرها، بنادر و آبادی‌های مربوط به مکران اختلاف آرا بسیار است. این مقاله ضمن ارزیابی نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی درباره مکران در صدد پاسخ دادن به این پرسش است که: مَكْرَان، حلوود جغرافیایی، شهرها و آبادی‌های آن در سده‌های میانه اسلامی در تاریخ جنوب و جنوب شرق ایران از چه ویژگی‌های تاریخی و جغرافیایی برخوردار بوده است؟ یافته‌های پژوهش شان می‌دهد که قرار گرفن مکران در کار دریای عمان وجود بنادر فعال و پر رونق وجود شبکه‌ای از راه‌های مهم ارتباطی زمینی و دریایی که نواحی غربی را به جنوب متصل می‌کرد، مَكْرَان را به یکی از مناطق مهم از نظر تجاری، جغرافیایی و نظامی در تاریخ جنوب و جنوب شرق ایران تبدیل کرده است.

**واژه‌های کلیدی:** جغرافیای بلوچستان، تاریخ مکران، گدروزیا، مورخان اسلامی، متون جغرافیایی

۱ استادیار گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ولایت، ایرانشهر، ایران. (نویسنده مسئول). alavi.nosrat@yahoo.com

۲ استاد تاریخ گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۰/۰۷/۹۷ تاریخ تأیید: ۰۸/۰۷/۹۷

## Historical Geography of Makran in the Middle Ages

Nosrat khatoon Alavi<sup>1</sup>  
Ehsan Eshraghi<sup>2</sup>

**Abstract:** Makran was a vast area in southeastern Iranian plateau that stretched from Kerman in the west to Sindh in the east. This vast expanse reached Sistan in the north and the Sea of Oman in the south. The land has a special geographical significance and its ports have been great trade hubs for a long period of time. Makran has a multi-millennial history and a rich civilization. There are multitudes of opinions regarding the lexical root of Makran, its geographical limits, and its political-administrative relationships with the neighbor provinces. There are also conflicting views about cities, ports and villages of Makran. By evaluating the historical and geographical texts on Makran, this paper is aimed at answering this questions: What were the features of Makran, its geographical limits, cities, villages and ports in the history of south and southeast of Iran? The findings of the research indicate that being located near the Sea of Oman, the presence of active and thriving ports, and the presence of important land and sea routes to connect west to south had turned Makran into one of the most significant commercial, geographical and military hubs in the history of south and southeast of Iran.

**Keywords:** Balochistan, geography, History of Makran, Gedrosia, Muslim Historians, Geographical texts

---

1 Faculty Member, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Velayat, Iranshahr, Iran.(corresponding author) alavi.nosrat@yahoo.com

2 Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.

## مقدمه

مکران نام سرزمینی وسیع در جنوب شرقی فلات ایران بود که از جنوب به دریای عمان، از شمال به سیستان، از شرق به ناحیه سند و از غرب به کرمان محدود می‌شد. ایالت مکران به سبب مجاورت با مرزهای شبه قاره هند از یک طرف و دریای عمان از طرف دیگر، از جنبه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و دینی در تاریخ دوره اسلامی اهمیت داشت. از طریق این سرزمین اولین حملات مسلمانان به مرزهای هندوستان شکل گرفت. گروههای شورشی و خوارج که از خراسان، سیستان، عمان و مناطق جنوبی خلیج فارس رانده می‌شدند، به سرزمین مکران پناه می‌بردند. بخشی از کاروان‌های تجاری هندوستان به سمت ایران و عراق از این دیار می‌گذشتند. در این سرزمین، مواد و منابع معدنی و محصولات کشاورزی خاصی مانند پانیز، خرما و نیشکر به عمل می‌آمد که در اقتصاد برخی مناطق شرق اسلامی تأثیرگذار بود. درباره سرزمین مکران، جایگاه جغرافیایی، حدود آن وجه تسمیه و پیشینه تاریخی و هویتی آن میان جغرافیدانان اختلاف آرا فراوان است. در این مقاله که با هدف ابهام‌زدایی از برخی نظرات محققان و اثبات یا رد پاره‌ای از دیدگاه‌های صاحب‌نظران بر اساس منابع اصیل تاریخی و جغرافیایی به نگارش درآمده، به ضرورت به موضوعات فرعی اما مرتبط با تحقیق پرداخته شده است. به همین منظور، ابتدا درباره حدود جغرافیایی مکران به صورت مختصر سخن به میان آمده است و سپس، آرای گوناگون درباره وجه تسمیه مکران و ریشه لغوی آن از گذشته‌های بسیار دور تا چند قرن بعد از اسلام به ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

محدوده مکران که در دوره مورد نظر در قلمروی اسلام واقع شده، از مواردی است که به استناد منابع مؤثث جغرافیایی و تحقیقات علمی صاحب‌نظران مورد کنکاش قرار گرفته است. از جمله مسائل مهمی که درباره مکران قابل ذکر است، شرح نه چندان دقیق از این ناحیه و تحولات آن در منابع جغرافیایی و تاریخی است و این مسئله موجب شده است که این وضعیت در دوره‌های بعدی تداوم یابد. به گونه‌ای که می‌توان گفت اطلاعات و آگاهی‌های ما ایرانیان درباره این بخش از ایران در مقایسه با نواحی دیگر کشورمان محدودتر و تا حدود زیادی از واقعیت‌های کنونی این سرزمین به دور است. موقعیت جغرافیایی مکران، فاصله این ناحیه از مرکز سیاسی و علمی جهان اسلام و ایران، ارتباطات محدود ساکنان این

ناحیه با سایر مردم ایران، ارتباط دریایی و زمینی با هندوستان و عمان، اقتصاد خودبسته این ناحیه، فواصل طولانی شهرها و سکونتگاهها و پیش‌داوری‌هایی درباره ساکنان این ناحیه، نوعی محدودیت‌های اطلاعاتی و آگاهی درباره این بخش از ایران به وجود آورده است. به گونه‌ای که مطالب و نوشهای متون جغرافیایی و تاریخی در خصوص مکران در مقایسه با سایر نواحی ایران تا حدودی محدود و ناقص است.

جغرافیای تاریخی که در آغاز این نوشتار آمده، شاخه‌ای جدید از علم جغرافیا است که به مطالعه و بررسی جغرافیای طبیعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یک منطقه در دوران گذشته و تعامل انسان و طبیعت و آثار فرهنگی آن می‌پردازد و آن دسته از پدیده‌های جغرافیایی را که اکنون دیگر وجود ندارند، بازسازی می‌کند. همچنین در جغرافیای تاریخی از تأثیر عوامل جغرافیایی بر رویدادهای تاریخی سخن می‌رود. بر این اساس و با توجه به موارد اهمیت منطقه مکران، ارائه پژوهشی درباره جغرافیای تاریخی منطقه مکران ضروری می‌نماید. پژوهش حاضر با استفاده از منابع تاریخی مکتوب قدیمی و به روش توصیفی- تحلیلی به بررسی وضع جغرافیایی منطقه مکران پرداخته است. اما گاهی به اقتضای ضرورت از جمله محدودیت اطلاعات در منابع تاریخی و تکراری بودن برخی گزارش‌ها، علاوه بر منابع تاریخی قدیم، به نوشهای دوره‌های متأخر پژوهش‌های جدید نیز مراجعه و استناد شده است تا سیمای جغرافیایی خاص منطقه مکران در تاریخ ایران دوره اسلامی نشان داده شود. این امر به شناخت بیشتر محققان و علاقمندان از وضع کنونی منطقه مورد نظر نیز کمک می‌کند.

### پیشینه تحقیق

درباره منطقه مکران و تاریخ و جغرافیای آن، به ویژه در قرون نخستین اسلامی اثر مبسوط و مستقلی تألیف نشده است. بنابراین با تمام اهمیتی که این منطقه در تاریخ کشور داشته و در سیاستگذاری‌های دولتی در بلوچستان مؤثر بوده، تاریخ آن در هاله ابهام بوده و کمتر مورد توجه مورخان قرار گرفته است. حتی نام آنها برای بسیاری از پژوهشگران و مردم غیربومی ناشناخته و یا کمتر آشناست که این مسئله از دو علت ناشی می‌شود؛ فقدان منابع و مدارک و کم توجهی پژوهشگران. در این زمینه اشاراتی پراکنده در منابع مختلف وجود دارد. در خصوص پژوهش‌های صورت گرفته درباره جغرافیای مکران می‌توان به سفرنامه کرمان و

بلوچستان، تصحیح منصوره اتحادیه اشاره کرد که شرح مسافرت فیروزمیرزا فرمانفرما به نواحی کرمان و بلوچستان است. علت نگارش کتاب متدالوں شدن سفرنامه‌نویسی در زمان مؤلف بوده است، به گونه‌ای که حتی خود شاهان قاجار نیز بدین امر دلمنشغول بوده‌اند. این سفرنامه، حاصل مسافرت فرمانفرما به حوالی کرمان و سیستان برای سرکوب اغتشاش پسرهای نصرالله خان بهارلو و اهالی بشاگرد بوده است. وی در این سفرنامه علاوه بر توصیف منزلگاه‌ها، راه‌ها و مسیر گذر ایلات و طوابیف ساکن در منزلگاه‌ها، به موقعیت خان‌ها و جایگاه آنان در منطقه مختلف اشاره کرده است. افزون بر آن، چگونگی وضعیت اقتصادی - معیشتی ساکنان این ایالات را به تفصیل شرح داده است. در قسمتی از سفرنامه نیز از فقر این ایالات و لزوم کمک به مردم سخن گفته و در پاره‌ای موارد درباره شکایات مردم و رسیدگی به آنها مطالبی عنوان کرده است. کتاب اطلاعات جالبی از مناطق جغرافیایی و منزلگاه‌های بین راه به دست می‌دهد. منبع دیگر سفرنامه پاتینیجر اثر هنری پاتینیجر است که توسط شاپور گودرزی به فارسی روان ترجمه شده است. این کتاب مشتمل بر دو قسمت مجزا و در واقع دو کتاب است که هفده بخش و دو مقدمه از مترجم و مؤلف را شامل می‌گردد. یک قسمت سفرنامه‌ای حاکی از شرح عادات و آداب و سنن مردم و جماعت‌های مسیر مسافرت و خلاصه اوضاع جغرافیایی نواحی و قسمتی دیگر مشتمل بر تاریخ بلوچستان و سند است که از نظر اطلاعات جغرافیایی و اجتماعی جالب توجه و تحت عنوان سفرنامه پاتینیجر ترجمه و در کتابی تدوین شده است. کتاب جغرافیای نظامی ایران از حاج علی رزم‌آرا هم در زمینه جغرافیای نظامی و تاریخی بلوچستان مطالب پراکنده‌ای را در سوره جغرافیای تاریخی بلوچستان شامل می‌شود. چند مقاله و نوشتار بلند هم درباره بلوچستان را انگلیس، ترکستان شوروی، قفقازیه، ترکیه، افغانستان، گیلان و مازندران و عربستان به صورت جزوی و کتاب کوچک منتشر کرده است.

کتاب ارزشمند بلوچ‌ها از مازندران تا بلوچستان تأثیف محیی‌الدین مهدی با معرفی منابع و رویکردهایی که در تأثیف این کار تحقیقی به کار برد شده با استفاده از تصاویر و نقشه‌هایی جغرافیایی طبیعی تلاش می‌ورزد نگاهی به سده‌های دور اندخته و قلمرو بلوچستان را در پرتوی این نگاه تاریخی - تباری مشخص سازد. در چشم‌انداز جغرافیای طبیعی و سیاسی بلوچستان به موقعیت بلوچستان، بلوچستان غربی، سرحد، سراوان، بمپور، مکران، بلوچستان شرقی، شهرستان‌های بلوچستان شرقی، اداره، کوههای بلوچستان، سلسه کوههای براهوى،

رودهای بلوچستان و اقلیم بلوچستان با جزئیات پرداخته شده است. همچنین می‌توان به مقالات محمدعلی مخبر در مجله یادگار اشاره کرد که در سال ۱۳۲۵ به چاپ رسیده است. اخیراً نیز دو مقاله با عنوانی «جغرافیای تاریخی مکران» توسط سید ابوالقاسم فروزانی و جغرافیای تاریخی سرزمین مکران نوشته راضیه شجاع قلعه دختر و علی غفرانی در نشریات کشور به چاپ رسیده است. از دیگر محققانی که درباره بلوچستان تحقیقاتی انجام داده و آثاری ارائه کرده‌اند، می‌توان از جی. بی. تیت نام برد. نظری که او درباره حدود مکران داده بیشتر مبنی بر وضعیت کنونی است تا گزارش‌های منابع تاریخی. تیت مکران را شامل شهرها و نواحی مند، سرباز، قصرقند، باهه، زربا (نواحی ساحلی بلوچستان) کیچ، تمپ بلیده و بخش‌های پایین ناحیه کولواه می‌داند.<sup>۱</sup>

### وجه تسمیه مکران

مکران سرزمینی است که در جنوب بلوچستان قرار گرفته است.<sup>۲</sup> نظراتی که درباره علل نامیده شدن مکران به این نام وجود دارد، بسیار متنوع است. به نظر هلدیچ<sup>۳</sup>، مکران از دو واژه فارسی ماهی و خوران گرفته شده است. استناد او برای اظهار این نظر، نام بردن ساکنان سواحل مکران با عنوان «ایکتو فاجیا» توسط آریان مورخ اسکندر است، معنای این واژه یونانی ماهی خوران است. او در این باره نوشت «آنچه که آریان مورخ اسکندر درباره ساکنان ساحل مکران گفته است، هنوز درست به نظر می‌رسد». او در ادامه نوشت «است ماهی غذای همه مردم مکران است و آنها با ماهی زندگی می‌کنند و به حیوانات خود نیز ماهی می‌دهند. جغرافی نگاران یونانی بلوچستان را به سه بخش تقسیم کرده بودند. شرقی‌ترین بخش آن که بین دو رود آراییس و تومروس<sup>۴</sup> قرار گرفته بود، اوریتان<sup>۵</sup> نام داشت؛ در سواحل دریای عمان، کشور ماهی خواران یا سواحل مکران و در بخش غربی آن گدروزیا<sup>۶</sup> قرار داشت که مشتمل بر

۱ Geo. P. Tate (1897), "Kech- Makuran", *Geographical Journal*, Vol. 10, No. 2, p.10.

۲ کلیفورد ادموند باسورث (۱۳۷۷)، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انشوه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص. ۳۷.

۳ Holdich.

۴ T. H. Holdich (1896), "Notes on Anciet and Mediaeval Makran", *Geographical Journal*, Vol. 7, No. 4, p.388.

۵ Tomerus.

۶ Oritene.

۷ Gedrosia.

بلوچستان ایران و بخشی از بلوچستان پاکستان بود.<sup>۱</sup> گدروزیا شامل سه اپارخی (خوره، شهرستان) به نامهای پانتینه<sup>۲</sup> تازارنه<sup>۳</sup> و تیبراس نه<sup>۴</sup> می‌گردید که همه آنها داخل منطقه قرار داشتند. البته ماکارنه<sup>۵</sup> هم یک اپارخی از گدروزیا محسوب می‌گردید که در بخش ساحلی و جنوبی گدروزیای شرقی قرار داشت؛ زیرا نام آن مانند واژه مکران است.<sup>۶</sup>

استرابو یکی از مشهورترین جغرافیدانان عصر قدیم در گزارشی که درباره کشورهای فلات ایران تحریر کرده است از قومهای نام می‌برد که محل سکونت آنها از شمال به جنوب در بخش غربی رودخانه سند بوده‌اند، این اقوام عبارت‌اند از: «پروپ میزادها»، «هرخوانیشی‌ها»، «گدروزی‌ها» و سایر اقوام ساحلی. وی اضافه می‌کند تمام این سرزمین‌ها در کنار رود سند جای داشته‌اند و این هندیان بخشی از آنها را که متصل به رودخانه و سابقاً در تصرف پارس‌ها بوده در تمک دارند.<sup>۷</sup>

نظر هلدیچ هرچند با وضعیت بخش‌هایی از مکران و ساکنان آن مطابقت داشته، اما واقعیت آن است که مکران ناحیه‌ای وسیع است که در طول تاریخ اشکان و شیوه‌های مختلف زندگی و معیشت در آن رواج داشته است و اصطلاح «ایکتوفاجیا»<sup>۸</sup> نه یک واژه بومی بلکه اصطلاحی است که آریان و یونانی‌ها به آن دسته از مردمان مکران داده‌اند که در سواحل مکران زندگی می‌کرده‌اند. این مسئله مورد تأیید آریان بوده است. او در این باره نوشته است: «در بخش پایینی گدورسیا، یعنی در بخش ساحلی مردمی زندگی می‌کنند که ماهی خوران نامیده می‌شوند». <sup>۹</sup> مارکوپولو که در اوآخر قرن سیزدهم میلادی هنگام مراجعت از چین از حدود مکران عبور کرده است، نام آن را کس مکوران ضبط کرده

۱ P. H. L. Eggermont (1975), *Alexander's Campaigns in Sind and Baluchistan and the Siege of the Brahmin Town of Harmatella*, Published by Peters Publishers, p. 68.

۲ Pantyne.

۳ Tazarene.

۴ Thybrassennae.

۵ Makarene.

۶ Makran.

۷ W. W. Tarn (1979), *Alexander the Great*, Vol. II, Cambridge University Press: London, p. 255.

۸ اسپونر (۱۳۷۷)، بلوج و بلوچستان، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، تهران: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۱۳۵.

۹ Ichthophagy.

۱۰ آریان (۱۹۹۱)، «دریاره عبور اسکندر از گدور سیا» مجله شوهار، ش ۲-۳، لندن: انجمن تحقیقی و فرهنگی بلوج، ص ۹۴.

است.<sup>۱</sup> مارکوپولو از سرزمین بلوچستان به نام کسماکوران یا کسمه کوران یاد نموده است. وی می‌نویسد: «کسماکوران ایالتی است که شاهی بر آن حکومت می‌کند. مردم آن با زبان خاص خود گفت و گو می‌کنند، بیشتر مردم آن مسلمانند؛ هر چند بتپرستان هم در آنجا زندگی می‌کنند». در اینجا ذکر این نکته ضروری است که مارکوپولو گاهی در معرفی منطقه و سرزمینی، نام دو شهر بزرگ و مهم آن منطقه را با هم و برای معرفی یک مکان به کار برد است، چنان که «تون و قائن» را برای معرفی قهستان آوردده، در معرفی مکران نیز همین عمل را تکرار کرده و «کس» و «مکوران» را برای مکران به کار برد است. بارتولد عقیده دارد که اسم امروزی مکران ظاهراً ریشه آریایی ندارد و در این باره چنین نوشه است: «بیشتر پژوهشگران عقیده دارند که از اسم مردم دراویدی نژادی که از منابع یونانی میکیا یا میکیان انشقاق یافته است».<sup>۲</sup> کسیلینگ ساکنان اویلیه مکران را «مکه‌های دراویدی و پاریکانیوی‌ها» دانسته است. به نظر او پیش از ورود اسکندر به این ناحیه، شاخه‌ای از آریایی‌ها به نام قوم گدروزی بر آنان غلبه یافتد. به این ترتیب بخشی از «مکه‌ها» به سوی کرانه دریا از خلیج فارس تا عربستان رفتند و بخشی در مسکن اویلیه خود باقی ماندند.<sup>۳</sup>

در دوران اسلامی مورخان و جغرافیانویسانی که به دنبال شناخت مفهوم و وجه تسمیه مکران بوده‌اند، نظراتی که در این باره اظهار داشته‌اند متأثر از اعتقادات اسلامی و فرهنگ و زبان عربی است. ابوحنیفه دینوری در کتاب اخبار الطوال نوشته است که نام مکران از مکران بن فارک بن سام بن نوح - علیه السلام - گرفته شده است. به نظر او زمانی که زبان‌ها در بابل دگرگون شد و تغییر زبانی ناگهانی روی داد، کرمان و مکران که برادر بودند از بابل حرکت کرده و یکی در حدود کرمان و دیگری در مکران امروزی ساکن شد.<sup>۴</sup> یافوت حموی احتمال داده است که مکران جمع مکر باشد از قول حمزه اصفهانی در کتاب الموازن که امروزه از میان رفته، آورده است که شاید مکران در اصل ماه کرمان بوده که سپس

۱ مارکوپولو (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه منصور سجادی، تهران: انتشارات گویش، ص ۲۱۴.

۲ همان، ص ۱۴.

۳ واسیلی ولادیمیروفیچ بارتولد (۱۳۰۸)، تذکره جغرافیای ایران، ترجمه حمزه سردادر (طالب زاده)، تهران: انتشارات توس، ص ۱۷۸.

۴ علی بلوکیاشی (۱۳۸۳)، «بلوچ»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر موسوی بجنوردی، ج ۱۲، تهران: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۵۰۳.

۵ ابوحنیفه محمدبن داود دینوری (۱۳۹۴) (ق)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ص ۱۵۰.

مختصر شده و به صورت مکران در آمده است. البته یاقوت به این موضوع نیز اشاره کرده که مکران منسوب است به مکران بن فارک بن سام بن نوح که با کرمان برادر بود.<sup>۱</sup>

سعید نفیسی در تعلیقات و حواشی که بر کتاب تاریخ بیهقی نوشته است، از این نظرات یاقوت انتقاد کرده و چنین نوشته است: «مطالبی که یاقوت در اشتقاء کلمه مکران گفته پیداست که سراپا نادرست و حتی کودکانه است و اساساً چه در زمان یاقوت و چه پیش از او بیشتر ادبی و دانشنامه‌ان اسلام که با نام‌های بیگانه چه نام‌های کسان و چه نام‌های جاها سروکار پیدا می‌کرده‌اند نمی‌توانسته‌اند تصور بکنند که از ریشه دیگری به جز زبان تازی مشتق شده و لازم نکرده است که هر کلمه‌ای از یک لفظ یا ریشه تازی ساخته شده باشد و...»<sup>۲</sup> در بخشی دیگر از تعلیقات نفیسی درباره مکران آمده است: مرحوم محمد تقی خان حکیم در کتاب جالبی به نام گنج دانش شامل برخی تحقیقات جغرافیایی نوشته درباره مکران می‌نویسد: «مکران منسوب به مکران بن هیتال و میانه کرمان و سیستان است و کیچ دارالملک آن بوده».<sup>۳</sup>

### محیط طبیعی مکران

بیشتر منابع تاریخی و جغرافیایی مکران را به صورت سرزمینی خشک و بایر توصیف کرده‌اند که نه تنها ثروت چندانی برای جلب توجه شاهان نداشت، بلکه راههایی که به این ایالت منتهی می‌شد، بسیار خطناک و غیرقابل کنترل بود و صحراهای آنجا را از لحاظ طبیعی دنباله رو کویر دانسته‌اند. نخستین اطلاعاتی که از اوضاع طبیعی این ناحیه در منابع دوره اسلامی موجود است، گزارش‌های فاتحان و کارگزارانی است که از طرف مرکز خلافت اسلامی در مدینه یا شام به این منطقه اعزام می‌شدند. نخستین گزارش را طبری آورده که این منطقه را از زبان صحار عبدی برای خلیفه دوم توصیف کرده است. صحار در پاسخ به سؤال خلیفه درباره آنجا گفت: «سرزمینی است که دشت آن کوه، آب آن ناگوار، میوه آن خرمای بد است. راهزن آنجا پهلوان است. خیرش اندک و شرش بسیار است. اگر سپاه

۱ یاقوت بن شاهوار الحموی (۱۹۹۵)، معجم البلدان، بیروت: دارصادر للطباعة و نشر، ص ۱۸۰.

۲ ابوالفضل بیهقی [ابی تا]، تاریخ بیهقی، تصحیح و تعلیقات سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی، ص ۱۰۷۰.

۳ همان، ص ۱۰۸۳. (فردوسی فرموده: به چن اندرون بود خسرو سه ماه ابا نامداران ایران سپاه. چهارم زچین شاه ایران براند/ به مکران شد و رستم آنجا بماند. به قلب اندرون شاه ایران بخست/ به زوبین وززان خستگی هم برست. از آن پس دلیران پرخاشجوی/ به تاراج مکران نهادند روی. جهاندار سالی به مکران بماند/ هرچهاری کشتی گران بخواند) (محمد تقی خان حکیم (۱۳۶۶)، گنج دانش، باهتمام محمد علی صوفی، جمشید کیان فر، تهران: زرین، ص ۱۸۲ و نیز نگاه کنید به صص ۸۱۶، ۲۷۴، ۲۷۳ در این اثر درباره مکران).

اندک به آنجا رود، نابود می‌شود و اگر بسیار باشند، گرسنه خواهد ماند.<sup>۱</sup> توصیف دقیق و همه‌جانبه شرایط آب و هوایی این ناحیه نشان می‌دهد که این سرزمین گسترده، تقریباً همه نوع منظره آب و هوایی را در خود داشت. بجز صحراءها و بیابان‌های خشک و بی‌آب و علف، رودخانه، کوه‌های بلند و در بعضی نواحی کشتزار نیز دیده می‌شود. جهانی در توصیف شهر مشکی از شهرهای ناحیه مکران آورده است: «با اینکه گرمسیر است، اما انواع میوه‌های سردسیری نیز در آن کشت می‌شود». در کنار کوه‌ها، رودها و درخت‌ها دره‌هایی نیز وجود دارد. در نواحی داخلی و صحراءها شرایط اقلیمی گرم و ناسالم بود. اصطخری، مکران را ناحیه‌ای با بیابان‌های وسیع توصیف کرده که غالب اوقات در آنجا بود. اصطخری، مکران را ناحیه‌ای با بیابان‌های کویر است: «... و اما به مکران غالب قحط رخ می‌داد. او در جای دیگری در این باره آورده است: «... و اما به مکران غالب بیابان‌ها و مزرعه‌ها خشک است و درختان در آن کمتر می‌باشد...».<sup>۲</sup> مقدسی درباره کویرهای آنجا نوشته: «بیشتر نواحی مکران کویر است، قحط و تنگی معیشت بر آنجا چیره و بسیار گرم است». با فاصله گرفتن از نواحی داخلی و بیابان‌ها و نزدیکی به سواحل و ارتفاعات فقط شرایط آب و هوایی تغییر چشمگیری می‌یافتد. از این رو می‌توان چنین نتیجه گرفت که در نواحی ساحلی شرایط آب و هوایی گرم و مرطوب و در ارتفاعات هوایی خنک‌تر و ملائم‌تر وجود داشت. همچنین شهرهای نزدیک مرزهای هند به سبب بهره‌برداری از آب رود مهران، پرنعمت و حاصلخیز بودند. گاهی در نوشهای مورخان و منابع مختلف، گزارش‌هایی مبنی بر آبادی و فراوانی نعمت در این ناحیه در قرون گذشته نیز دیده می‌شود. از نظر ابن فقيه، ده منطقه پرنعمت در زمین وجود داشته که مکران پس از ارمینیه و آذربایجان سومین نقطه پرنعمت بوده و کرمان پس از مکران قرار داشته است.<sup>۳</sup> این نوع آب و هوایی و باعث شده این ناحیه به هندوستان کوچک معروف شود.

### مکران در قلمرو اسلامی و میانه

به نوشته تاریخ طبری در سال ۲۳ق. تنی چند از سرداران عرب مأمور تصرف بعضی از

۱ حموی، همان، ص ۱۸۰.

۲ ابو عبدالله محمد بن احمد جهانی (۱۳۶۸)، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، مشهد: به نشر، انتشارات آستان قدس رضوی، ص ۱۳۶.

۳ ابواسحاق بن ابراهیم بن محمد اصطخری (۱۳۷۳)، *ممالک و مسالک*، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ص ۱۷۷.

۴ احمد بن محمد بن فقيه (۱۴۰۸ق)، *مختصر البلدان*، بیروت: دارالحياء للتراث العربي، ص ۱۹۴.

ولایات ایران شدند. از آن جمله، حکم بن عمرو تغلیبی برای گشودن مکران گمارده شد و سرداری به نام شهاب بن مخارق به او پیوست. در آنجا سهیل بن عدی و عبدالله بن عبدالله که کرمان را به تصرف درآورده بودند به یاری حکم بن عمرو تغلیبی شتافتند. در آن حال، مردم مکران برای رویارویی با اعراب در اردوجاهی در خارج از شهر در حال آماده‌باش بودند. هنگامی که مسلمانان به اردوجاهی مکران رسیدند، پادشاه سند که راسل نام داشت، به یاری مکرانیان شتافت، اما در نبردی که میان مسلمانان و اهالی مکران به رهبری راسل در چند منزلی نهر (مهران) روی داد، مسلمانان پیروز شدند و راسل منهزم گردید و اردوجاه وی به تصرف مسلمانان درآمد. در این جنگ بسیاری از اهالی مکران کشته شده و مسلمانان در مکران اقامت گزیدند. حکم بن عمرو پس از این پیروزی خلیفه دوم (عمر) را از ماجرا آگاه ساخت و عمر، پس از کسب اطلاع از ویژگی‌های آن ناحیه «به حکم بن عمرو و سهیل نوشت که هیچ کس از سپاه شما از مکران نگذرد و به این سوی نهر بس کنید». موضوع فتح مکران در کتاب چچ نامه به صورتی دیگر آمده است. در این کتاب آغاز حمله مسلمانان به سند در سال پانزدهم هجری در زمان خلافت عمر بن الخطاب (۱۲-۹۶ق.). و در هنگامی که چچ بن سیلائج، فرمانروای (رای) سند بود، ذکر شده است.

جنگ‌های مسلمانان و اهالی سند، سال‌ها ادامه داشت،<sup>۱</sup> اما چنین برمی‌آید که مکران در نخستین حملات اعراب، به تصرف آنان درآمد و مرکزی برای دست‌اندازی به سند شد. بنا بر روایتی در سال بیست و سوم هجری مکران به تصرف مسلمانان درآمد و داخل عمل کرمان شد.<sup>۲</sup> در زمان ولید بن عبدالمالک اموی (۹۶-۸۶ق.) سردار وی حاجاج بن یوسف ثقیفی از خلیفه ولید «دستوری خواست به جهت غزوه سند و هند» امّا خلیفه ابتدا با تقاضای حاجاج مخالفت کرد، وی سرانجام به آن درخواست تن درداد.<sup>۳</sup> حاجاج ابتدا سرداری به نام بدیل بن طفه را مأمور گشودن سند و هند کرد، اما بدیل در این راه کاری از پیش نبرد و جان خویش را از دست داد. حاجاج پس از دریافت خبر کشته شدن بدیل پسر عموم و داماد خود محمد بن قاسم را

۱ محمدبن جریر طبری (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری* (*تاریخ الرسل والملوک*)، ترجمه ابوالقاسم پائینده، تهران: انتشارات اساطیر، صص ۲۰۰-۲۰۷.

۲ علی بن حامدبن ابی بکر الکوفی (۱۳۸۴)، *فتح نامه سند المعرفه* به چچنامه، تصحیح عمر بن داود پوته، تهران: انتشارات اساطیر، صص ۷۲-۸۳.

۳ مجمل التواریخ و القصص (۱۳۸۳)، تصحیح ملک الشعراei بهار، تهران: دنیای کتاب، صص ۲۷۸-۲۷۹.

۴ الکوفی، همان، ص ۹۱.

«به غزو هند و سند نامزد فرمود». از آنجا که هنگامی که محمدبن قاسم در مسیر خویش به مکران رسید، فردی به نام محمدبن هارون در آنجا حکومت داشت، می‌توان دریافت که مکران از مدتی پیش از آن در تصرف مسلمانان بوده است.<sup>۱</sup>

ابن خرداد به در کتاب *المسالک والممالک* مکران را از نواحی مربوط به سرزمین سند دانسته است.<sup>۲</sup> یعقوبی نیز در کتاب *البلدان* مکران را از بلاد سند برشمرده است.<sup>۳</sup> اصطخری نیز مکران را در زمرة سرزمین سند دانسته و از این موضوع سخن رانده است که «مکران را ناحیت‌های فراخ و پهن است».<sup>۴</sup> درباره محدوده سند در کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب آمده است که «ناحیتی است مشرق وی رود مهران است و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی ناحیت کرمان است و شمال وی بیابان است که به حدود خراسان پیوسته است».<sup>۵</sup> لازم به توضیح است که رود مهران که به نوشته اصطخری: «رودی نیک بزرگ و خوش است... و در بزرگی و تیزی همانند رود نیل است» از دامنه‌های جنوبی کوه‌هایی که دامنه شمالي اش سرچشممه رود جیحون است آغاز می‌شود و از آنجا به سوی مُلتان<sup>۶</sup> می‌رود و سپس به منصوره<sup>۷</sup> وارد می‌گردد و پس از گذر از شرق دیبل به دریا سرازیر می‌شود.<sup>۸</sup> در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد آمده است که «نهر مهران عرض آن دجله است، یا زیادی از آن» و این رودخانه سرانجام «می‌افتد به دریای فارس، پایان سند».<sup>۹</sup> گفتنی است که رود مهران به نام رود اندس نیز خوانده می‌شود.<sup>۱۰</sup>

۱ همان، ص ۹۱.

۲ ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خردابه (۱۹۶۷)، *المسالک والممالک*، لیدن: مطبعة بریل، ص ۲۴۲.

۳ احمدبن ابی یعقوب «ابن واضح یعقوبی» (۱۳۵۶)، *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات ترجمه و نشر کتاب، ص ۵۷.

۴ اصطخری، همان، ص ۳۶۲.

۵ حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۷۲)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۷۹.

۶ اصطخری در مورد شهر مُلتان که در کشور پاکستان واقع است، مطالب ارزشمندی ارائه کرده است؛ نک: اصطخری، همان، ص ۱۷۶-۱۷۷.

۷ اصطخری از منصوره که به زیان سندی برهمتایاد نامیده می‌شد، به عنوان شهری گرسییر و سرسیز که لیموترش و انبه از جمله میوه‌های آنجا بوده یاد کرده است؛ نک: همان، ص ۱۷۴-۱۷۶.

۸ همان، ص ۱۸۳.

۹ ذکریابن محمدبن محمود القزوینی (۱۳۷۱)، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مرادبن عبدالرحمن، تصحیح محمد شاهمرادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۱۰ گای لسترنج (۱۳۶۲)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۵۴.

مقدسی هنگام توضیح درباره سند می‌گوید: «من این سرزمین را به پنج خوره بخش نموده‌ام. مکران را نیز که نزدیک و چسییده بدان است بر آن افزودم تا سرزمین‌ها به یکدیگر پیوسته باشد». <sup>۱</sup> این حوقل از بیابانی یاد کرده است که «در لابلای کرمان و مکران و سند است». وی به این موضوع اشاره نموده است که آن بیابان، «سراسر مسکونی و دارای چادرها و خانه‌های نیین و جزء آن است». <sup>۲</sup> در کتاب اشکال العالم درباره مکران، نوشته‌های اصطخری تکرار شده است که «مکران، ولایتی است بزرگ و فراخ و بیشتر بیابان». <sup>۳</sup> در کتاب الأنساب، مکران از نواحی مربوط به کرمان برشمرده شده است. <sup>۴</sup> در کتاب آثار البلاط و اخبار العباد، راجع به مکران آمده است: «ناحیه‌ای است میان زمین سند و بلاد تیز، شهرها و قریه‌های آن بسیار است». <sup>۵</sup> یاقوت حموی به این موضوع اشاره کرده است که مکران نام کرانه دریا است. <sup>۶</sup> در نزهه القلوب، مکران ضمیمه کرمان محسوب شده و در مورد آنجا چنین آمده است که «مکران، ولایتی وسیع است و داخل عمل کرمان است». <sup>۷</sup>

### حدود جغرافیایی، شهرها، بنادر و آبادی‌های مکران در متون جغرافیدانان اسلامی

در نزهه القلوب آمده است: «مکران، مملکتی بزرگ است از اقالیم دوم. و سعتش دوازده مرحله، دارالملکش فنزپور (بنجپور) و زراعات و عمارت‌های بسیار و قرای بی شمار دارد». <sup>۸</sup> مقدسی از بنجپور به عنوان قصبه مکران چنین یاد کرده است: «دژی از گل، گردش خندق دارد. در میان نخلستان است و دو دروازه به نام در «توران»، در «تیز» دارد. وی درباره آب مورد استفاده اهالی آنجا می‌گوید که از نهر است و مسجد جامع آنها در میان بازار قرار دارد.

<sup>۱</sup> ابوعبدالله محمدبن احمد مقدسی (۱۳۶۱)، *حسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمة علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، صص ۷۰۳-۷۰۲.

<sup>۲</sup> محمدبن علی بن حوقل (۱۳۶۶)، *سفرنامه ایران* (در صورة الارض)، ترجمة دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۱۴۱.

<sup>۳</sup> جیهانی، همان، ص ۱۳۶.

<sup>۴</sup> عبدالکریمبن محمد السمعانی (۱۴۱۹ق)، *الأنساب*، قدم لها محمد احمد حلاق، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ص ۳۴۹.

<sup>۵</sup> قزوینی، همان، ص ۳۵۹.

<sup>۶</sup> حموی، همان، ص ۱۷۹.

<sup>۷</sup> حمداللهبن ای بکرین محمدبن نصر مستوفی (۱۳۶۶)، *نزهه القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری، صص ۲۷۹-۲۷۸.

<sup>۸</sup> همان، ص ۲۶.

مقدسی در مورد تیز می‌گوید که در کرانه دریا واقع است و «پر نخلستان، دارای چند رباط نیکو و جامعی زیبا دارد». در حدود *العالم* از بازرگانان بسیار در شهر راسک یاد شده است، اما پهلوپره به عنوان جایی که کمنعمت مطرح گردیده است.<sup>۱</sup>

اصطخری نیز از شهر راسک و روستاهایی به نام خروج و جَدران نام برده و درباره محصول جَدران می‌گوید: «در آنجا پانیذ<sup>۲</sup> و نیشکر بی حَد و عد می‌باشد و تمامت پانیذ که در آفاق محل می‌افتد، از آنجا مرتفع باشد؛ الا چیزی اندک که از ناحیت ماسکان نقل می‌افتد».<sup>۳</sup> اصطخری با یادآوری این موضوع که «مشکی» از جمله مناطق گرسییر است، به این نکته اشاره دارد که «انواع فواكه (میوه‌های) سردسیر در آن جا می‌باشد». به دلیل کم‌آبی ولایت مکران، «سکنه سیار و کوچنشین در این ولایت غلبه داشت».<sup>۴</sup> همچنین به نوشته مقدسی بیشتر نواحی مکران کویر بود و در آن سرزمین، کشاورزی به صورت دیم رواج داشت.<sup>۵</sup> اصطخری از این موضوع که «غالب اوقات در آنجا (مکران) قحط می‌باشد» یاد کرده است.<sup>۶</sup> مقدسی، از «سیه چردگی» اهالی مکران سخن گفته و از زبان اهالی آنجا با عنوان زبان بلوچی نام برده است.<sup>۷</sup> در مورد زبان اهالی مکران در تأثیف اصطخری آمده است: «زبان اهل مکران، پارسی و مُکری است».<sup>۸</sup> این موضوع را ابوالقاسم جیهانی نیز در کتاب *اشکال العالم*<sup>۹</sup> تکرار کرده است.<sup>۱۰</sup>

مقاطعة البلاوص، فنزبور، حیس (تیس) و قصدار از جمله شهرهای مکران هستند که این خرداد در کنار دیگر شهرهای سند از آنها نام برده است. شهرهای دیگری نیز در این کتاب ذکر

۱ مقدسی، همان، صص ۷۰۱-۷۰۲.

۲ حدود *العالم* من المشرق الى المغرب، ص ۱۲۳.

۳ پانیذ همان شکر سفید است.

۴ اصطخری، همان، ص ۱۸۰.

۵ همان، ص ۱۸۰.

۶ ویلهلم بارتولد (۱۳۷۷)، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افسار یزدی، ص ۱۶۸.

۷ مقدسی، همان، ص ۷۱۷.

۸ اصطخری، همان، ص ۱۷۹.

۹ مقدسی، همان، ص ۷۰۲-۷۰۳.

۱۰ اصطخری، همان، ص ۱۷۹.

۱۱ جیهانی، همان، ص ۱۳۶.

۱۲ زبان مکری به احتمال فراوان لهجه‌ای از زبان فارسی است.

شده‌اند، اما به دلیل عدم ثبت صحیح نام این شهرها، اظهار نظر قطعی درباره آنها دشوار است. روش ابن خردادبه در معرفی شهرهای مکران در کنار شهرهای سند، مورد تقلید سایر جغرافیانویسان پس از او قرار گرفت. این مسئله ریشه در تحولات گذشته این دو سرزمین و شیوه اداره این دو ناحیه داشته است. در زمان پادشاهی داریوش شاه هخامنشی، در سال ۵۱۲ قبل از میلاد، ایرانی‌ها به فکر توسعه فتوحات خود در مناطق شرقی افتادند، به گونه‌ای که از رودخانه سند گذشته و بخش‌هایی از غرب هند را به قلمروی ایران ضمیمه کردند. پس از این ماجرا، داریوش کشتی‌هایی از سواحل سند به فرماندهی اسکیلاس به سوی دریای عمان با هدف آشنایی با نواحی ساحلی و مسیر راههای دریایی اعزام کرد.<sup>۱</sup>

فتح سند و پیوستگی این ناحیه با مکران شاید با این اقدام داریوش شروع شده باشد. در زمان ساسانیان نیز مکران با خاک سند که جزو ایران بوده ناحیه مستقلی تشکیل می‌داده است، زیرا ابن خردادبه مطالب خود را از مأخذ معتبر دوره ساسانی گرفته در کتاب خود که عنوانی شاهان مستقل نواحی مختلف ایران را نام برده «مکران شاه بالسند» را هم ذکر کرده است.<sup>۲</sup> اقدام چچ بن سیلائچ فرمانروای سند در آخرین سال‌های سلطنت ساسانیان در پیشروی در مکران و تصرف شهرهای این ناحیه موجب گردید که این دو ناحیه همچنان از نظر اداری تحت اداره یک حاکم باقی بمانند و این مسئله پس از فتح مکران و سند با اداره این دو ناحیه توسط یک حاکم تداوم پیدا کند.

با ورود اسلام به ایران و گشوده شدن بیشتر نواحی ایران توسط سپاهیان مسلمان، در سال پانزدهم هجری سپاهیان عرب مسلمان به بلوچستان رسیدند و بخش‌هایی از آن را گشودند.<sup>۳</sup> بلاذری که به شرح فتوحات مسلمانان پرداخته است، گزارش فتح شهرهای مکران و سند را در کنار هم آورده و از نظر جغرافیایی تفکیکی بین شهرهای این دو ناحیه قائل نشده است. شاید علت این مسئله علاوه بر مسائل پیش‌گفته آن باشد که مسلمانان از مکران به عنوان پایگاهی برای ادامه کشورگشایی‌های خود استفاده کردند. در دوره امارت حجاج بن یوسف تقفى، محمدبن‌هارون از سوی او به مکران اعزام شد و توanstت برخی از مناطق این ناحیه را

۱ حسن پیرنیا [بی‌تا]، ایران باستان (تاریخ مفصل ایران قدیم)، تهران: کتابفروشی ابن سینا و بنگاه دانش، ص ۶۳۰..

۲ بیهقی، همان، ص ۱۰۷۱.

۳ احمدبن‌یحیی بلاذری (۱۳۴۶)، فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرتابش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۲۵.

که هنوز ناگشوده مانده بود به تصرف درآورد و پس از تسلط بر بخش‌هایی از مکران تصمیم گرفت تا سند را فتح کند.<sup>۱</sup> یعقوبی در کتاب *المیلان* به گونه‌ای درباره مکران صحبت کرده است که هم این ناحیه را با سند پیوسته دانسته و هم به گونه‌ای مستقل بودن آن از سند را نشان می‌دهد. یعقوبی بعد از بیان موقعیت جغرافیایی سیستان نوشته است: «با مکران از بلاد سند و قندهار هم مرز است».<sup>۲</sup> یعقوبی در ادامه درباره مکران آورده است: «از جیرفت به «رقق» و «دهقان» و سپس به «بل» و «فهرج» که اهالی «فهره» اش می‌نامند و این آخرین شهر تابع کرمان است و رئیس مکران مدعی است که از مضافات مکران می‌باشد. سپس به «خروج» و این اول شهری است از مضافات مکران، سپس به شهر «فنزبور» و این شهر بزرگتر مکران است».<sup>۳</sup> نوشته یعقوبی چند نکته را آشکار می‌سازد، اول آنکه به مسیر جیرفت به «بل» یا بمپور و «فهره» یا پهره (ایرانشهر کنونی) اشاره دارد، مسیری تاریخی که از مسیرهای ارتباطی مناطق شرقی ایران بوده است. دوم، اختلاف نظر بین حاکم کرمان و مکران برسر حدود مکران و شهرهای این ناحیه را نشان می‌دهد، وضعیتی که بر سر شهرهای غربی مکران با حاکمان سند وجود داشته است و بازتاب آن را در آثار جغرافیانگاران مشاهده می‌کنیم. نکته سوم در متن کوتاه یعقوبی درباره مکران آن است که مکران چون سایر نواحی دارای رئیس بوده است. سرانجام نکته‌ای دیگر که می‌توان درباره نوشته یعقوبی مطرح کرد، مختصر بودن نوشته یعقوبی درباره مکران و فقط نام بردن از چند شهر مهم مکران است.

ابن‌رسته در *اعلاق‌النفیسه* هم نظر غالب آن دوره را درباره مکران پذیرفته ولی برخلاف دیگر جغرافیانگاران، مکران را نه از حدود و سرزمین‌های پیوسته به سند، بلکه بندرگاه معروف تیز مکران را اول محدوده هند دانسته است.<sup>۴</sup>

اصطخری (استخری) که کتاب خود با عنوان *مسالک و ممالک* را از روی کتاب *صور الاقالیم* ابوزید بلخی گرفته است، از دیگر منابع ابتدای قرن چهارم هجری است که مطالعی درباره مکران دارد. کتاب اصطخری از جمله آن دسته منابع جغرافیایی است که نفوذ

۱ سید محمد معصوم بکری (۱۳۵۱ق)، *تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی*، تصحیح محمدبن محمد داود، هند: بمبهی، ص ۲۱.

۲ احمدبن ابی یعقوب «ابن واضح یعقوبی» (۱۳۴۳)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۵۷.

۳ همان، ص ۲۶.

۴ احمدبن عمر بن رسته (۱۳۶۵)، *اعلاق‌النفیسه*، ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو، تهران: امیر کبیر، ص ۹۹.

فراوانی داشته و به قلمروی نوشه‌های عربی محصور نماند و چند ترجمه فارسی از آن شد که از روی نسخه اول کتاب بود و باعث پیدایش این نظر شد که اصطخری اصل کتاب خویش را به زبان فارسی نوشته است.<sup>۱</sup> اصطخری در فصلی با عنوان «ذکر بلاد سند و توابع آن» از شهرهای مکران یاد کرده است. او در ابتدا از چند شهر مهم مکران شامل، تیز، کی، فنزبور (فنزبور یا پنج گور کونی) در ک (دز ک)، راسک، بند (بنت کونی) قصر قند، فیلفره (پهل و پهره) مشکی (ماشکید)، قبلى و ارمایل نام برده است. اصطخری این نکه را یادآوری نموده است که شهرهای نواحی مکران، طوران و بدنه (برهه) را جداگانه ذکر کرده است.<sup>۲</sup> این سه ناحیه امروزه سرزمین بزرگ بلوچستان را که بین ایران، پاکستان و افغانستان تقسیم شده است، تشکیل می‌دهند. اصطخری پس از ارائه توضیحاتی درباره بدنه و طوران، به مکران و ساکنان آن توجه کرده است. او درباره زبان مردم این ناحیه نوشته است که «زبان مردم مکران پارسی بود و مکرانی». در این باره باید گفت که زبان کتابت و رسمی همواره در بلوچستان زبان فارسی بوده است و آنچه اصطخری و تنی چند از جغرافیانگاران با عنوان «مکرانی» یاد کرده‌اند، زبان بلوچی بوده است که نظر به انتساب به ساکنان مکران، از آن به عنوان «مکرانی» یاد کرده‌اند. در این کتاب به نوع پوشش «بازرگانان مکران» که «ذراعه و دستار» است اشاره شده است.

چنین به نظر می‌رسد که اصطخری و ابوزید بلخی که اصطخری مطالب خود را از او گرفته است، در ناحیه‌ای غیر از مکران با گروهی از بازرگانان مکرانی برخورده‌اند و خود به مکران نیامده‌اند و این لباس را به عنوان لباس مورد استفاده بازرگانان مکران معرفی کرده‌اند. در ادامه، نوشته اصطخری درباره مکران چنین آمده است: «مکران ولايتی بسیار است لیکن بیشتر بیابان و قحط و تنگی است. این ناحیه توسط عیسی بن معدان فتح شده است و مرکز او شهر کیز است و این شهر کیز چند نیمه مولتان باشد، فرضه مکران است و دارای درخت خرما است».<sup>۳</sup> در این کتاب چند شهر مکران که هر کدام بنا به دلایلی در آن روزگار معروف بوده‌اند، معرفی شده‌اند. شهر تیز که بندرگاه معروف مکران بود و اصطخری از آن با

۱ ایگناتی یولیا نوویچ کراجکوفسکی (۱۳۸۰)، تاریخ نوشه‌های جغرافیایی در جهان اسلامی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۵۹.

۲ اصطخری، همان، ۱۴۷.

۳ همان، ص ۱۵۳.

۴ همان.

عنوان «تیز مکران» یاد کرده است، «خروج» که مرکز آن «راسک» معرفی شده است، «جدران» که در آن فاند یا پانیذ (نوعی قند سفید) به دست می‌آمده، از جمله این شهرها هستند. بزرگ‌ترین شهرهای این ناحیه از نظر نویسنده مسالک و ممالک عبارت‌اند از: فنزبور، به (گه) بند (بنت) قصرقد، درک (دزک) فهلفره، ارمایل، قنبلي، قنبلی، قنبلیل و کینزکانان.<sup>۱</sup> آخرین بخش از نوشهای اصطخری درباره مکران به ذکر فواصل و مسیر شهرهای مهم مکران اختصاص یافته است.

در کتاب صورة الارض محمدبن‌موسى خوارزمی که مطالب آن از کتاب جغرافیای بطیموس استخراج شده است فقط به نام بردن از چهار شهر مهم مکران و موقعیت آنها اکتفا شده است. خوارزمی تیز (تیس) را شهری بر کرانه دریا، دزک را در ناحیه کوهستانی و دیبل را بر ساحل دریا دانسته است و از شهر ارمایل بدون اشاره به موقعیت آن نام برده است.<sup>۲</sup>

نوشته ابن‌حوقل در کتاب صورة الارض درباره مکران، تفاوت چندانی با نوشهای دیگر جغرافیانگاران ندارد اما به نظر نفیسی در شرح و توضیحات تاریخ بیهقی، ابن‌حوقل در مقایسه با دیگر جغرافیادانانی که نام برده‌یم، نام آبادی‌های مکران را درست نوشته است.<sup>۳</sup> کراچکوفسکی بر خلاف نفیسی عقیده دارد که کتاب صورة الارض ابن‌حوقل به سبب رونویسی‌های مکرر دستخوش اشتباهات فراوان شده است.<sup>۴</sup> چنین به نظر می‌رسد که شرح مکران در کتاب ابن‌حوقل از اصطخری گرفته شده است، دیدار ابن‌حوقل با اصطخری<sup>۵</sup> و یکسانی مطالب او درباره مکران با مطالب اصطخری این گمان را تقویت می‌کند.<sup>۶</sup> از جمله اشتباهات ابن‌حوقل درباره مکران، نام بردن خواش (خاش) و ارائه توضیحاتی درباره آن به عنوان یکی از توابع کرمان است.<sup>۷</sup>

نویسنده ناشناخته حدود‌العالم از دیگر جغرافیانگارانی است که از مکران و شهرهای آن با عنوان «سخن اندر ناحیت سند و شهرهای وی» مطالعی آورده است. حدودی که در این

۱ همان.

۲ ابوسعفر محمدبن‌موسى الخوارزمی (۱۹۲۶)، صورة الارض، تصحیح هاسن فون مژیک، اتریش: وین، ص ۱۴.

۳ بیهقی، همان، ۱۰۷۴.

۴ کراچکوفسکی، همان، ص ۱۶۰.

۵ همان.

۶ ابی القاسم بن حوقل النصیبی (۱۹۸۲)، صورة الارض، بیروت: دارصادر للطبعه ونشر، ص ۳۱۹.

۷ ابن‌حوقل، همان، ص ۷۸.

کتاب برای مکران و سند مشخص شده است حدود هر دو ناحیه به صورت پیوسته است. در این اثر از شهرهای سند سخن گفته شده اما در عین حال شهرهای مهم مکران را از شرق به غرب مشخص کرده است. و درباره آنها سخن گفته است. فیکی (قبلی) و ارمایل (ارمایل) از شهرهای شرقی مکران «با خواسته بسیار و به دریا نزدیک و بر کران بیابان نهاده» معرفی شده‌اند.<sup>۱</sup> تیز نخستین شهری از حدود سند بر کنار دریای اعظم و جایی گرسیر معرفی شده است. در ادامه از دیگر شهرهای مکران یاد کرده و نوشته است: «این همه شهرها اندر حدود مکران و بیشترین پانیدها کی اندر جهان ببرند از این شهر ک‌ها خیزد و پادشاه مکران به شهر کیچ نشیند». <sup>۲</sup> راسک که به عنوان مرکز ناحیه خروج [در کتاب «جروج»] جایی «آبادان و بسیار مردم و بازرگان بسیار» معرفی شده و بهلبره از مضافات ناحیه خروج معرفی شده و از پنج پور (پنج گور) و مشکی (ماشکید) نیز نام برده است.<sup>۳</sup>

در میان منابع جغرافیایی، مقدسی در مقایسه با سایر جغرافیانگاران به صورت مفصل‌تر درباره مکران و ساکنان آن سخن گفته است. نویسنده دانشمند /حسن التقاصیم پس از بیان ویژگی‌ها و بر جستگی‌های سند نوشته است: «من این سرزمین (سند) را به پنج خوره بخش نموده‌ام، مکران را نیز که نزدیک و چسبیده بدانست بر آن افزودم». <sup>۴</sup> کراچکوفسکی ضمن اذعان به بر جستگی‌های کتاب مقدسی در برابر سایر آثار جغرافیایی، عقیده دارد که مقدسی جز اندلس و سند و شاید سیستان همه مناطق جهان اسلام را دیده است.<sup>۵</sup> اما برخلاف نظر نویسنده تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلام، مقدسی بخشی از ناحیه سند و شاید مکران را دیده است. نوشته مقدسی در این باره چنین است: «بدانکه من خود به گرد مرزهای این سرزمین گشته، همه کرانه‌هایش را در نور دیده‌ام، آنچه را خواهم نگاشت، خود دیده یا شنیده‌ام، از نام‌هایش پرسشها کرده، برای اخبارش جستجوها کرده، شهرهایش را شناسایی کردم، با این همه، من درستی گزارش درباره آن را مانند گزارش جاهای دیگر تضمین نمی‌کنم، پس جز مرکزهایش را گزارش نمی‌دهم». <sup>۶</sup>

۱ حدود العالم من المشرق إلى المغرب (۱۳۷۲)، ص ۱۲۳.

۲ همان، ص ۱۲۵.

۳ همانجا.

۴ مقدسی، همان، ۷۰۰.

۵ کراچکوفسکی، همان، ۱۶۸.

۶ مقدسی، همان، ۷۰۱.

مقدسی پس از معرفی کلی سرزمین سند که در واقع ارائه وضعیتی مطلوب از سرزمینی آباد و پرنعمت است و اشاره به حدود جغرافیایی این منطقه، با توجه به اینکه به معرفی سرزمین‌های این ناحیه از سمت کرمان به سوی هندستان پرداخته است، در ابتدا شهرهای مکران را نام برده است. در این فهرست نام چند شهر که در منابع دیگر نیامده و یا کمتر ذکر شده است در شمار شهرهای کتاب *احسن التقاسیم* وجود دارد. مقدسی در ادامه به شهرهایی پرداخته که ابراهیم فارسی (اصطخری) فقط این شهرها را نام برد و «هیچ یک را گزارش نداده است».<sup>۱</sup>

از دیگر تفاوت‌های مطالب مقدسی درباره مکران با منابع دیگر، روشنی است که مقدسی در تهیی نقشه سند و مکران با دیگر آثار جغرافیایی دارد. مقدسی در این زمینه چنین نوشته است: «نقشه‌های این سرزمین را نیز من با کمک کارشناسان زیر ک اینجا که این سامان را از نزدیک دیده بودند فراهم کردم. بیشتر بخش‌های آن را من پس از مشورت با خردمندان آن بخش‌ها و همکاری با دانایان ایشان ساخته، بسیاری از گزارش‌ها را از گفتار ابراهیم بن محمد فارسی آورده‌ام».<sup>۲</sup>

بنجبور (پنج گور) که توسط نویسنده *احسن التقاسیم* به عنوان «قصبه» مکران معرفی شده، نخستین شهری است که به «گزارش» آن پرداخته شده است. «تیز» (تیس) بارانداز و بندر معروف مکران شهری دارای بندر رباط نیکو و مسجد جامعی زیبا معرفی شده است. مقدسی برخلاف سایر نویسندگان آثار جغرافیایی در بخشی با عنوان «کلیاتی درباره این سرزمین» به ارائه مطالبی در زمینه مذهب، بازرگانی، اوزان و مکیال، رسوم و عادت، بت‌ها، محصولات کشاورزی، وضعیت سیاسی مسیر راهها و ذکر فواصل پرداخته است و در این زمینه‌ها به مکران نیز اشاراتی داشته است. توصیفات و نوشه‌های مقدسی درباره مکران هرچند در مقایسه با سایر منابع جغرافیایی مفصل‌تر و متنوع‌تر است، اما چنین به نظر می‌رسد که نوشه‌های او درباره مرزهای این ناحیه و همچنین بیان فاصله شهرهای مکران به فرسنگ درست نباشد. درباره قسمتی از مرزهای سند و مکران نوشته مقدسی چنین آمده است: «دریای فارس خاور و جنوب این سرزمین را از پشت کویر فراگرفته است، زیرا که این دریا از «صیمور» در خاور «تیز» مکران به گرد این کویر گشته بشهرهای کرمان و فارس دور

۱ همان، ص ۷۰۲.

۲ همان، ص ۷۰۱.

می‌زند». <sup>۱</sup> با نگاهی به نوشه‌های مقدسی درباره مکران، شاهد تکامل اطلاعات جغرافیایی درباره این سرزمین هستیم. این مسئله به دسترسی نویسنده احسن التقاضیم به آثار و نوشه‌های جغرافیایی پیش از خود، بهره‌گیری از آگاهان و مطلعان آن دوره، دیدگاه انتقادی مقدسی نسبت به منابعی که در اختیار داشته و وضعیت اقتصادی مطلوب این ناحیه در دوره حیات مؤلف بازمی‌گردد.

پس از مقدسی و در محدود آثار جغرافیایی که تأثیف شده، شاهد کاهاش تأثیف آثار جغرافیایی و تنزل ارزش علمی آنها هستیم. چنین وضعیتی بر نوع اطلاعات و آگاهی‌های ارائه شده دربار مکران تأثیر داشت. محمد واله قزوینی در کتاب خود به اشاره مختصراً از مکران بسند کرده و آن را چنین معرفی نموده است: «ناحیه‌ای است در میان سند و تیز، شهرها و روستاهای آباد و پرجمعیت و پرمحصول» در ادامه به شرح پلی عجیب در این دیار پرداخته است.<sup>۲</sup> هر چند منابع تاریخی هم‌عصر با قزوینی از شکوفایی و رونق اقتصادی مکران گزارش داده‌اند، اما این اختصارنویسی اطلاعاتی در خود برای محققان فراهم نمی‌کند.

ابوالفاء که کتاب خود *تقویم البلدان* را در قرن هشتم هجری تأثیف نموده است، هیچ‌گونه مطلب جدیدی بر نوشه‌های قبل از خود درباره مکران نیافروده است و بیشتر نوشه‌های خود را درباره این ناحیه، چنانکه خود نیز اشاره کرده است از ابن حوقل و نویسنده کتاب *اللباب* گرفته است. ابوالفاء در کتاب خود مکران را ناحیه‌ای «از بلاد هند که منظم به سند است» معرفی نموده است و در جای دیگری به نقل از کتاب *اللباب* آن را یکی از شهرهای کرمان معرفی نموده است.<sup>۳</sup> شاید علت این مسئله اداره مکران از مرکزیت کرمان از دوره سلاجقه به بعد باشد. سرانجام، حمدالله مستوفی مکران را «ولایتی خارج از ملک ایران» معرفی نموده است. و علت اشاره کردن به این ناحیه را در کتاب خود چنین نوشه است: «اما چون به ایران خراج می‌دهد و داخل عمل کرمان است، این قدر ذکوش اینجا کردن درخور بود».<sup>۴</sup>

۱ همان، ص. ۷۱۲.

۲ محمدواله قزوینی اصفهانی (۱۳۸۰)، خلد بربین، تصحیح و اضافات محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص. ۶۱.

۳ ابوالفاء (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، صص ۳۹۷-۳۹۲.

۴ مستوفی، همان، ص. ۱۷۲.

## نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که مکران ولایتی است که از سابقه‌ای کهن برخوردار بوده و در گذشته جایگاه و موقعیت جغرافیایی خاصی داشته است. در کنیه‌های برجا مانده از سومیریان از مناطقی با نام‌های مکن و ملوخ یاد شده است. در مورد نام مکران نظرات متفاوتی وجود دارد. با توجه به دیدگاهها و نظرات مختلفی که درباره محدوده ولایت مکران در عهد باستان و نیز در دوران اسلامی وجود دارد می‌توان گفت مکران قبل از تصرف سند، در قلمروی هخامنشیان بوده، اما پس از آن که سند به ایران ضمیمه شد، مکران در حوزه این ایالت مربوط به ایران قرار گرفت. با وجود طبیعت خشن، بی‌آبی، نبود مراتع و زمین‌های کشاورزی شهرهای زیادی در مناطق نسبتاً آباد بلوچستان وجود داشت که بیشتر آنها در سواحل دریای عمان با هدف تجارت شکل گرفته بودند. ایرانیان، هندی‌ها و اعراب با کشتی‌های تجاری از راه دریا کالاهای خود را در این مراکز عرضه می‌داشتند و بر ثروت و رفاه خود می‌افزودند. موقعیت حاشیه‌ای و موانع دسترسی به مکران موجب می‌شد آنچه که جغرافیانویسان درباره این ناحیه ارائه نمایند به مراتب از شرحی که درباره نواحی دیگر ایران داده‌اند، کمتر باشد. به علاوه، این اطلاعات و آگاهی‌های محدود در سایر آثار و نوشته‌ها راه یافته و مورد تقليد دیگر نویسنده‌گان قرار گرفته است. توجه بیشتر به ذکر مشخصات جغرافیایی سرزمین‌های مهم‌تر و غیرحاشیه‌ای، وضع نوشته‌ها درباره مکران را مختصر، تقليدی، غیردقیق، تکراری، خشک و بی‌روح نموده است. در کنار این ویژگی‌ها ارائه حدودی غیردقیق، نظرات متضاد درباره وجه تسمیه مکران، گستره و یا محدود ذکر کردن حدود مکران، نام بردن برخی از شهرهای مکران در شمار شهرهای نواحی مجاور در برخی از منابع، ثبت نشدن عنوانین شهرهای ناحیه به صورت دقیق، اشتباه کاتبان و نسخه‌نویسان در نگارش نام مکان‌ها و دقیق نبودن مسیر راهها و فواصل شهرها، بخشی دیگر از اشکالات آگاهی و اطلاعات مربوط به مکران در منابع جغرافیایی است.

## منابع و مأخذ

- آریان (۱۹۹۱)، «درباره عبور اسکندر از گدوار سیا» مجله شوهاز، ش-۲، لندن: انجمن تحقیقی و فرهنگی باوج
- ابن‌حوقل، محمدبن‌علی (۱۳۶۶)، سفرنامه ایران (در صوره الارض)، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران:

- انتشارات امیر کبیر.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵ق)، *اعلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو، تهران: امیر کبیر.
- ابن خردابه، ابوالقاسم عیادلله بن عبدالله (۱۹۶۷ق)، *المسالک و الممالک*، لیدن: مطبعه بریل.
- ابن قتیبه، احمد بن محمد (۱۴۰۸ق)، *مختصرالبلدان*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابوالقدّا، (۱۳۴۹ق)، *تقویم البلدان*، ترجمة عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- الحموی، یاقوت بن شاهوار (۱۹۹۵ق)، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر للطباعة و نشر.
- الخوارزمی، ابو جعفر محمد بن موسی (۱۹۲۶ق)، *صورۃالارض*، تصحیح: هاسن فون مژیک، اتریش: وین.
- اسپونر (۱۳۷۷ق)، *بلوچ و بلوچستان*، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، تهران: دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- اصطخری، ابو اسحاق بن ابراهیم بن محمد (۱۳۷۳ق)، *ممالک و مسالک*، ترجمة محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکر محمود افشار یزدی.
- بارتولد، ویلهلم (۱۳۷۷ق)، *جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمة همایون صنعتی زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکر افشار یزدی.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۰۸ق)، *تذکرہ جغرافیای ایران*، ترجمة حمزه سردادر (طالب زاده)، تهران: انتشارات توسع.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۷۷ق)، *تاریخ سیستان*، ترجمة حسن انوشہ، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۴۶ق)، *فتح البلدان* (بخش مربوط به ایران)، ترجمة آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بلوکباشی، علی (۱۳۸۳ق)، «بلوچ»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۲، تهران: دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- بکری، سید محمد معصوم (۱۳۵۱ق)، *تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی*، تصحیح: محمد بن محمد داوود، هند: بمبهی.
- بیهقی، ابوالفضل [بی تا]، *تاریخ بیهقی*، تصحیح و تعلیقات سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی.
- پیرنیا، حسن [بی تا]، ایران باستان (تاریخ مفصل ایران قدریم)، تهران: کتابفروشی این سینا و بنگاه دانش.
- جیهانی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۸ق)، *اشکال العالم*، ترجمة علی بن عبدالسلام کاتب، مشهد: به نشر، انتشارات آستان قدس رضوی.
- حسود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۷۲ق)، به کوشش منوچهر ستوده تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دینوری، ابوحنیفه محمد بن داود دینوری (۱۳۹۴ق)، *اخبار الطوال*، ترجمة محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- السمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۱۹ق)، *الأنساب*، قدم لها محمد احمد حلاق، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
  - قزوینی اصفهانی، محمدواله (۱۳۸۰)، خلد برین، تصحیح و اضافات: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مقاشر فرهنگی.
  - الفزوینی، ذکریابن محمدبن محمود (۱۳۷۱)، *آثار البلاط و اخبار العباد*، ترجمه محمد مرادبن عبدالرحمان، تصحیح محمد شاهمرادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
  - الکوفی، علی بن حامدبن ابی بکر (۱۳۸۴)، *فتحنامه سند المعروف به چچنامه*، تصحیح عمربن داود پوته، تهران: انتشارات اساطیر.
  - کراچکوفسکی، ایگناتی بولیا نوویچ (۱۳۸۰)، *تاریخ نوشتہ های جغرافیایی در جهان اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
  - لسترنج، گای (۱۳۶۲)، *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
  - مارکوبولو (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه منصور سجادی، تهران: انتشارات گویش.
  - مجمل التواریخ و القصص (۱۳۸۳)، تصحیح مالک الشعرای بهار، تهران: دنیای کتاب.
  - مستوفی، حمداللهبن ابی بکرben محمدبن نصر (۱۳۶۶)، *نزهۃ القلوب*، به کوشش محمد دیر سیاقی، تهران: طهوری.
  - مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد (۱۳۶۱)، *حسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علیقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
  - الصیبی، ابی القاسم بن حوقل (۱۹۸۲)، *صورة الارض*، بیروت: دار صادر للطباعة ونشر.
  - یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب « ابن واضح یعقوبی » (۱۳۴۳)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
  - ——— (۱۳۵۶)، *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات ترجمه و نشر کتاب.
- Eggermont, P. H. L. (1975), Alexander's Campaigns in Sind and Baluchistan and the Siege of the Brahmin Town of Harmatella, Published by Peters Publishers.
  - Holdich, T. H. (1896), "Notes on Anciet and Mediaevel Makran", Geographical Journal, Vol. 7, No. 4.
  - Tarn, W. W. (1979), Alexander the Great, Vol. II, Cambridge University Press: London.
  - Tate, Geo. P. (1897), "Kech- Makuran", Geographical Journal, Vol. 10, No. 2.

## نقد و بررسی روایت تهاجم نظامی تابعه به ایران تا مرزهای تبت و چین در عصر قباد اوّل سasanی با تکیه بر روایت طبری و دیگر منابع اسلامی تا قرن هفتم هجری\*

حسن محمدی<sup>۱</sup>

شهربانو دلبری<sup>۲</sup>

اردشیر اسدیگی<sup>۳</sup>

**چکیده:** تاریخ طبری به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ اسلام، روایت پیشروی نظامی برخی ملوک تابعه به ایران تا مرزهای چین و تبت در عصر قباد را بدون هرگونه داوری نقل کرده است. منابع اسلامی تا قرن هفتم هجری نیز غالباً این روایت را پذیرفته‌اند، لیکن سیاری از منابع هم‌عصر سasanیان، مطلبی که مؤید این معنا باشد ارائه ننموده‌اند. این نوشتن با روش توصیفی-تحلیلی و مراجعته به اسناد و مدارک تاریخی، بهدلیل پاسخ این پرسش بوده که روایت مذکور تا چه حد مورد تأیید است. نتایج حاصل از مقایسه روایت طبری و منابع تأییدکننده آن، با گزارش‌های تاریخی غیراسلامی - اوآخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم میلادی - نشان می‌دهد که این پیشروی به معنای زیر پا گذاشت حاکمیت ایران نبوده، بلکه تنها با تسخیر حیره و غارت بخش‌هایی از محدوده فرات، سواد تا تیسفون مدائی - در غرب متصرفات امپراطوری سasanی - مطابقت دارد.

**واژه‌های کلیدی:** روایت طبری، تهاجم نظامی، تابعه، قباد اوّل سasanی، حارث بن عمرو کنده

\* این مقاله برگرفته از رساله دکترای حسن محمدی با عنوان «بررسی جایگاه قبیله طیء در تاریخ اسلام و تشییع تا دهه سوم سده چهارم هجری» در گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه آزاد اسلامی مشهد است که با راهنمایی شهربانو دلبری و مشاوره اردشیر اسدیگی به انجام رسیده است.

۱ دانشجوی دکترای تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد واحد مشهد (نویسنده مسئول) hasanmohammadi1967@gmail.com

۲ استادیار تاریخ تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد delbari0410@mshdiau.ac.ir

۳ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد jafar.asadbeigi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۰۴ تاریخ تأیید: ۹۶/۰۶/۲۱

# of Military Invasion of Tabābi'a Monarchs to Review Iran up to Borders of Tibet and China during the Reign of Kavadh I Based on Tabari's Account and other Islamic References until 7th Century AH

Hassan Mohammadi<sup>1</sup>  
Shahrbanoo Delbari<sup>2</sup>  
Ardeshir Asadbayghi<sup>3</sup>

**Abstract:** As one of the most important sources of Islamic history, *Tarikh al-Tabari* has reported the military invasion of Tabābi'a monarchs to Iran up to the borders of China and Tibet during the reign of Kavadh I, the Sassanid king, without any prejudice. Islamic sources until 7<sup>th</sup> century AH have widely accepted this narrative; however, several Sassanid references have not provided any statement supporting this view. With reference to historical documents, this descriptive-analytical study seeks to inspect the authenticity of the mentioned narrative. The results of comparison of Tabari's narrative and its confirmatory sources with historical non-Islamic accounts, dated back to late 5<sup>th</sup> and early 6<sup>th</sup> century AD - indicate no violation of Iran's sovereignty, rather the capture of Al-Hirah as well as pillage of parts of Euphrates region and Sawad up to Cteisphon Al-Mada'i'n in the west to the realm of Sassanid Empire.

**Keywords:** Tabari's Narrative, Military Invasion, Tabābi'a, Kavadh I, Harith ibn 'Amr ibn al-Kindi

- 
1. Ph.D. student of history of culture and Islamic civilization of Mashhad Azad University(Corresponding Author) hasanmohammadi1967@gmail.com
  2. Assistant Professor Mashhad Azad University delbari0410@mshdiau.ac.ir
  3. Assistant Professor Mashhad Azad University jafar.asadbeigi@gmail.com

## مقدمه

«تبّع» که جمع عربی و فارسی آن در منابع به دو شکل «تبادعه» و «تبّاعان» ذکر شده و در قرآن کریم دو مرتبه به صورت ترکیبی «قوم تُبَّعْ أَمَدَهُ»،<sup>۱</sup> لقب تعدادی از پادشاهان حمیری یمن است.<sup>۲</sup> ریشه واژه «تبّع» به درستی معلوم نیست. در مرور نام‌گذاری این دسته از پادشاهان یمنی، به «تبّع»، عقاید گوناگونی مطرح شده است که بیشتر به قلمرو فرمانروایی ایشان باز می‌گردد. بر همین اساس، تاریخ پادشاهی حمیریان را به دو مرحله تقسیم کردند. مرحله اول که از سال ۱۱۵ یا ۱۰۹ پیش از میلاد شروع و تا ۳۰۰ م. به طول انجامیده به «ملک سباء و ذوریدان» شهرت یافته است و در مرحله دوم که از سال ۳۰۰ تا ۵۲۵ م. ادامه داشته و مناطق حضرموت، تهame و یمن (یمنت) به سرزمین‌های زیر نفوذشان ملحق گردیده، لقب «تبّع» نیز به ایشان افروده شده است و به «تبادعه» هم شناخته می‌شوند.<sup>۳</sup>

هر چند روایت طبری (وفات ۳۱۰ق) از پیشوای تبادعه حمیری به ایران تا نواحی مرزی چین و تبت، جزو آن دسته از روایاتی است که از قول اخباریان نقل شده است، طبری در خصوص آن شیوه‌ای غیر از محدثان و اهل حدیث<sup>۴</sup> در پیش گرفته، گزارش‌های پیش از اسلام

۱) **أَهْمَ حَيْرَ أَمْ قَوْمٌ تَبَّعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكَنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ**؛ قرآن کریم، سوره الدخان، آیه ۳۷؛ و **أَصْحَابُ الْأَيَّكَةِ وَ قَوْمٌ تَبَّعُ كُلُّ كَذَبِ الرَّسُولِ فَحَقٌّ وَعَيْدٌ**؛ قرآن کریم، سوره ق، آیه ۱۴.

۲) عبدالملک بن قریب الأصمی (۱۳۷۹ق / ۱۹۵۹م)، *تاریخ العرب قبل الإسلام*، عن نسخة کتبت عام ۲۴۳، بتحقيق شیخ محمد حسین آل یس، بغداد: منشورات المکتبة العلمیة - مطبعة المعرفة، الطبعة الأولى، صص ۳۰-۳۳؛ ابو جعفر محمد بن حبیب (۱۳۶۱ق / ۱۹۴۲م)، *المَحَبَّر*، وقد اعتنت بتصحیح هذا الكتاب الدكتورة الآسية إیلزه لیختن شتیتر إحدی العالمات بأمریکا، حیدر آباد دکن: جمعیة دائرة المعارف العثمانیة، صص ۲۵۳، ۲۵۳-۳۶۴، نشوان بن سعید الحمیری، (۱۴۰۱ق / ۱۹۹۹م)، *سمس العلوم و دواء الكلام العرب من الكلمة*، تحقیق آ.د.حسین بن عبدالله العمری، أ.مطہرین علی الإریانی و آ.د.یوسف محمد عبدالله، ج ۲، بیروت: دار الفکر المعاصر دمشق: دار الفکر، ص ۷۶۵؛ ابوالحسن علی المسعودی (۱۸۹۳م)، *التنبیه والإشراف*، لیدن: بریل، ص ۱۸۵؛ حمزه بن حسن اصفهانی (۱۳۴۶م)، *تاریخ پیامبران و شاهان* (سنی ملوك الأرض والأنبياء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۱۳۲ و ۱۳۶؛ *مجمل التواریخ والقصص* (۱۳۱۸)، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور، صص ۶، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۴۶-۱۴۵، ۴۲۲، ۴۲۲-۴۲۱.

۳) نک: جواد علی (۱۳۸۰)، *المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام*، ج ۲، قم: انتشارات الشریف الرضی، ص ۵۴؛ محمد رضا ناجی (۱۳۸۹)، «حمیری»، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ج ۱۴، صص ۲۴۲-۲۴۳؛ توفیق برو (۱۴۲۸ق / ۲۰۰۷م)، *تاریخ العرب القديم*، لبنان: دار الفکر المعاصر سوریه: دار الفکر، صص ۸۲-۸۳.

۴) اهل حدیث به إسناد اهمیت می‌دادند در حالی که اخباریان در ذکر إسناد تساهل می‌کردند و روایاتشان در آغاز فاقد اسانید بود ولی از قرن دوم تحت تأثیر اهل حدیث به إسناد توجه بیشتر نشان دادند؛ نک: سیدصادق سجادی و هادی عالمزاده (۱۳۸۶)، *تاریخ نگاری در اسلام*، تهران: سمت، ص ۶۵؛ حسن حضرتی (۱۳۸۲)، *دانش تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی*، قم: بوستان کتاب، ص ۴۷۲.

این کتاب در معرض نقد و بررسی رجال‌شناسان قرار نگرفته و اخبار افسانه و اسرائیلیات در آن بسیار است.<sup>۱</sup> اما طبری خود به این اشکال چنین پاسخ می‌دهد: «بیننده کتاب ما بداند بنای من در آنچه آورده‌ام، بر روایان بوده است نه حجت عقول و استنباط نفوس، مگر اندکی که علم اخبار گذشتگان به خبر و نقل به متأخران رسیده باشد و خبرهای گذشتگان که در کتاب ما خواننده را متوجه می‌گرداند و شنونده نمی‌پذیرد و صحیح نمی‌داند، از من نیست، بلکه از ناقلان گرفته‌ام و همچنان یاد کرده‌ام و برای حفظ امانت، آنچه را شنیده یا خوانده‌ام، عیناً ذکر نموده و قضاوت درباره آن را بر عهده خواننده نهاده‌ام».<sup>۲</sup> معلوم می‌شود این روش با تمام اشکالاتی که بزرگانی چون ابن‌أثیر (وفات ۳۰۰ق) و ابن‌خلدون (وفات ۸۰۸ق) به آن گرفته‌اند،<sup>۳</sup> این فایده را داشت که معیاری عینی برای نقل اخبار بدون دخل و تصرف باشد و نشان می‌دهد که چگونه می‌توان به آنچه هر دسته و قومی حقیقت می‌نامند احترام گذارد. شاید به همین خاطر است که طبری معتقد است که تنها راه اطلاع از اخبار پیشینیان، نقل ناقلان خالی از هرگونه نقد و تحلیل است. اگر از این دیدگاه که طبری به نقل وقایع تاریخی پرداخته، به موضوع نگریسته شود، می‌توان اذعان کرد که هدف از طرح مسئله این نوشتار نیز حفظ همان امانتی است که طبری بدان اشاره می‌کند. با این تفاوت که در پژوهش حاضر سعی شده به شیوه کتابخانه‌ای و تحلیل ذهنی-تطبیقی، مقایسه‌ای میان روایت‌های اسلامی تا قرن هفتم هجری، با پاره‌ای از مهم‌ترین منابع غیراسلامی هم عصر پیشوای های مزبور به عمل آید تا بدون درنظر گرفتن قضاوت‌هایی که انجام خواهد شد، به اعتبار سنجی ارزش هریک از آن روایات پرداخته شود و راه برای تحقیق بیشتر در این زمینه هموارتر گردد.

### پیشینه تحقیق

درباره تابعه حمیری کتاب‌ها، مقاله‌ها و مطالب زیادی نوشته شده است. به عنوان مثال اگر در میان منابع متقدم مقایسه‌ای میان روایت طبری<sup>۴</sup> منشول از هشام کلبی<sup>۱</sup> (وفات ۲۰۴ق) با سایر

۱ عبدالحسین زرین کوب (۱۳۸۶)، کارنامه اسلام، تهران: امیرکبیر، صص ۹۱-۸۴؛ سجادی، همان، صص ۵۷، ۱۱۹.

۲ محمدبن جریرالطبری (۱۳۸۷ق/۹۶۷م)، تاریخ الأئمّة والملوک، بتحقيق محمد أبوالفضل ابراهیم، ج ۱، بیروت: دارالتراث، صص ۷-۸.

۳ أبوالحسن عزالدين على بن الأثير (۱۳۸۵ق/۹۶۵م)، الکامل فی التاریخ، ج ۱، بیروت: دارصادر، داربیروت، صص ۲۷۶-۲۷۷، ۴۱۵-۴۲۶. عبیدالرحمن ابن خلدون (۱۴۲۵ق/۲۰۰۴م)، مقدمه /بن خلدون، ج ۱، بتحقيق عبدالله محمد التزویش، دمشق: داریعرب، صص ۹۵-۹۷. الطبری، همان، ج ۲، صص ۹۵-۹۸.

نوشته‌های مؤلفان پرآوازه پیش از وی مانند ابن‌هشام (وفات ۲۱۸ق)،<sup>۱</sup> ابن‌قتبیه دینوری (وفات ۲۷۶ق)،<sup>۲</sup> أبوحنیفه دینوری (وفات ۲۸۳ق)<sup>۳</sup> و پس از طبری چون مسعودی (وفات ۳۴۶ق)،<sup>۴</sup> مقدسی (وفات ۳۵۵ق)،<sup>۵</sup> ابوالفرج اصفهانی (وفات ۳۵۶ق)،<sup>۶</sup> حمزه اصفهانی (وفات ۳۶۰ق)،<sup>۷</sup> بلعمی (وفات ۳۶۳ق)،<sup>۸</sup> ابن‌فقیه همدانی (وفات ۳۶۵ق)،<sup>۹</sup> أبوبدلخ خزرجی (وفات ۳۶۵ق)،<sup>۱۰</sup> مسکویه رازی (وفات ۴۲۱ق)،<sup>۱۱</sup> گردیزی (وفات ۴۴۳ق)،<sup>۱۲</sup> ابن‌بلخی (وفات ۵۱۰ق)،<sup>۱۳</sup> ابن‌سعید حمیری (وفات ۵۷۳ق)<sup>۱۴</sup> و یاقوت حموی (وفات ۶۲۶ق)<sup>۱۵</sup> و همچنین اغلب

۱ هشام کلبی (۱۴۲۵ق/۴۰۰م)، *نسب معدو اليمن الكبير*، تحقيق دكترناجی حسن، ج ۲، بيروت: عالم الكتب للطباعة و النشر والتوزيع، ص ۵۴۸.

۲ ابن‌هشام ابومحمد عبدالملک (۱۹۷۹م)، *كتاب التيجان في ملوك حمير*، صنعا: مركز الدراسات والأبحاث اليمنية، صص ۴۸۶-۴۸۵، ۴۵۲، ۴۴۶-۴۴۲، ۴۸۳، ۴۷۲، ۴۵۴-۲۴۵، ۲۳۸-۲۲۲.

۳ ابن‌قتبیه عبدالله الدينوری (۱۹۹۲م)، *ال المعارف*، تحقيق ثروت عکاشه، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، الطبعة الثانية، صص ۶۳۰-۶۲۹.

۴ أبوحنیفه‌آحمد الدينوری (۳۷۳م)، *الأخبار الطوال*، تحقيق محمد عبد المنعم عام و جمال الدين شیال، قم: الشريفالرضي، ص ۲۸.

۵ ابوالحسن على المسعودی (۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م)، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ج ۲، تحقيق محمد محمدمحمدی الدين عبدالحمید، بيروت: دار المعرفة، ص ۷۶.

۶ مطهرين طاهر المقدسی [أبي تا]، *البلد وال تاريخ*، ج ۳، [أبي جا]، بورسعيدي، مكتبة الثقافة الدينية، صص ۱۷۳-۱۷۶.

۷ ابوالفرج على الإصفهانی (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م)، *الأغانی*، به کوشش سمیر جابر، ج ۲۲، بيروت: دار الكتب العلمية، صص ۳۱۹-۳۱۸.

۸ حمزه بن الحسن الإصفهانی (۱۸۶۶م)، *تاريخ ملوك الأرض*، باهتمام کبیر الدین احمد، کلکته: مظہر العجایب، ص ۱۱۰.

۹ ابوعلی محمد بلعمی (۱۳۷۸م)، *تاریختنامه طبری*، تحقيق محمد روشن، ج ۱، تهران: سروش، صص ۶۸۴-۶۸۱.

۱۰ احمد بن محمد الهمدانی (ابن الفقیه) (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م)، *مختصر کتاب الابلان*، بيروت: دار احیاء التراث العربي، صص ۲۹۵-۲۹۶.

۱۱ مستربین المهلل الخزرجی أبودلخ (۱۹۶۰م)، *الرساله الثانية لأبي دلف مستربین المهلل الخزرجی*، عنی بنشرها و ترجمتها و تعليقها بطرس بولغاکوف و انس خادوف، مسکو: دار النشر للآداب الشرقيه، صص ۴۰-۳۹.

۱۲ ابوعلی مسکویه الرازی (۱۳۷۹م)، *تجارب الأمم*، تحقيق ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران: سروش، طبعة الثانية، صص ۱۷۵-۱۷۹.

۱۳ ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی (۱۳۶۳م)، *تاریخ گردیزی*، تحقيق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، صص ۵۶۰-۵۶۱.

۱۴ ابن‌بلخی (۱۳۳۹م/۱۹۲۱م)، *فارس نامه*، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، کمبریج: دار الفنون، ص ۸۵.

۱۵ الحمیری (۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م)، همان، ج ۲، ص ۷۱۴-۷۱۷؛ همان (۱۴۳۰ق/۲۰۰۹م)، ملوك حمير و اقبائل اليمن، تقصید نشوان بن سعید الحمیری (المتوفى سنة ۷۵۵ق) و شرحها المسمى خلاصة السيرة الجامعية لعجائبات أخبار الملوك التبايعة، تحقيق على بن اسماعيل المؤذن و اسماعيل بن احمد الجرافی، صنعا: مکتبة الإرشاد، صص ۴۳، ۸۸-۹۵، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۴۰-۱۴۵، ۱۵۸-۱۵۹.

۱۶ یاقوت الحموی (۱۹۹۵م)، *معجم البلدان*، ج ۲، بيروت: دار صادر، صص ۱۰-۱۱.

متاًخرانی همچون بارتولد،<sup>۱</sup> ناجی،<sup>۲</sup> حاج منوچهري،<sup>۳</sup> عنایت الله رضا،<sup>۴</sup> ستار عودي،<sup>۵</sup> بارتولد و باسورث<sup>۶</sup> به عمل آيد، معلوم خواهد شد که همه اين آثار يا جداگانه بهميان موضوع پرداخته اند يا فصلی را به تاريخ تابعه، حمير و مشقفات آن از جمله تبع، تبت و... اخصاص داده اند. به رغم همه اين تحقیقات، هنوز چگونگی روند پیشروی نظامی تبعان به ایران، چين و تبت در هاله‌اي از ابهام قرار دارد. به طور کلى تأثير گذار ترين عامل تمایز ديدگاه تاريخ‌نگاران در اين گونه روایات، اختلاف ديرین عرب عدناني با قحطانيان است<sup>۷</sup> که برای ارائه تحليل بهتر از آن، می‌توان به مطالعه‌اي تطبیقي ميان روایت طبری و دیگر منابع اسلامی تا قرن هفتم هجری و ساير منابع غير اسلامی مبادرت ورزید.

### بيان مسئله

در بررسی تهاجم نظامی برخی ملوک تابعه به ایران، تا مرزهای تبت و چين در عصر قباد اوّل ساساني، به دليل اختلاف سياپ روايات های نقل شده، ابتدا چگونگی روند اين رويداد به شکلی جداگانه مورد بررسی قرار می‌گيرد تا به کمک دیگر منابع اسلامی پيش از قرن هفتم هجری و مطابقت آنها با برخی از مهم‌ترین منابع غير اسلامی هم عصر قباد، تحليل بهتری از يك سلسه روابط سياسي ميان عرب‌های هم‌روزگار وی به دست آيد. از آنجا که برخی معتقدند، پیشروی نظامی تابعه به ایران تا مرزهای چين در تبت، افسانه‌هایی است که عرب‌های جنوبی ساخته‌اند،<sup>۸</sup> تحقیق حاضر بر آن است تا نشان دهد آن بخش از روایت

۱ بارتولد، و [ابی تا]، «التبت»، دائرة المعارف الإسلامية (أصدر بالألمانية والإنجليزية والفرنسية واعتمد في الترجمة العربية على الأصلين الإنجليزي والفرنسي)، مترجمان مقالات بهعربى: احمدشنقاوى، ابراهيمزکى خورشيد، عبدالحميدبوتوس و جلال حافظ، ج ۴، تهران: انتشارات جهان (بودرجمهري)، صص ۵۳۵-۵۳۰.

۲ ناجی، ج ۱۴، صص ۲۴۲-۲۴۳.

۳ فرامرز حاجمنوچهري (۱۳۸۵)، «تُّبع»، دائرة المعارف بزرگ اسلامي، زیرنظر کاظم موسوی‌جنوردی، ج ۱۴، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامي، صص ۴۸۹-۴۹۶.

۴ عنایت الله رضا (۱۳۸۵)، «تبت»، دائرة المعارف بزرگ اسلامي، زیرنظر کاظم موسوی‌جنوردی، ج ۱۴، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامي، صص ۴۰۹-۴۱۵.

۵ ستار عودي (۱۳۸۰)، «تُّبع»، دانشنامه جهان اسلام، زیرنظر غلامعلی حدادعادل، ج ۶، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامي، صص ۴۳۷-۴۳۹.

6 Bartold, W. and Bosworth, C.E. (2000), "TUBBAT", in The Encyclopaedia of Islam, Leiden: Brill, vol.X, pp.576-578.

۷ جواد على، ج ۲، ص ۵۱۵.

۸ عبدالعزيز سالم [ابی تا]، تاریخ العرب فی عصر الجahلیّة، بيروت: دار النهضة العربية، ص ۱۴۴-۱۴۵؛ توفيق برو

طبری و دیگر منابع اسلامی تا قرن هفتم هجری مبتنی بر استمداد حارث بن عمرو کنده از برخی تبعان مذکور در آن روایت، به هدف حمله نظامی به قسمت‌های غربی ایران - در حیره تا تیسفون مدائی دوره قباد - صحیح به نظر می‌رسد<sup>۱</sup> ولی با جستجو در منابع غیراسلامی هم عصر آن روزگار، روش گردید که بخش دیگری از این رویداد که ناظر بر پیشروی برخی ملوک تابعه تا مرزهای چین و تبت است، با تردید بسیار مواجه است.

### روایت طبری از پیشروی نظامی تابعه به ایران تا مرزهای تبت و چین

بر اساس روایتی از طبری، وقتی حارث بن عمرو کنده<sup>۲</sup> موفق شد بر ناحیه حیره متعلق به متصرفات آل منذر که خود دست‌نشانده ساسانیان<sup>۳</sup> بودند، مسلط شود: «به تبع یمن نامه نوشت که سپاه فراهم کن و به حیره بیا که دولت ایران بی دفاع است. تبع نیز آمد و حیره را تصاحب نمود و شمردوالجناح، برادرزاده‌اش را برای جنگ با قباد به ری فرستاد و آنگاه که شمر از شکست قباد و قتل وی فارغ شد با کسب تکلیف از تبع به خراسان رفت و سعی نمود هر قدر از چین را که گرفت، از آن خود گرداند. تبع پسری نیز داشت بهنام حسان، او را از طریق دریای عمان به چین اعزام نمود. هنگامی که شمر از جیحون گذشته و به سمرقد و چین وارد شد، حسان<sup>۴</sup> را در آنجا یافت که آن سرزمین را سه سال زودتر تصاحب نموده است».<sup>۵</sup>

از انتباط روایت طبری با سایر منابعی که درباره پیشروی تابعه به ایران، چین و تبت سخن گفته‌اند، چنین برمی‌آید که علت این تاخت و تازها و تبدیل عراق به پایگاهی نظامی دومنظوره دریایی-زمینی (بندر بصره و حیره) ناارامی‌های به‌وقوع پیوسته در بخش‌هایی از آن

۱ (۱۴۲۸ق/۲۰۷م)، *تاریخ العرب القديم*، لبنان: دارالفکر المعاصر- سوریه: دارالفکر، ص ۸۳.

۲ نینا ویکتورونا پیگولوسکایا (۱۳۷۲)، *عرب حمود مرزهای رومشرقی و ایران در سده‌های چهارم-ششم میلادی*، ترجمه عذایت‌الله رضا، تهران: مؤسسه‌مطالعات و تحقیقات فرهنگی، صص ۱۷۱-۱۷۲.

۳ به نظر می‌رسد، این حارث بن عمرو بن حجرین آکل المرار الکنده که برخی وی را نوہ دختری (سیوط) «حسان بن تبع» حمیری نیز معروف کردند (نک: این هشام، همان، ص ۴۱۰؛ عبدالرحمن بن محمد بن خلدون ۱۹۸۸ق/۱۴۰۸م)، *العرب و دیوان المبتدأ والخبر فی أيام العرب والبیر و من عاصرهم من ذوى السلطان الأکبر*، تاریخ این خلدون، تحقیق خلیل شجاده، ج ۲، بیروت، دارالفکر، طبعة الثانية، ص ۳۲۷، احتمالاً از گماشتنگ تحت فرمان «تبع بن حسان بن تبع»، آخرين تبع از ملوک تابعه بوده و از جانب او به امارت قبایل معد (ساکن سواد) تعیین و روانه عراق شده است؛ نک: الطبری، همان، ج ۲، ص ۸۹-۹۰؛ الإفهانی (۱۸۶۶م)، همان، ص ۱۳۱؛ پیگولوسکایا (۱۳۷۲)، همان، ص ۳۰۶.

۴ اصفهانی (۱۸۶۶م)، همان، ص ۱۴۰.

۵ Hassān ibn al-Tubba' As'ad Abī Karīb, Born: ca. 400 CE, Died: ca. 450 CE; v. https://en.wikipedia.org/wiki/Abu\_Karib; last edited on 16 September 2019, at 01:24 (UTC).

۶ الطبری، همان، ج ۲، ص ۹۵-۹۸؛ بلعمی، همان، ص ۶۸۴-۶۸۱.

مناطق بوده که برخی فرمانروایان ممالک همچووار، از جمله تبعان یمن را به دست یابی در اهداف هرچند موقت، به طمع اندخته است. در این عملیات، فرماندهی کُل تابعه را «أبوکرب أَسْعَد»<sup>۱</sup> و نیروی دریابی را «حسان بن أَسْعَد»<sup>۲</sup> بر عهده داشتند که حسان از جانب پدر به دریای عمان و عرب و دو فرمانده نیروهای زمینی، «عفرون أَسْعَد» و «شمرذوالجناح» - به ترتیب فرزند و برادرزاده أَسْعَد - یکی به روم<sup>۳</sup> و دیگری به غرب عراق تا مرزهای خراسان ایران در چین و تبت اعزام شده‌اند.<sup>۴</sup>

لازم به توضیح است که در مورد به قتل رسیدن قباد توسط شمر ذوالجناح در ری، در میان منابع اختلاف وجود دارد. به عنوان مثال، برخی صراحتاً به قتل قباد اشاره کرده‌اند.<sup>۵</sup> برخی این موضوع را مردود اعلام کرده‌اند،<sup>۶</sup> برخی به مرگ طبیعی قباد پس از یک دوره بیماری اشاره کرده‌اند<sup>۷</sup> و عده‌ای نیز اگرچه جانشین گزینی قباد را در باره خسرو انشیری وان مذکور شده‌اند، اماً یا اصلاً به عاقبت خود قباد اشاره ننموده، یا تنها از مرگ همراه با هلاکت یا خواری او یاد کرده‌اند.<sup>۸</sup> با این همه، در هیچ یک از منابع هم‌عصر و مرتبط با دوران حکمرانی قباد و

۱ Abu Karab As'ad؛ دوران حاکمیت این پادشاه حدود ۴۲۰-۲۸۵ م. تخمين خورده است؛ جرجی زیدان [ای‌تا]، العرب قبل الإسلام، قاهره: دارالهلال، ص ۱۴۳؛ طبری از قول ابن إسحاق اصرار دارد که از میان تابعه آن کسی که به شرق لشکرکشیده، تُّبع تبان أَسْعَد أبوکرب بن ملک یکرب بن زید بن عمرو ذی الاذعار معروف به أبوحسن است؛ الطبری، همان، ص ۹۸.

۲ حدود ۴۲۰-۴۲۵ م؛ زیدان، همان، ص ۱۴۳.

۳ ظاهراً این «روم» یا «رومیکان» یا «رومگان»، جزو شهرهایی بوده که به دستور اردشیر بابکان (۲۲۶-۲۴۱ م) در مناطق سرحد ایران و روم بنا شده است؛ از گزارش پیگولوسکایا درباره این که: «به هنگام پادشاهی خسرو اول انشیری وان اندکی دورتر از سلوکیه در ناحیه رومیکان شهری جدید بنا گردید که اسیران جنگی ناطکیه را در این شهر جای دادند»، معلوم می‌شود، رومگان، سال‌ها پیش از انشیری وان مشابه شهرهای بیزانسی با حمام و میدان‌های بازی بهزینه شاه ایران ساخته شده است؛ نک: نینا ویکتورونا پیگولوسکایا (۱۳۶۷)، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۲۲۴ و ۲۲۷-۲۲۶.

۴ الحمیری (۱۴۳۰/۲۰۰۹ م)، همان، ص ۱۵۹؛ ابن بلخی، همان، ص ۸۵؛ ابن هشام، صص ۴۸۵-۴۹۰.

۵ نک: ابن هشام، ص ۴۸۵؛ الحمیری (۱۴۳۰/۲۰۰۹ م)، صص ۱۵۸-۱۵۹؛ مسکویه الرازی، همان، ج ۱، ص ۱۷۷.

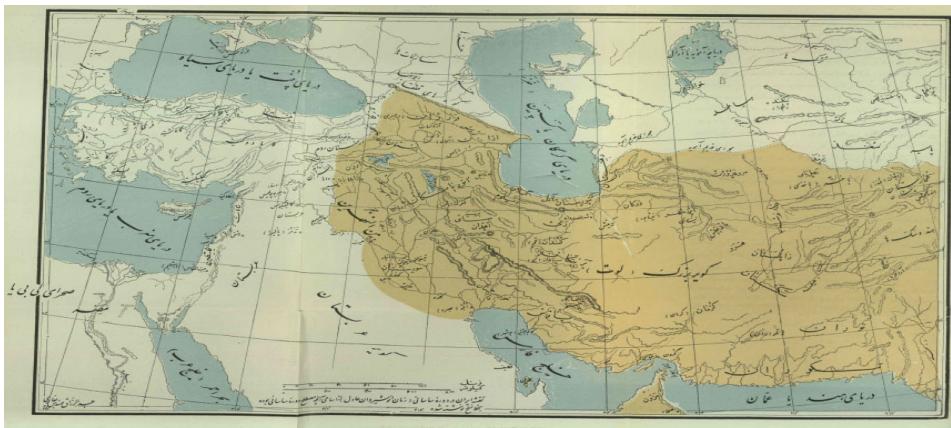
۶ نک: ابن الأئیر، همان، ج ۱، صص ۴۲۲-۴۲۱؛ تیودور نولدکه (۱۳۵۸)، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، صص ۲۵۱-۲۵۰.

۷ نک: پروکوپیوس (۱۳۳۸)، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۰۷؛ ابن حبیب، همان، ص ۳۶۹؛ پیگولوسکایا (۱۳۷۲)، ص ۲۱۲، بهنگ از:

S. H. Taqi-Zadeh (1937), *Some Chronological Data relating to the Sassanian Period*, Bulletin of the School of Oriental and African Studies, t. IX, p. 125.

۸ ابن البلخی، همان، ص ۸۷-۸۸؛ نهایة الأرب فی أخبار الفرس و العرب (۱۳۷۵)، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران: انجمن آثار و مقاخر فرهنگی، ص ۳۰؛ ابومنصور عبدالملک بن محمد الشاعلی النیشاپوری (۱۳۴۱/ش ۹۶۳ م)،

تاریخ ساسانیان، به روایت قتل قباد اشاره نشده است و همچنان که افرادی مانند پروکوپیوس نیز متذکر شده‌اند، مرگ وی به دلیل بیماری در اثر کهولت سن وی ثبت گردیده و حتی پیش از مرگ خود در نامه‌ای وضعیت جاشین خویش را مشخص کرده است.<sup>۱</sup>



تصویر ۱. نقشه ایران عصر ساسانیان<sup>۲</sup>

**هجوم تُّبع و برخی قبائل یمنی به ایران، تبت و چین از طریق پایگاه زمینی عراق**  
به احتمال زیاد، برگزیدن ناحیه حیره عراق برای لشکرکشی أبوکرب أَسْعَد و اسکان لشکریان فرزندش حسان و سایر خویشاوندان وی چون شمرذوالجناح و دیگر قبایل یمنی همراه نمی‌تواند بدون ارتباط با حضور یکی از شاخه‌های قبیله «طیء»<sup>۳</sup> به نام شمریون و مداخله آنان صورت گرفته باشد. از این‌که زرکلی، جَد بزرگ قبیله طیء در جاهلیّت را مسوب به شمریون<sup>۴</sup>

۱ تاریخ غرر السیر المعروف بكتاب غرر أخبار ملوك الفرس و سیرهم، تهران: مكتبة الأسدی، ص ۶۰۳.  
پروکوپیوس، همان، صص ۱۰۶-۱۰۷.

۲ نک: حسن پرنیا (۱۳۰۸)، ایران قدیم یا تاریخ مختصر ایران تا انفراض ساسانیان، طهران: مطبعة مجلس، ص ۲۱۶.  
۳ قبیله «طیء» به فتح طاء و تشید یاء و همزه اصلی بهوزن «فَيَعْلُ» و اسم منسوب «طائی»، نام یکی از قبایل عرب جنوبی ناحیه حرف یمن است؛ أبوالعباس أحمد قلقشندي این‌تا، نهایة الأرض في معرفة أنساب العرب، بیروت: دار الكتب العلمية، ص ۲۹۷؛ محمد بن مکرم بن منظور (۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م)، اسنان العرب، ج ۱۵، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزيع-دار صادر، ص ۲۱؛ قس: ابن‌الاثیر، همان، ج ۱، ص ۳۵۴.

۴ خیرالدین الزركلی (۱۹۸۹م)، الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمستشرقين، ج ۳، بیروت: دار العلم للملايين، ص ۱۷۶.

دانسته، معلوم می‌شود تعدادی از افراد قبیله طیء (شمیریون) پس از حادثه ویرانگر سیل عمر<sup>۱</sup> در فاصله دو کوه معروف به آجا و سلمی نزدیک منطقه فید واقع در میانه راه حاجیان کوفه به مکه سکنی گزیده‌اند<sup>۲</sup> که این سرزمین با ناحیه حیره عراق مطابقت دارد. مؤید این دیدگاه سخنان طبری است در آنجا که می‌نویسد: «وقتی تُّبع، تبان أَسْعَد كَهْ نَامَشْ أَبُوكَربْ بَوْدَ بَهْ پَادِشَاهِي رَسِيدْ وَ اَزْ يَمِنْ بَهْ رَاهِي کَهْ رَائِشْ رَفَهْ بَوْدَ سَوَى كَوْهِسْتَانْ قَبِيلَه طَيْءَ رَفَتْ وَ اَزْ آنجَا قَصْدَ دَاشَتْ بَهْ اَنْبَارْ رَوَدْ وَلِي چُونْ شَبْ بَهْ حِيرَه رَسِيدْ، بَهْ حِيرَتْ اَفْتَادْ، سَاكِنْ آنجَا گَرَدِيدْ وَ نَامْ حِيرَه بَهْ وَجُودْ آمدْ. پَسْ اَزْ آنْ رَفَتْ وَ گَرَوْهِي اَزْ قَبَائِلْ اَزْدْ وَ لَخْ وَ جَنَامْ وَ عَامِلَه وَ قَصَاعَه رَأَهْ بَهْ جَا گَداشتْ کَهْ بَنَا سَاختَه وَ اَقَامَتْ گَزِيدَه وَ بَعْدَ مَرْدَمِي اَزْ قَبِيلَه هَاهِي طَيْءَ وَ كَلَبْ وَ سَكُونْ وَ بَلْحَارَثْ بَنْ كَعْبْ وَ اِيَادْ بَهْ آنَهَا پَيوسْتَه بَوْدَندْ». <sup>۳</sup> یا در آنجا که از موسی بن طلحه روایت می‌کند: «وقتی تُّبع و همراهیانش به سهولت از دیار عرب گذشته، به کوفه رسیده و به حیرت افتادند و این گونه نام (شهر) حیره به وجود آمد؛ آنگاه که از سیر در زمین بازمی‌گشت، مشاهده نمود از همه قبایل عرب مانند بنو لحیان و هذیل و تمیم و جھضی و قبیله طیء و کلب در آنجا بنا ساخته و مقیم گشته‌اند». <sup>۴</sup> می‌توان احتمال داد که برخی افراد قبیله طیء پس از شمری‌ها در ناحیه حیره و نجف ساکن شده و با پیوستن به قبایل تشکیل دهنده سپاه تُّبع، نواحی حیره و نجف در عراق را به اردوگاهی نظامی مبدل ساخته‌اند تا از آنجا به منظور پایگاه لشکرکشی به سرزمین‌هایی چون تبت و چین استفاده کنند. علاوه بر این، وقتی که أبو دلف، سفرنامه‌نویس قرن چهارم هجری قمری درباره بیرون کشیدن گنجی پنهان از محل کاخی واقع در میانه راه طوس- نیشابور توسط «أسعد بن أبي يعفر» پادشاه کهلان زمان خود، به نقل از مردم آنجا تصريح می‌کند: «یکی از تابعه... هنگامی که از یمن به قصد چین می‌رفت، چون بدانجا رسید صلاح در آن دید

۱ قرآن مجید، سوره سبأ، آیات ۱۵-۲۱؛ تخمین زمان وقوع این حادثه به درستی معلوم نیست، زیرا ستد مأرب از آنگاه که در نیمه‌های سده هفتم با هشتم پیش از میلاد بنیاد گرفت تا آن‌گاه که پس از روزگاری دراز در سال ۵۴۳ م. برای آخرین بار بازسازی شد، چندین بار دست‌خوش شکستگی و ویرانی گردیده است؛ محمد بی‌سومی مهران (۱۳۸۳)،

بررسی تاریخی قصص قرآن، ترجمه سید محمد راستگو، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۸۸ به نقل از: Hommel, F (1926), Grunvis der Geographie und Geschichte des Alten Orient, Munchen, p. 109

۲ ابن الأثير، همان؛ ابن هشام، همان، ص ۵۰۰؛ الحموي، همان، ج ۴، ص ۲۸۲؛ ابن خلدون (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م)، همان، ج ۲،

.۲۷-۲۸.

۳ رائش، جذ بزرگ ملوک تابعه معرفی شده است؛ ابن خلدون، همان، ج ۲، ص ۵۵-۵۶؛ ابن هشام، همان،

ص ۴۴۹-۴۵۰.

۴ الطبری، همان، ج ۱، ص ۵۶۶-۵۶۷.

۵ الطبری، همان، ج ۱، ص ۵۶۷.

که خانواده و گنجینه‌ها و ذخیره خواربار خود را در محل امنی بگذارد و خود رهسپار شود...»<sup>۱</sup>، معلوم می‌شود، هر چند ابودلف ذکر این موضوع را نشانه‌ای از حرکت تابعه در ایران تا محدوده سمرقند تلقی نموده است، لیکن به نظر می‌رسد بیان این مطلب عمده‌ای به حسن میهن پرستی او باز می‌گردد تا ذکر یک واقعیت تاریخی.<sup>۲</sup>

### پیشروی از طریق پایگاه دریایی عراق (بندر اُبله و بصره به دیبل)

تئوفراستوس<sup>۳</sup> شاگرد افلاطون و ارسسطو<sup>۴</sup> ضمن گفتار خود درباره سرزمین یمن، از سبائیان به عنوان جنگجویان، کشاورزان و بازارگانانی یاد کرده که با کشتی‌ها و زورقهایی از جنس پوست به‌قصد تجارت در پنهانه دریاها به کشتی‌رانی پرداخته‌اند.<sup>۵</sup> از اینکه مؤلف کتاب گردشی پیرامون دریای اریتره<sup>۶</sup> تأکید می‌کند که رومیان با پادشاه حمیر حاکم بر مناطق گسترده‌ای از سواحل عربستان جنوبی متصل به دریای احمر و ساحل اقیانوس هند تا حضرموت و ساحل عزانیا<sup>۷</sup> در افریقیه، معاهدات دوستانه‌ای بسته‌اند،<sup>۸</sup> معلوم می‌شود امپراتوری روم نیز نیروی دریایی حمیریان را کاملاً به‌رسمیت می‌شناخته است. درباره یکی از همین دریانوردها، از گزارش صریح سنگ‌نبشته‌ای به نشانی CIH407<sup>۹</sup> که در آن آمده: «تُبْعَ، شَمْرِيْهِ عَشْ حَمَلْهَايِ نظامی را به سوی برخی قبایل عسیر و تهame<sup>۱۰</sup> تا ساحل دریای سرخ تدارک دیده و بر آن‌ها فائت آمده و سپس در دریا به تعقیب و گریز پرداخته و در دل آن نبردهایی به راه انداخته و صدمات ناگواری بر ایشان وارد آورده»،<sup>۱۱</sup> می‌توان استنباط کرد که نیروی دریایی حمیریان

۱ ابودلف (۱۹۶۰)، همان، صص ۳۹-۴۰.

۲ مسخر بن مهلل خزرجی ینبوعی ابودلف (۱۳۴۲)، سفرنامه ابودلف در ایران، با تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران: فرهنگ ایران زمین، ص ۱۴۰.

۳ Theophrastus (371-287 B.C.).

۴ Aristotle & Plato.

۵ ژاکلین بیرین (۱۹۶۳)، *اكتشاف جزيرة العرب، نقله الى العربية قدرى قلعجي*، بيروت: دارالكاتب العربي، ص ۲۹.

۶ Periplus Maris Erythraei.

۷ Azania.

۸ جواد علی، همان، ج ۲، ص ۵۱؛ همان، ج ۳، ص ۴۵.

۹ نک: جواد علی، همان، ج ۲، صص ۵۴۱-۵۴۲.

۱۰ تهame سرزمینی است در یمن که در غرب به دریای قُلَزمْ (سرخ)، در شرق به ناحیت صعده و نجران، در شمال به مکه و در جنوب به صنعاء محدود می‌شود؛ نک: ابراهیم بن محمد اصطخری [بی‌تا]، *المسالك والممالك*، بتحقيق ابویزید احمد بن سهل، بیروت-لبنان: دارصادر، ص ۲۳.

۱۱ جواد علی، همانجا.

چنان نیرومند بوده که بارها رومی‌ها را وادار به پاکسازی دریای احمر از وجود قراصنه ایشان نموده است.<sup>۱</sup>

یکی از منابع تبّتی راههای اصلی متنهای به آن کشور را در نسخه‌ای خطی ناشناس، این گونه معزّقی می‌کند: «درباره راههای متصل به تبت منبع دیگری که خوشختانه در یکی از نسخه‌های خطی کتابخانه بودلین<sup>۲</sup> محفوظ مانده، اثری کیهان‌شناسی با عنوان کتاب کنجکاوی‌هایی در علوم و شگفتی‌هایی برای چشم<sup>۳</sup> است که توسط نویسنده‌ای گمنام - احتمالاً کسی که در کار تجارت مصر (میان سال‌های ۱۰۵۰-۱۰۲۰م)<sup>۴</sup> شرکت داشته - نوشته شده است. از مباحثت بسیار ارزشمند کتاب، متنی متضمن نقشه راهی از (بندر) دیبل<sup>۵</sup> به دروازه چین، به عنوان یکی از ایستگاههای ورودی، تبت است». لذا می‌توان آشکارا به وجود راهی که از آن بندر به دروازه چین و تبت متصل بوده بُرد. ظاهرآ استیلای نظامی هرچند موقت برخی تبایعه حمیری عصر قباد اوّل ساسانی بر راههای دریایی حدّ فاصل بندرهای بصره و ابله عراق تا ساحل بندر دیبل در دریای عرب و کرانه غربی رود سند، نشانه خوبی برای احتمال غیرممکن نبودن پیمودن راه دریایی توسط حسان بن تُبّع مذکور در روایت طبری به نظر می‌رسد.

### تبّعی شدن تبتیان

در خصوص موضوع عربی شدن جامعه تبت پیش از اسلام، دینوری درباره منشأ تُبّعی بودن تبتی‌ها این گونه گفته است: «تبّع به ناحیه تبت رسید و شهری ساخت و سی‌هزار مرد از یاران خود را در آنجا سکونت داد و آنان تا به امروز در هیأت عرب‌هایی هستند که چون

۱ به عنوان نمونه در یکی از نبردها قراصنه، یعنی نزدیک دریایی حمیری الاصل اهل یمن، شکست مصیبتباری در سال ۲۴ق.م بر آئیوس گالیوس حاکم رومی الاصل ناحیه مصر وارد آورده‌اند که در تاریخ شهرت زیادی پیدا کرده است؛ نک: سالم، صص ۱۴۰-۱۴۱.

۲ Bodleian Library at Oxford University

۳ *The Book of Curiosities of the Sciences and Marvels for the Eye*; v. Akasoy, Anna et al.(2011).Islam and Tibet-Interactions along the Musk Routes, England and USA: Ashgate Publishing Limited and Company, p. 26

۴ مطابق با ۴۱۱-۴۴۲ق.

۵ دیبل به فتح دال و سکونی و ضمّ ب، شهرک کوچک بسیار گرمی بر کناره رود سند (حوالی کراچی پاکستان کنونی) که کجد آن بسیار است و خرما از بصره به آن جا می‌برند و کالاهای دیبلی می‌آورند؛ عmad الدین اسماعیل

أبوالفدا (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۳۹۶-۳۹۷.

6 Akasoy, ibid.

ایشان زندگی می‌کنند و تُبعی به شمار می‌آیند<sup>۱</sup>. طبری نیز چنین بازگو می‌کند: «به پندرار یمنیان، رفت و برگشت و اقامات تُبع (أبوکرب تبان أسعده)<sup>۲</sup> به چین هفت‌سال بود و دوازده هزار سوار از حمیر در آنجا به جای نهاد که اهل تبت از آن‌ها بیند و هم‌اکنون خویشتن را عرب شمارند و خوی و رنگ عرب دارند»<sup>۳</sup>. مسعودی نیز نوشته است: «أَسْعَدُ أَبُوكَرْبَ قَوْمٌ خَوِيْشَ رَابِّهِ خَرَاسَانَ وَ تَبَّتْ وَ چَيْنَ وَ سَيْسَتَانَ اعْزَامَ كَرَدَ وَ تَبَّيَانَ بِهِ رُوزَگَارِ قَدِيمٍ پَادِشاَهَانَ خَوِيْشَ رَابِّهِ بِهِ پَيْرَوِيِّ ازْ مَلُوكِ يَمَنِ، تُبَّعَ مِنْ نَامِيدَنَدِ، تَا اِينَ كَهْ حَوَادِثَ زَمَانِ، گَوِيشَ اِيشَانَ رَا اِزْ حَمِيرِيِّ بِهِ زَبَانَ اقوَامَ مجاورِ مَتَحُولَ سَاختَ وَ سَبَبَ گَرَديَدَ كَهْ شَاهَانَ خَوِيْشَ رَا خَاقَانَ بنَامِندِ»<sup>۴</sup>. با استناد به سرودهای دعبدلخزاعی (وفات ۲۴۶ق) خاطرنشان می‌شود: «سَرَزَمِينَ تَبَتْ بِهِ اَعْتَبارَ كَسِيَّ كَهْ تَعْدَادِيِّ اِزْ حَمِيرِيَانَ رَابِّهِ جَائِيَ دَادَنَ دَرَآنَ، ثَابَتَ وَ مَحْكَمَ گَرَداَنِيدَ، ثَبَتَ (وَ بَعْدَهَا تَبَتْ) نَامِيدَهَ شَدَ وَ فَرَزَنَدَ خَزَاعَيِّ درَهَمِينَ رَابِطَهِ قَصِيدَهَيِّ رَا درَ هَجَوَهَويَتَ نَزَارَى گُميَتَ<sup>۵</sup> وَ افْتَخَارَ بِهِ قَحْطَانِيِّ بُونَ خَودَ سَرَوَهَ است: حَمِيرِيَانَ هَمَانَ كَسانِيَ هَسْتَنَدَ كَهْ بَرِ درَوازَهَهَيِّ مَرَوَ وَ چَيْنَ، كَتِيبَهَهَايِّ رَا ثَبَتَ كَرَدَنَدَ زَيرَا خَطَنَوِيسَانَ مَاهِرَ نَيْزَ هَمَانَهَا بُونَدَنَدَ وَ اِيشَانَ هَمَانَهَايِّ اِنَدَ كَهْ تَيرَهَايِّ خَودَ رَا بِهِ طَرَفَ سَمَرَقَنَدَ نَشَانَهَ رَفَتَنَدَ وَ رَيْشَهَ هَسْتَيَ وَ بَنِيَادَ تَبَّيَانَ رَا درَ آنجَا كَاشَتَنَدِ»<sup>۶</sup>. نَقلَ قولَهَايِّ مَقْدَسِيِّ درَ زَمِينَهَ حَاكِي اِزْ آنَ استَ كَهْ: سَالَهَا تُبَّعَ جَنَگَ نَمِيَ كَرَدَ وَ مَرَدمَ حَمِيرَ اوِ رَا موَثَبَانَ<sup>۷</sup> نَامِيدَهَ بُونَدَنَدَ اوِ درَ خَشَمَ شَدَ وَ شَروعَ بِهِ جَنَگَ كَرَدَ وَ تَا چَيْنَ پَيْشَرَوِيِّ نَمُودَ وَ مَرَزَبَانَانِيِّ درَتَبَتَ بِهِ جَانَشِينِيِّ خَوِيْشَ نَهَادَ وَ نَزَادَ اِيشَانَ هَمَانَهَايِّ درَ آنجَاينَدِ»<sup>۸</sup>. گَزَارَشَ اِبنَ قَيْمَهَهَمَدانِيِّ، بِهِ نَقلَ اِزْ اَصْمَعِيِّ درَبَارَهِ بَنَايِ شَهَرَ

۱ الدينوري (۱۳۷۳)، همان، ص ۲۸؛ اِبن هَشَام، هَمَانَ، صص ۴۴۵-۴۴۶.

۲ الطبری، هَمَانَ، ج ۱، ص ۵۶۶؛ هَمَانَ، ج ۲، ص ۹۸.

۳ الطبری، هَمَانَ، ج ۱، صص ۵۶۷-۵۶۸؛ قَسْ: اِبن هَشَام، هَمَانَ.

۴ المسعودی (۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م)، هَمَانَ، ج ۱، صص ۱۵۷-۱۵۸.

۵ كَميَتِينَ زِيَادَسِيِّ (وفات ۱۲۶ق)، در قَصِيدَهَيِّ سَيِّدَهَ بَيْتِيِّ بِهِ نَامَ «الْمَدَهِيَّة»، هَمَهَهَ قَبَابِيلَ يَمَنِيِّ رَا مَذَقَتَ كَرَدهَ وَ بِهِ فَضَائِلَ وَ مَنَاقِبَ اَهْلِ بَيْتِ عَصْمَتَ وَ طَهَارَتَ(ع) پَرِداَخَتَهَ است: عبدَالحسِينَ اَحْمَدَ اَمِينَيِّ نَجَفِيِّ (۱۴۳۰ق)، مَوسَوِيَّةِ الْغَدِيرِ فِي الْكِتَابِ وَ السَّنَةِ وَ الْأَدَبِ، ج ۲، قَمَ: مؤَسِسَةِ دَكْرَةِ الْمَعَارِفِ الْفَقَهِيِّ الْإِسْلَامِيِّ، ص ۲۸۸؛ الحَمِيرِيَ (۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م)، هَمَانَ، ج ۲، ص ۷۱۵.

۶ وَ هَمَ كَتَبُوا الْكِتَابَ بَبَابَ مَرْءَوِ... وَ بَابَ الْصِينِ كَانُوا الْكَاتِبِينَا... وَ هَمَ سَمَوا السَّهَامَ بِسَمَرَقَنَدِ... وَ هَمَ غَرَسُوا هَنَاكَ التَّبَيِّنَا...»؛ المسعودی (۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م)، هَمَانَ، ج ۱، ص ۱۵۸؛ هَمَانَ، ج ۳، صص ۲۴۲-۲۴۶؛ دعبدل خَزَاعَيِّ (۱۹۶۲م)، دِيَوَنَ، تَحْقِيقِ مُحَمَّدِ يُوسَفِ نَجَمَ، قَصِيدَهَ ۲۰۴، بِيَرُوت: دَارُ الشَّفَافَةِ، ص ۴۸.

۷ مَوْثَبَانَ بِهِ زَبَانَ حَمِيرَ يَعْنِي نَشَستَهَ؛ المَقْدَسِيِّ، ص ۱۷۶ وَ در فَرَهَنَگِ قَرَآنِ اِزْ آنَ بِهِ قَاعِدَ (در هَمَانَ مَعْنَاهَا) تَعبِيرَ شَدَهَ است؛ نَكَ: سُورَةُ النِّسَاءِ، آيَهَ ۹۵؛ سُورَةُ الْمَائِدَةِ، آيَهَ ۲۴؛ سُورَةُ التُّوْرَةِ، آيَهَ ۴۶ وَ ۸۶؛ سُورَةُ يُونَسَ، آيَهَ ۱۲؛ سُورَةُ الْجَنِّ، آيَهَ ۹.

۸ المَقْدَسِيِّ، هَمَانَ، صص ۱۷۶-۱۷۸.

تبّت توسيط تُّبع و ناتوانی تعدادی از نیروهای وی از ادامه مسیر باقیمانده تا چین حاکی از آن است که تبّیان تا زمان او بهشیوه عرب‌ها زندگی می‌کردند و بر کتبیه دروازه تبّت به خط حمیری نوشته بودند: از این شهر تا صنعا هزار فرسنگ است.<sup>۱</sup> روایت گردیزی (وفات ۴۴۳ق.) در ذیل معرفی تبّت عبارت است از: «اما تبّت را سبب آن بود که مردی از معروفان حمیر بود...»<sup>۲</sup> و به پادشاهی یافتن ثابت، از جمله معتمدان ملوک یمن در تبّت اشاره می‌کند.<sup>۳</sup> یاقوت حموی نیز یادآوری می‌کند: «تبّت، به خاطر کسی که در آن ثابت شد و مردان حمیر را نیز در آن تشییت نمود، تبّت نام گرفت ولی بهدلیل این که در واژگان عجم، ثاء وجود نداشت، شبّت به تبّت تبدیل شد»<sup>۴</sup> و همچنین ضبط نام تبّت در نوشته‌های سلیمان تاجر (۲۳۷ق.)<sup>۵</sup> و بنیامین طپلی (۱۱۷۳ق./۱۱۶۵م.) به‌شکل «تبّت» یا «تبّت» (Tubet)<sup>۶</sup> و إقلي<sup>۷</sup> فرضیه «مشتبه شدن لفظ تبّت با دو واژه «ثابت» و «تُّبع» در افکار بعضی محققان چون بارتولد<sup>۸</sup> موجب شده است از گذشته‌های بسیار دور، داستان‌های متعددی درباره بازگشت بنیاد تبّت و تبّتها به‌اصل یمنی آن منتشر شود و شبهه مستعمره شدن تبّت برای مدتی پیش از اسلام توسيط عرب‌های حمیری<sup>۹</sup> هم‌چنان به‌عنوان یک ابهام تاریخی باقی بماند. پاسخ به چنین شبهاتی و در ک این که اساساً منظور از ناحیه چین و تبّت مذکور در روایت طبری و سایر منابع یاد شده دقیقاً در کجا قرار داشته، نیازمند واکاوی بسیار گسترده‌ای است که می‌تواند به‌عنوان موضوع جداگانه‌ای قابل بررسی باشد، اما از آنچه تاکنون مطرح گردیده استنباط می‌شود که این روایت‌ها ظاهراً بیشتر با اواخر دوره امویان (۴۱-۱۳۲ق.) و خلفای بغداد (۱۳۲-۵۶ق.) مطابقت دارد، زیرا عرب‌ها و مسلمانان ایرانی در همین دوران تا دروازه‌های

۱ «قالَ الأَصْمَعِيُّ: مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ سِرْقَنَةِ الْحَمِيرِ: بَيْنَ هَذِهِ الْمَدِينَةِ وَبَيْنِ صَنْعَاءَ أَلْفَ فَرْسَخٌ»؛ نک: الهمذانی، همان، ص ۲۹۶.

۲ گردیزی، همان، ص ۵۶۰.

۳ گردیزی، همان.

۴ الحموی، همان، ج ۲، ص ۱۰.

۵ أبو زيد حسن السیرافي (سلیمان تاجر) (۱۴۱۱ق./۱۹۹۱م)، أخبار الصين والهند، تحقيق و تحليل ابراهیم خوری، بيروت، مطبوعات دارالموسیم للأعلام، ص ۶۱.

6 Benjamin of Tudela .

7 السیرافي، همان؛ رابی بنیامین تودولایی (۱۳۸۰ق.)، سفرنامه رابی بنیامین تودولایی، ترجمه مهوش ناطق، از روی متن آلمانی گرونهوت و مارکوس آدلر و مقابله ترجمه انگلیسی آشر، تهران: کارنگ، ص ۱۳۷.

8 بارتولد، همان، ص ۵۳۰-۵۳۵.

9 Bartold, W. and Bosworth, C.Evol. X. p. 576.

<sup>۱</sup> چین رفتند و با اسیران چینی، کاغذ چینی را در آسیای میانه و بهویژه سمرقند آوردن.

### مقارنت عصر قباد با تابعه مذکور در روایت طبری

یکی از نکاتی که کمتر بدان پرداخته شده است محتويات تاریخی سنگ نبشته‌های یمنی پس از قرن چهارم میلادی است که تا حدودی با روایات اخباریان موجود در منابع اسلامی نیز هماهنگی دارد.<sup>۲</sup> از کیبه‌ای یافت شده در وادی ماسل که دونوبت با شماره‌های Ry509 و Ry445 به چاپ رسیده و تاریخ آن، براساس سنگ نبشته‌هایی چون Res3383 معلوم می‌شود در ۳۷۸ م. حکاکی شده و نام ملیکرب و فرزندانش، أبوکرب، أَسْعَد و لشکرکشی او و فرزندش حسان، پادشاه سپا، ذوریدان، حضرموت و یمنات و نیای آن‌ها، ملیکرب نیز در آن ذکر شده است. همچنین از سنگ نبشته‌هایی معروف به Ry534 که تاریخ آن مطابق با ۴۲۸ م. و در بردارنده نذری برای سلامت أبوکرب أَسْعَد و فرزندان او، حسان و شرحیل یعفر و فرزند (بدون اسم) دیگر وی است، مشخص می‌گردد برای شناخت بهتر پادشاهان ساسانی هم زمان با برخی تابعه مذکور در روایت طبری، یعنی أبوکرب أَسْعَد و فرزندش حسان بن أَسْعَد، باید به دنبال آن دسته از پادشاهانی گشت که تاریخ فرمانروایی شان میان سال‌های ۳۷۸ تا ۴۲۸ م. باشد.<sup>۳</sup> زیرا هر چند تاریخ پادشاهی قباد اول ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ م) با دوران فرمانروایی تبعان مذکور کاملاً مطابقت ندارد ولی با توجه به اختلاف زیادی که میان روایت‌های تابعه — مبنی بر اختلاف راویان و دور بودن عهد آنان<sup>۴</sup> — دیده می‌شود، چنین استنباط می‌شود که فاصله زمانی أبوکرب أَسْعَد (تاهیم ۴۵۵ م)<sup>۵</sup> و دو فرزندش حسان بن أَسْعَد (۴۲۰-۴۲۵ م) و یعفر بن أَسْعَد (۴۲۵-۴۵۵ م)<sup>۶</sup> با تاریخ پادشاهی قباد چندان هم زیاد نیست که نتوان آن را به حساب اختلاف روایت‌های مزبور نهاد.

۱ علیرضا شاپور شهبازی (۱۳۸۹)، تاریخ ساسانیان، ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۵۷.

۲ اصغر منتظر القائم (۱۳۸۰)، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت(علیهم السلام)، قم: بوستان کتاب، صص ۱۷ و ۵۱.

۳ حاج منوچهري، همان، ج ۱۴، ص ۴۹۴، بدنقل از: Ryckmans, 1953, vol. LXVI, p. 326; Philby, 1950, vol. LXIII, p. 166; id, "Inscriptions sud-arabes" (1951-1956), vol. LXIV, p. 100 ff., vol. LXIX, p. 304 ff.

۴ ابن حزم‌andalسی، ابوعلی محمدعلی (۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م)، جمهرة أنساب العرب، بیروت: دارالكتب العلمية، ص ۴۳۹.

۵ جواد علی، همان، ص ۵۷۷؛ گلاسر (Glaser)، می‌گوید أبوکرب أَسْعَد در سال ۴۵۶ م. به بازسازی سد مأرب اقدام نموده است؛ همان، ص ۵۸۰.

۶ زیدان، همان، ص ۱۴۳.

## آرای برخی محققان و مستشرقان

از مقایسه عقیده پیگولوسکایا درخصوص تأیید هجوم قبایل پیکارجوی تابع کنديان<sup>۱</sup> و تبعان هم پیمان ایشان<sup>۲</sup> با آنچه کرستین سن درخصوص خراجگزار شدن ایران، پس از شکست پیروز، پدر قباد از هپتالیان<sup>۳</sup> مطرح نموده، می‌توان نتیجه گرفت که با تجزیه امپراتوری بزرگ روم به دو بخش شرقی و غربی از سال ۳۹۵ م<sup>۴</sup> دولت حمیریان در میان کشورهای همجوار خود به چنان اقتداری دست یافته که با ارسال نیروهایی به نواحی مرزی ایران و روم، سرنوشت تاریخی این مناطق را تا زمان حمله حبسی‌ها به یمن (در سال ۵۲۵<sup>۵</sup>) دستخوش تغییرات فراوان نموده است.

شاید یکی از دلایل تاخت و تاز عرب‌های تابع حارث بن عمرو بن حجر کندي مذکور در روایت مورد بحث این نوشتار نیز به همین خاطر بوده است. از این که پیگولوسکایا تصریح می‌کند: «سرانجام ضمن آخرین کشفیات در جنوب عربستان و کبیه‌های به دست آمده، معلوم شد خبر مربوط به درخواست حارث[بن حجر کندي] از تبع جهت حمله به ایران حقیقت داشته است.[و] هشام[کلبی، د. ۲۱۸ ق] با استناد به مدارک متذکر گردیده که تبع، ملک حمیر نیروهای خود را گرد آورد و به حیره عراق متعلق به متصرفات ساسانیان[حمله بر<sup>۶</sup>] و... این نکته در کبیه [سبئی] Ry510 آمده است»<sup>۷</sup> و نظریه‌های متقدانه نولد که<sup>۸</sup> را به دلیل در

۱ پیگولوسکایا (۱۳۷۲)، همان، ص ۱۷۱.

۲ دو تیره همنژاد معینی و سائی، به منظور اعمال نفوذ در سرتاسر جاده بخور-که عربستان جنوبی، حجاز، شام، عراق و مصر را به هم پیوند می‌داد- کوچ‌نشینانی از عرب‌های جنوب را برای نظارت بر پادشاهان و رؤسای شمال جزیره‌العرب مستقر می‌نمودند تا به عمل مختلف اقدامی نکنند که با مصالح حکمران سبائی یا معینی حاکم بر جنوب عربستان مغایرت داشته باشد. در زمان تباue مورد بحث این نوشتار، ظاهراً وظیفه مزبور بر عهده قبیله کنده و افرادی چون حارث بن عمرو بن حجر کندي نهاده شده است؛ جواد علی، همان، ج ۱، ص ۵۸۱؛ سالم، همان، ص ۱۲۱.

۳ آرتو امانوئل کریستین سن (۱۳۸۶)، ایران در زمان ساسانیان (تاریخ ایران ساسانی تا حمله عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان)، ترجمه رشید یاسمی، تهران: سمیر-دبیر، صص ۲۳۳-۲۳۲.

۴ پس از مرگ تنودوسیوس (Theodosius I) در سال ۳۹۵ م<sup>۹</sup>. فرزندانش رسماً امپراتوری روم را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم کردند؛ نک: چارلز الکساندر راینسن (۱۳۷۰)، تاریخ باستان از دوران پیش از تاریخ تا مرگ یوسی نیانوس، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، بخش ۶، فصل ۳۴، ص ۷۴۸.

۵ روزی بلاشر (۱۳۶۳)، تاریخ/دبیات عرب، ترجمه آذرناش آذرناش، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۶۱.

۶ نک: ابن هشام، همان، ص ۴۸۵.

۷ پیگولوسکایا (۱۳۷۲)، همان، صص ۱۷۲-۱۷۱.

۸ نولد که، همان، صص ۲۵۰-۲۵۱.

اختیار نداشتن کتبه ۵۱۰ Ry مردوه اعلام نموده<sup>۱</sup> و معتقد است: «سلطه حارث کنده بر سرزمین لخمان را نیز می‌توان با سالهای آشفته [جنگ‌های ایران و روم در] ۵۰۶-۵۰۲ م. مربوط دانست»،<sup>۲</sup> شاید بتوان چنین استنباط کرد که قباد، تحت فشارهای غرب و شرق، از یک سو حارث کنده را تا اندازه‌ای مورد پشتیبانی قرار داده تا از این طریق قدرت روز افزون لخمان (آلمندر رقیب کندهای) را که خواستار استقلال و عدم وابستگی بودند، تضعیف نماید.<sup>۳</sup> از سوی دیگر با قتل عام مزدکیان (در سال ۵۲۹ م.) و حمایت از تجدید سلطنت منذر لخمن<sup>۴</sup> - که در فنون جنگ مهارتی به کمال داشته و در جنگ ایران و روم نیز خدمات ارزشمندی به ایرانیان داده<sup>۵</sup> - به منظور غلبه بر حارث، غاصب امارت لخمان در حیره و خلعید اختیاراتی که به برخی ملوک تابعه و عرب‌های دست‌نشانده ایشان در منطقه حیره عراق داده بود، نه تنها به قلمروی تحت حاکمیت روم لشکر می‌کشد،<sup>۶</sup> با ایجاد رابطه‌ای مخفیانه با برخی از همین ملوک تابعه و کندهای رقیب لخمان، ابتدا حریف زورمندی دربرابر لخمن‌ها برای برهم زدن اتحاد داخلی و ضعیف‌تر کردن آنان به وجود آورد. سپس با پهنه‌برداری دومنظوره از نیروهای تبعان و متّحدان کنده‌شان به دو هدف دیگر خویش که یکی مانع شدن از نفوذ غسانیان مرزبان امپراطوری روم شرقی به داخل مرزهای ایران<sup>۷</sup> و آسودگی خاطر پس از برپایی استحکام بیشتر در مرزهای غربی، برای اتخاذ واکنشی جدید در مقابل تهاجم دوباره هون‌ها به مرزهای شرقی کشورش، دست یافته است. لیکن پس از مراجعته به منابع غیر عربی از جمله تاریخ جنگ‌های ایران و روم اثر پروکوپیوس<sup>۸</sup> و گزارش‌های یسوع استیلی،<sup>۹</sup> کشیش

۱ پیگولوسکایا، همان، ص ۱۷۲.

۲ همان، ص ۱۷۳.

۳ همان، ص ۱۷۴.

۴ منذر بن امرء القیس؛ نک: الإصفهانی (۱۸۶۶ م)، همان، ص ۹۴.

۵ کریستین سن (۱۳۸۶)، همان، ص ۲۸۲.

۶ پروکوپیوس، همان، ص ۳۷ بعد.

۷ هرچند که لخمان آل منذر نیز از قبل، همین وظیفه را بر عهده داشتند، اما شاید قباد در نظر داشت با ایجاد یک لایه نظامی دیگر که متشکل از نیروهای تابعه و قبایل متّحد ایشان چون کندهای، دیوار دفاعی خود در مقابل غسانیان آل جفنه مرزبان امپراطوری روم شرقی را نیز مستحکم‌تر گرداند.

8 Procopius of Caesarea (1938), *History of the Wars, the Persian War and (continued)*, Presented by very reverend H. f. Carr, C. S. B., the loeb classical library edited by T. E. Page, Litt.D., and W. H. D. Rouse, Litt.D., Toronto: the library the institute of mediaeval studies, Book I & II, t p.

۹ جاشووا، یشووا، یا یوشع ستون نشین (عمودی)=Joshua the Stylite؛ نک: پیگولوسکایا (۱۳۷۲)، ص ۵۰.

و قایع‌نگار اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم<sup>۱</sup>، باید اذعان کرد که این منابع در مورد پیشروی برخی از ملوک تابعه به ایران تا مرزهای چین در تبت مطلبی که مؤید این معنا باشد ارائه ننموده‌اند. بلکه به احتمال قوی این تهاجم‌ها به منظور غارت نواحی حیره و بخش‌هایی از محدوده فرات، سواد تا مدائی صورت گرفته و تا زمان خسرو انشیروان ادامه داشته است. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که نظر تاریخ‌نگاران مسلمان و اخباریان عرب درباره پیشروی‌های مذکور مورد تأیید همه محققان نیست.

### نتیجه گیری

براساس روایتی از طبری و دیگر منابع اسلامی تا قرن هفتم هجری درباره پیشروی نظامی برخی ملوک تابعه به ایران تا مرزهای چین و تبت و مقایسه تطبیقی آن با سایر منابع غیر اسلامی، معلوم گردید آن بخش از این روایتها که به پیشروی تابعه در مرزهای چین و تبت مربوط می‌شود با تردید بسیار مواجه است، اما بخش دیگری از همان روایات که با لشکرکشی تبعان به مناطق غربی ایران اشاره دارد، به حقایق تاریخی نزدیک است. از همین‌رو می‌توان گفت، اگر منابع مزبور، در نوشه‌های خود ذکری از لشکرکشی تبعان به ایران تا مرزهای چین و تبت به میان آورده‌اند، به معنای زیرپنهاندن حاکمیت ایران عصر قباد نبوده بلکه تنها به تسخیر حیره و تهاجمات پراکنده‌ای به محدوده فرات، سواد تا تیسفون مدائی در غرب قلمرو ساسانیان منحصر می‌شود.

به طور کلی مطالب مذکور در این نوشتار را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

۱. عبور نیروهای تابعه از ایران تا رسیدن به فراسی و مرزهای شمال شرقی کشور ایران، اگر حتی طبق نظرات طبری و دیگر منابع تا قرن هفتم هجری از راه زمینی یا دریایی انجام گرفته باشد، مستلزم صرف زمان و مسافت طولانی بوده است. این‌که چگونه نیروهای عرب، این مسیر را تا سمرقند بدون هیچ مقاومتی طی کردند نیز در هیچ یک از منابع مرتبط با دوران قباد، حتی در منابع عربی به آن اشاره نشده است.
۲. علی‌رغم گزارش‌های متعدد درخصوص قتل قباد اوّل به دست شمرّ ذوالجناح در ری باید اذعان کرد که در هیچ یک از منابع هم‌عصر و مرتبط با دوران حکمرانی قباد

<sup>۱</sup> Joshua the Stylite, (1882), *The Chronicle of Joshua the Stylite*, composed in Syriac A.D. 507, translation into English by W. Wright, LL.D., edited for the syndics of the university press, Printed by C. J. Clay, M. A. & Son, Cambridge: university press, t p.

و تاریخ ساسانیان، ذکری از این موضوع به میان نیامده است، بلکه مرگ قباد به علت بیماری در اثر کهولت سن ثبت شده است.

۳. در روایات مرتبط با سال‌های آغازین حکمرانی انشیروان نیز نشانی از نفوذ تابعه به مرزهای تبت و چین به چشم نمی‌خورد. از این‌رو است که ابن اثیر نیز این روایت طبری را مردود شمرده و آن را غشی بزرگ قلمداد می‌کند.

۴. این که منابع تا دوران ابن اثیر (وفات ۳۰۶ق)، درخصوص مرگ قباد سکوت کرده‌اند یا تنها روایت طبری را تکرار نموده‌اند نیز به سنت تاریخ‌نگاری مبتنی بر نقل مکرر روایات مربوط می‌شود و دلیلی بر صحّت این روایت نخواهد بود.

## منابع و مأخذ

- قرآن مجید.
- ابن الأثير، أبوالحسن عز الدين على (۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م)، *الكامل في التاريخ*، بيروت: دارصادر - داربيروت.
- ابن البلخي (۱۳۲۹ق/۱۹۲۱م)، *فارس‌نامه*، به اهتمام و تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، کمبریج: دارالفنون.
- ابن حبیب، ابو جعفر محمد (۱۳۶۱ق/۱۹۴۲م)، *المُحَبَّر*، وقد اعتنت بتصحیح هذا الكتاب الدكتورة الانسة ایلزه لیختن شتیتر /حدای العالیمات بأمریکا، حیدر آباد دکن: جمعیة دائرة المعارف العثمانیة.
- ابن حزم اندلسی (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م)، *ابو محمد على*، جمهورة أنساب العرب، بيروت: دار الكتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م)، *العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی أيام العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى السلطان الأکبر*، تاریخ ابن خلدون، تحقیق خلیل شحادة، بيروت: دار الفکر، طبعة الثانية.
- ——— (۱۴۲۵ق/۲۰۰۴م)، مقدمه ابن خلدون، بتحقيق عبدالله محمد الدرویش، دمشق: دار يعرب.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م)، *لسان العرب*، بيروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، دارصادر.
- ابن هشام، ابو محمد عبد‌الملک (۱۹۷۹م)، *كتاب التیجان فی ملوك حمير*، صنعا: مرکز الدراسات والأبحاث الیمنیة.
- أبو دلف، مسعود بن المهلل الخزرجی (۱۹۶۰)، *الرسالة الثانية لأبي دلف مسعود بن المهلل الخزرجی*، عنی بنشرها و ترجمتها و تعلیقها بطرس بولغاکوف و أنس خادوف، مسکو: دار النشر للأداب الشرقية.
- أبو دلف، مسعود بن مهلل خزرجی ینبوعی (۱۳۴۲)، *سفرنامه ابو دلف در ایران*، با تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، تهران: فرهنگ ایران زمین.

- أبوالقداد، عمادالدین اسماعیل (١٣٤٩)، *تقویم البلدان*، ترجمة عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- الأصمی، عبدالملک بن قریب (١٣٧٩ق / ١٩٥٩م)، *تاریخ العرب قبل الإسلام*، عن نسخة كتبت عام ٢٤٣ق، بتحقيق شیخ محمد حسین آل پیس، بغداد: منشورات المکتبة العلمیة و مطبعة المعارف.
- الإصفهانی، حمزة بن الحسن (١٨٦٦م)، *تاریخ ملوك الأرض*، به اهتمام کیبر الدین احمد، کلکته: مظہر العجایب.
- -----، ابوالفرج علی (١٤١٢ق / ١٩٩٢م)، *الأغانی*، به کوشش سمیر جابر، بیروت: دار الكتب العلمیة.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد [بی تا]، *المسالک والممالک*، بتحقيق ابوزید احمد بن سهل، بیروت: دار صادر.
- امینی نجفی، عبدالحسین احمد (١٤٣٠ق)، *موسوعة العدیر فی الكتاب والسنّة والأدب*، قم: مؤسسه دائرة المعارف الفقه الإسلامی.
- بارتولد، و. [بی تا]، «التبت»، *دائرة المعارف الإسلامية* (أصدر بالألمانية والإنجليزية والفرنسية واعتمد في الترجمة العربية على الأصوات الانجليزى والفرنسى)، مترجمان مقالات به عربى: احمد شتاوى، ابراهيم زكي خورشيد، عبدالحميد يونس و جلال حافظ، تهران: انتشارات جهان (بودر جمهري).
- برو، توفیق (١٤٢٨ق / ٢٠٠٧م)، *تاریخ العرب القديم*، لبنان: دار الفكر المعاصر و سوریه: دار الفكر.
- بلاشر، رژی (١٣٦٣)، *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمة آذرتاش آذرنوش، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بلعیم، ابوعلی محمد (١٣٧٨)، *تاریخ نامه طبری*، تحقيق محمد روشن، تهران: سروش.
- بیرین، راکلین (١٩٦٣)، *اكتشاف جزیرة العرب*، نقله الى العربية قدری قلعجي، بیروت: دار الكاتب العربي.
- پروکوپیوس (١٣٣٨)، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله سابق) (١٣٠٨)، *ایران قدیم یا تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان*، طهران: مطبعة مجلس.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتورونا (١٣٦٧)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمة عنایت الله رضاء، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ----- (١٣٧٢)، *عرب حاود مرزهای روم شرقی و ایران در قرون های چهارم-ششم میلادی*، ترجمة عنایت الله رضاء، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- جواد علی (١٣٨٠)، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام*، قم: انتشارات الشریف الرضی.
- حاج منوچهري، فرامرز (١٣٨٥)، «ثیغ»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیرنظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- حضرتی، حسن (١٣٨٢)، *دانش تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی*، قم: بوستان کتاب.
- الحموی، یاقوت (١٩٩٥م)، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.
- الحمیری، نشوان بن سعید (١٤٢٠ق / ١٩٩٩م)، *شمس العلوم و دوا کلام العرب من الکلوم*، تحقيق أ.د.حسین بن عبدالله العمری، أ.مطہر بن علی الإریانی و أ.د.یوسف محمد عبد الله، بیروت: دار الفكر المعاصر و دمشق:

دارالفکر.

- ——— (۱۴۳۰ق/۲۰۰۹م)، ملوك حمير و أقاليل السيم، قصيدة نشوان بن سعيد الحميري (المتوفى سنة ۷۵۵ق) و شرحها المسمى خلاصة السيرة الجامعة لعجائب أخبار الملوك التابعة، تحقيق على بن اسماعيل المؤيد و اسماعيل بن احمد الجرافي، صنعا: مكتبة الإرشاد.
- خراغی، دعل (۱۹۶۲م)، دیوان، تحقيق محمدیوسف نجم، بیروت: دار الثقافة.
- الدینوری، احمدبن داود (۱۳۷۳م)، الأخبار الطوال، تحقيق محمد عبد المنعم عامرو جمال الدين شیال، قم: الشریف الرضی.
- الدینوری، ابن قتبه ابو محمد عبدالله (۱۹۹۲م)، المعارف، به اهتمام ثروت عکاشة، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- راینسن، چارلز الکساندر (۱۳۷۰م)، تاریخ باستان از دوران پیش از تاریخ تا مرگ یوسی نیانوس، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، تهران: شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- رضا، عنایت الله (۱۳۸۵م)، «تبّت»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- زیدان، جرجی [بی تا]، العرب قبل الإسلام، قاهره: دارالهلال.
- الزركلی، خیرالدین (۱۹۸۹م)، الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب والمستعربين والمستشرقين، بیروت: دارالعلم للملايين.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶م)، کارنامه اسلام، تهران: امیرکبیر.
- سالم، عبدالعزیز [بی تا]، تاریخ العرب فی عصرالجاهلیة، بیروت: دارالنهضة العربية.
- سجادی، سیدصادق و عالمزاده، هادی (۱۳۸۶م)، تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران: سمت.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۹م)، تاریخ ساسانیان ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۷م/۱۹۶۷م)، تاریخ الأمم والمملوک، بتحقيق محمد أبوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.
- عودی، ستار (۱۳۸۰م)، «تُبّع»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدادعادل، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- فلقشنلی، أبوالعباس أحمد [بی تا]، نهاية الأرب فی معرفة أنساب العرب، بیروت: دارالكتب العلمية.
- کریستین سن، آرتور امانوئل (۱۳۸۶م)، ایران در زمان ساسانیان [تاریخ ایران ساسانی تا حمله عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان]، ترجمه رشید یاسمی، تهران: سمیر دییر.
- کلیی، هشام بن محمد (۱۴۲۵ق/۲۰۰۴م)، نسب معد والیمن الكبير، تحقيق دکتر ناجی حسن، بیروت: عالم الكتب للطباعة والنشر والتوزيع.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳م)، تاریخ گردیزی، تحقيق عبدالحی حسیبی، تهران:

## دنیای کتاب.

- المسعودی، ابوالحسن علی(۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م)، مروج الذهب و معادن الجوهر، بیروت: دار المعرفة.
- -----(۱۸۹۳م)، التنبیه والاشراف، لیند: بریل.
- مسکویه‌الرازی، ابوعلی(۱۳۷۹)، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، الطبعه الثانية.
- المقدسی، مظہرین طاهر [بیتاً]، البدء والتاریخ، [بیجا]: بورسعید، مکتبه الثقافة الدينية.
- منتظر القائم، اصغر (۱۳۸۰)، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهله‌بیت(علیهم السلام)، قم: بوستان کتاب.
- مهران، محمدبیومی (۱۳۸۳)، بررسی تاریخی قصص قرآن، ترجمه سید محمد راستگو، تهران: علمی و فرهنگی.
- ناجی، محمدرضا (۱۳۸۹)، «حمری»، دانشنامه جهاز اسلام، زیرنظر غلامعلی حدّادعلی، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- نولدک، تئودور (۱۳۵۸)، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- الهمذانی (ابن‌النقیب)، احمد بن محمد (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م)، مختصر کتاب البلازان، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- Akasoy, Anna et al. (2011) *Islam and Tibet-Interactions along the Musk Routes*, England and USA: Ashgate Publishing Limited and Company.
- Bartold, W. And C.E.Bosworth (2000), “TUBBAT”, *the Encyclopaedia of Islam*. Leiden: Brill.
- Hommel, F. (1926), Grunvis *der Geographie und Geschichte des Alten, Orient*: München
- Joshua the Stylite, (1882), *The Chronicle of Joshua the Stylite*, composed in Syriac A.D. 507, translation into English by W. Wright, LL.D., edited for the syndics of the university press, Printed by C. J. Clay, M. A. & Son, Cambridge: university press.
- Procopius of Caesarea (1938), *History of the Wars, the Persian War and (continued)*, Presented by very reverend H. f. Carr, C. S. B., the loeb classical library edited by T. E. Page, Litt.D., and W. H. D. Rouse, Litt.D., Toronto: the library the institute of mediaeval studies, Book I & II.

## گفتمان فکری - سیاسی طریقت نقشبندیه در عصر تیموریان (۷۷۱-۹۱۳ق.)

همان محمدی شرف آباد<sup>۱</sup>

شکوه السادات اعرابی هاشمی<sup>۲</sup>

سهیلا ترابی فارسانی<sup>۳</sup>

**چکیده:** عصر تیموریان (۷۷۱-۹۱۳ق.) دوره ظهور، اوج گیری و فعالیت هرچه بیشتر فرقه‌های صوفیانه در جامعه بود. از این رو مردم در این عصر در قیاس با اعصار پیشین هرچه بیشتر به این فرقه‌ها علاقه نشان دادند. در این میان میزان محبوبیت و شهرت سلسله‌های طریقتی صوفیه در جامعه عصر تیموری به هیچ وجه یکسان نبود. یکی از این طریقت‌ها که توانست جایگاه بسیار قابل توجهی چه در میان مردم و چه در میان طبقات بالای جامعه عصر تیموری به دست آورد، سلسله نقشبندیه بود. طریقتی که به وفور می‌توان نامش، فعالیت‌هایش، محبوبیت رهبرانش، جمیع مریدانش و پیوستگی و همیستگی اش با حکومت تیموریان را در منابع این دوره یافت. مسئله اصلی مقاله حاضر این است که اولاً چرا سلسله نقشبندیه توانسته بود در میان جامعه عصر تیموری جایگاه قابل توجهی کسب نماید؟ و ثانیاً چرا حکومت تیموریان را بطریقی محبکی با این سلسله صوفیانه ایجاد کرد؟ یافته‌های این تحقیق که به شیوه توصیفی-تحلیلی و با روش تاریخی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای انجام گرفته، یانگر آن است که خط‌مشی طریقت نقشبندیه در نزدیکی به شریعت اهل سنت و دوری از بسیاری از تعالیم صوفیانه زاویدار با شریعت در ابتدا توانست در میان آحاد مردم هوادارانی به دست آورد. ثانیاً حکومت تیموری با فهم درست جایگاه این سلسله صوفیانه در میان مردم تحت حاکمیتش سعی داشت با نزدیکی به این سلسله از مشروعيت بخشی ایشان استفاده نماید.

**واژه‌های کلیدی:** تیموریان، تصوف، نقشبندیه، تسنن، تشیع

۱ دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران  
[h\\_mohammadi86@yahoo.com](mailto:h_mohammadi86@yahoo.com)

۲ استادیار، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده مسئول)  
[shokouharabi@gmail.com](mailto:shokouharabi@gmail.com)

۳ دانشیار، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران  
[tfarsani@yahoo.com](mailto:tfarsani@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۱۴ تاریخ تأیید: ۹۸/۰۲/۰۸

## Political and intellectual discourse of Tariqat Naqshbandiyah during the Timurid era

Human Mohammadi Sharafabad<sup>1</sup>  
 Shokouh All Sadat Arabi Hashemi<sup>2</sup>  
 Soheila Torabi Farsani<sup>3</sup>

**Abstract:** The Timurid era was the rise, rise, and activity of the most Sufi sects in society. Hence, in this era, people became more and more interested in these sects and separated from official religion in comparison with previous ages. Meanwhile, the popularity and popularity of the Sufi dynastic dynasties in Timurid society was by no means the same. One of these traditions, which gained a very significant position both among the people and among the upper classes of the Timurid community, was the Nazarene dynasty. It is an abundance of names, activities, popularity of its leaders, its followers, and solidarity With the rule of Timurid in the resources of this period.

**Keywords:** Timurid, Nazarbendi, Sunni religion, Shiism, Legitimacy

1 PhD student, Department of History, Najaf Abad Branch, Islamic Azad University, Najaf Abad, Iran h\_mohammadi86@yahoo.com

2 Assistant Professor of History Department, Najaf Abad Branch, Islamic Azad University, Najaf Abad, Iran (Author Responsible) shokouharabi@gmail.com

3 Associate Professor of History Department, Najaf Abad Branch, Islamic Azad University, Najaf Abad, Iran tfarsani@yahoo.com

## مقدمه

مقطع زمانی مقارن ظهور تیمور(۷۷۱ق.) و عصر تیموریان، دوره اوج رشد طریقت‌های صوفیانه در سراسر سرزمین‌های آن روز جهان اسلام است. بخشی از مهم‌ترین این طریقت‌ها که عمدتاً به نام رهبرانشان معروف شده‌اند عبارت‌اند از: همدانیه، ختلانیه، نوربخشیه، نعمت‌اللهیه، نقشبندیه، صفویه، حروفیه و مشعشعیه. در این دوران تعداد قابل توجهی از مردم و حتی کارگزاران حکومتی، به یکی از این فرقه‌های صوفیانه علاقه نشان می‌دادند. بنابراین، صوفیان و طرفدارانشان قشر قابل توجهی از جامعه تیموری را تشکیل می‌دادند. از این‌رو حکومت تیموریان و جامعه آن عصر با هجوم طیف گسترده‌ای از نحله‌های صوفی که اکثریت ایشان به نوعی شیعه گرا بودند، روپرتو شدند. بدیهی است امیران تیموری به منظور کسب مشروعیت از این منع عظیم کوشیدند به آرا و جهت‌گیری‌های این فرقه‌ها نزدیک شوند. گرایش به تصوف و دین‌ورزی متفاوت از مذاهب رسمی در اسلام پس از حمله مغول مردم را از فکر آنچه از دست داده بودند رها می‌کرد و تصوف در این دوره در تمام شئون زندگی مردم وارد شد. میزان نفوذ شیوخ صوفیه در جامعه ایران به حدی بود که منابع آنها را «پادشاهان بی تاج و تخت» می‌نامیدند که بر قلوب اکثریت مردم حکومت می‌کردند. نذور و صدقات اهدایی به شیوخ و املاک موقوفه خانقه‌ها در این دوره بسیار زیاد بود. این توجه و علاقه و نزدیک شدن به شیوخ صوفیه توسط حکومتیان در دوران تیموریان نیز ادامه یافت. رویکرد و عملکرد تیمور گورکانی به عنوان بنیانگذار حکومت تیموریان نیز به روشنی از علاقه او به نزدیکی به شیوخ صوفیه حکایت دارد.

این میزان توجه و اقبال مردم به فرقه‌های صوفیه و نفوذ و اقدام رو به تزايد مشایخ و اقطاب صوفیه، باعث شکل‌گیری دو تفکر اصلی و کاملاً متفاوت در میان اهل تصوف گردید. گروهی از صوفیان به دنبال برخی تحولات دهه‌های گذشته به تشیع نزدیک شدند و اولین فرقه‌های شیعی- صوفی مهم را سامان دادند. این فرقه‌ها با استفاده از فقه سیاسی شیعه و با بهره‌گیری از قدرت بالقوه اندیشه مهدویت، عملأً انزوای خانقه را رها کرده و وارد نبرد قدرت شدند. حروفیان، مشعشعیان و نوربخشیه از این جمله‌اند. با این حال و در شرایطی که به دنبال زوال خلافت عباسی، گرایش به تشیع رو به فزونی گذاشته و حتی برخی از صوفیان را به رغم گذشتئه نه چندان صمیمانه با شیعیان، به آنها نزدیک می‌ساخت؛ فرقه‌ای در حال

شكل‌گیری بود که با تکیه بر مذهب سنت و جماعت، با شیوه‌ای متفاوت در پی احیای مذهب رو به رکود اهل سنت بود. این فرقه که به سبب لقب مؤسسش به نقشبندیه معروف گردید، اگرچه صوفیان را از انزوای خانقاہ به پیرون فرا می‌خواند؛ اما در پی تقابل با حاکمیت سیاسی نبود. نقشبندیه با تأکید بر فقه سیاسی اهل سنت و فادری خود را به سلطان حاکم اعلام می‌داشت و بر این باور بود که برای کاستن از رنج مردم باید با حکومت‌ها همکاری فعال داشت. دیگر بعدت بسیار مهم نقشبندیه اعتقاد آنها به حضور فعال در تجارت و اقتصاد بود. رویدادی که در میان صوفیان بسیار بدیع و بی‌سابقه بود. با توجه به این باورها و با لحاظ محیط رشد و بالندگی طریقت نقشبندیه، این نحله توانست هم از طیف گسترده هواداران و پیروان و معتقدان مردمی بهرمند شود و هم در میان حکومت تیموریان به عنوان شخص‌ترین طریقت صوفیانه شناخته گردد.

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد بررسی ویژگی‌های این فرقه بدیع و علل گسترش و فراگیری آن در شرایطی که اوضاع اجتماعی به نفع نهضت‌های صوفی-شیعی پیش گفته در حال دگرگونی بود از مباحث مهم این دوره تاریخی باشد. همچنین چرایی و چگونگی نزدیکی این فرقه با حکومت تیموری از دیگر نکات قابل تأمل و درخور بررسی خواهد بود که در این پژوهش به آنها پرداخته خواهد شد.

### پیشینهٔ پژوهش

اساساً مباحث مربوط به دوره تیموریان (۷۷۱-۱۳۹۱ق.)، به اندازه اهمیتش مورد توجه و تأمل پژوهشگران فارسی‌زبان قرار نگرفته است. این بی‌توجهی عمومی در باب مطالع مرتبط با فرقه نقشبندیه به شکل مضاعفی قابل رویت است. تا آنجا که نگارندها اطلاع دارند در تحقیقات موجود و به رغم کمیود پژوهشی جامع و کامل در خصوص فرقه نقشبندیه، برخی از جنبه‌های اهمیت این نحله صوفی مورد توجه قرار نگرفته است. عارف نوشاهی<sup>۱</sup> در مقاله‌ای تحت عنوان «احرار» در جلد ششم مجموعه دایرة المعارف بزرگ اسلامی به معرفی شیخ احرار همت گماشته است. مهدی فراهانی منفرد<sup>۲</sup> نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «پژوهشی در دیدگاه‌ها و

۱ عارف نوشاهی (۱۳۹۳)، «احرار»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۶، تهران: انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی ص ۲۷.

۲ مهدی فراهانی منفرد (۱۳۷۷)، «پژوهشی در دیدگاه‌ها و تکاپوهای سیاسی خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا(س)، س ۸، ش ۲۶-۲۷، ص ۵۵-۷۸.

تکاپوهای سیاسی خواجه ناصرالدین عیدالله احرار<sup>۱</sup> که خلاصه‌ای از فصول رساله دکترای ایشان است به تشریح حیات سیاسی شیخ احرار به عنوان یکی از تأثیرگذارترین و بزرگ‌ترین مشایخ نقشبنديه پرداخته است. همچنین فریدون الهیاری، مرتضی نورایی و علی رسولی<sup>۲</sup> در مقاله‌ای تحت عنوان «طریقت و تجارت؛ کارکردهای تجاری نقشبنديه در دوره تیموری» به بررسی جنبه مهمی از حیات نقشبنديه و فعالیت‌های بدعت آمیز اقتصادی آنها پرداخته‌اند. علاوه بر موارد یاد شده، عبدالرحیم قاضی<sup>۳</sup> در مقاله «نورالدین جامی و طریقت نقشبنديه» به تشریح رابطه این صوفی و شاعر بزرگ قرن نهم پرداخته و به برخی از جنبه‌های عرفانی، سیاسی طریقت مذکور اشاراتی داشته است. از آنجا که نقشبنديه در دیگر ملل دنیا نیز رخنه یافه و پیروانی داشته است، شهریار سلیمانی و محمدجواد شمس<sup>۴</sup> در پژوهشی تحت عنوان «نقشبنديه در بوسنی و هرزگوین» به بررسی ریشه‌های نفوذ این طریقت در عثمانی و سپس شبه‌جزیره بالکان و شرق اروپا پرداخته‌اند. میزان اهمیت نفوذ نقشبنديه در جمهوری‌های استقلال یافته شوروی سابق و همچنین عثمانی و شرق اروپا به گونه‌ای است که همایش‌ها و پژوهش‌های متعددی در این ممالک در باب جنبه‌های مختلف حیات نقشبنديه صورت گرفته است. علی‌اکبر ثبوت<sup>۵</sup> نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «بها، الدین نقشبند» در مجموعه دانشنامه جهان اسلام به معرفی بنیانگذار طریقت نقشبنديه پرداخته است. حبیب زمانی محجوب<sup>۶</sup> در مقاله‌ای تحت عنوان «تصوف در آسیای مرکزی» به معرفی مقالات و پژوهش‌های مستشرقان و نویسنده‌گان غیرایرانی که غالباً ترجمه نگردیده‌اند، پرداخته است. علی آرامجو<sup>۷</sup> در پژوهشی تحت عنوان «بررسی روند مطالعات نقشبنديه در غرب و روسیه» به واکاوی دیدگاه‌های مستشرقین متقدم در خصوص نقشبنديه و حضور و نفوذ آن در روسیه و اروپا پرداخته و به مقایسه دیدگاه آنها با محققان متاخر غربی، روسی و آسیای میانه پرداخته است.

۱ فریدون الهیاری، مرتضی نورایی و علی رسولی (۱۳۸۸)، «طریقت و تجارت؛ کارکردهای تجاری نقشبنديه در دوره تیموری»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران (دانشگاه الزهرا) (س. ۱۹، ش. ۴، ص. ۴۰-۲).

۲ عبدالرحیم قاضی (۱۳۸۸)، «نورالدین جامی و طریقت نقشبنديه»، تاریخ پژوهی، (س. ۱۱، ش. ۴۰، ص. ۳۸-۲۷).

۳ شهریار سلیمانی و محمدجواد شمس (۱۳۹۳)، «نقشبنديه در بوسنی و هرزگوین»، فصلنامه تاریخ تمدن اسلامی، (س. ۱۰، ش. ۲۰، ص. ۱۶۱-۱۳۹).

۴ علی‌اکبر ثبوت (۱۳۹۳)، «بها، الدین نقشبند»، دانشنامه جهان اسلام، (ج. ۴، ص. ۲۶۸).

۵ حبیب زمانی محجوب (۱۳۹۴)، «تصوف در آسیای مرکزی»، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، (ش. ۱۵، ص. ۱۹-۳۸).

۶ علی آرامجو (۱۳۹۵)، «بررسی روند مطالعات نقشبنديه در غرب و روسیه»، پژوهشنامه تاریخ، (س. ۱۱، ش. ۴۲، ص. ۱-۱۶).

## تصوف و صوفیگری در آستانه ظهور نقشبندیه

چنانکه اشاره شد تصوف در روزگار پس از حمله مغول به تشیع نزدیک گردید. این رویداد بدیع در دوران حاکمیت تیموریان به اوج خود رسید.<sup>۱</sup> از طریقت‌های صوفیانه دوره تیموری یعنی همدانیه، ختلانیه، نوربخشیه، نعمت‌اللهیه، نقشبندیه، صفویه، حروفیه و مشعشعیه، سه مورد اول به شدت از یکدیگر متأثر بودند. به این ترتیب که سبد علی همدانی، استاد خواجه اسحاق ختلانی و او نیز استاد محمد نوربخش بوده است؛ از این‌رو، هر سه طریقت، بنیانگذار علوی داشتند.<sup>۲</sup> شیعی‌گری در این سه طریقت، در معرفی محمد نوربخش از خود انعکاس روشی یافته است؛ چرا که او رسماً اعلام می‌کند نسبش قریشی، هاشمی، علوی، فاطمی، حسینی و کاظمی است و در علوم شریفه جعفری، پیرو آدم‌الاویا، حضرت علی مرتضی است.<sup>۳</sup> همچنین نعمت‌الله که پس از نوربخش قرار دارد، اگرچه خود را حنفی معرفی کرده است، به شدت اهل‌بیت را دوست می‌داشت و به قول خودش: «اگر هستی محب آل علی / مؤمن کاملی و بی‌بدلی».<sup>۴</sup> وی همچنین امویان، یعنی دشمنان خاندان علی را دشمن می‌داشت و حتی به روایتی، به امامت علی و اولاد او معتقد بود.<sup>۵</sup>

در حروفیه نیز شیعی‌گری نمود فراوانی دارد. فضل‌الله بر باطن تأکید داشت. او «حی علی خیر العمل»، آشکارترین وجه ممیزه شناسایی شیعه را جزء اذان می‌دانست و به مهدویت و عصمت چهارده معصوم اعتقاد داشت.<sup>۶</sup> سیدمهدي فلاح، بنیانگذار مشعشعیان نیز علوی بود و شجره او به امام موسی کاظم (هفتمنی امام شیعیان) می‌رسد.<sup>۷</sup> او در چهارچوب باورهای شیعه، در موضوعات مورد اختلاف میان تشیع و تسنن، با تعصب از موضع شیعیان دفاع می‌کرد. از نگاه محمدعلی رنجبر، جانشینی حضرت پیامبر(ص)، حق حضرت علی(ع) بود و اهل تسنن به علت نپذیرفتن اصل امامت وارد بهشت نمی‌شوند. از دیدگاه او، معاویه شخص

۱ محمدرضا یوسفی و احمد رضا رضایی جمکرانی (۱۳۸۷)، «تصوف تشیع‌گرای قرن نهم»، *فصلنامه مطالعات عرفانی*، ش ۶، ص ۱۷۰.

۲ کامل مصطفی الشیبی (۱۳۷۴)، *تشیع و تصوف*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر، ص ۳۱۲.

۳ همان، ص ۳۱۸.

۴ شاه نعمت‌الله ولی (۱۳۹۴)، *دیوان شاه نعمت‌الله ولی*، مقدمه: سعید نفیسی، تهران: نگاه، ص ۲۵۶.

۵ الشیبی، همان، ص ۳۱۲.

۶ همان، ص ۲۲۴.

۷ قاضی نورالله شوشتري (۱۳۷۶)، *مجالس المومنین*، ج ۲، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه، ص ۳۹۵.

باطل و فاسدی بود که به ظاهر اسلام آورده، ولی ذاتاً شیطان بود.<sup>۱</sup> در کل ویژگی عمده طریقت‌های شیعی\_ صوفی را می‌توان در قرائت بدعت‌آمیز آنها در مقوله مهدویت و استفاده از فقه سیاسی شیعه برای تقابل با حکومت‌های مستقر و به دست گرفتن قدرت سیاسی دانست. شرایط خاص آن روزگار و نامیدی و رکودی که بر اجتماع سایه افکنده بود، امید و آرزوی ظهور منجی را زنده‌تر می‌کرد. آنچه رویکرد عمومی جامعه و نخبگانش را به موضوع منجی‌گرایی و مهدویت در این دوره زمانی تأیید می‌کند، فهرست طولانی مدعیان و گستره جغرافیایی وسیعی است که در آن این ادعاهای طرح گردیده است. در آستانه روزگار مورد بحث این پژوهش، یعنی در سده‌های هفتم و هشتم هجری مدعیان مهدویت از گوشه و کنار ایران و سرزمین‌های همجوار ظهور کردند. این فرآگیری به‌وضوح نشان‌دهنده قدرت تأثیرگذاری اندیشه «مهدویت» بر طبقات اجتماعی آن روزگار است. محمود تارابی (۳۶عق.) در بخارا<sup>۲</sup>، قاضی سیدشرف الدین ابراهیم (۴۶عق.) در فارس و خراسان<sup>۳</sup> همگی ادعای مهدویت داشتند. ابو صالح حلی (۴۳عق.) در حله و همزمان با وی احمد شامی در واسط عراق<sup>۴</sup> که هر دو با عنوان «نایب امام مهدی» (عج) و امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند.<sup>۵</sup> همچنین موسی کردستانی از شیعیان کردستان (۷۰۷ق.) با دعوی مهدویت قیام کرد.<sup>۶</sup>

این قبیل رویدادها و آمادگی ذهنی اجتماعی برای بسط دیدگاه منجی‌گرایی باعث گردید تا فرقه‌های صوفی- شیعی بر موج اقبال عمومی سوار شده، به طرح دیدگاه‌های خویش پرداخته و درنهایت مدعی مهدویت شوند. حروفیه، نوربخشیه و مشعشعیان به عنوان مهم‌ترین فرقه‌های صوفی- شیعی عملًا وارد تقابل با رژیم حاکم شدند. در چنین فضایی تصوف برخلاف گذشته تاریخی‌اش، دو مسیر کاملاً جدید را در پیش گرفته بود. اولاً به سرعت با تشیع امامیه ممزوج گردیده بود و ثانیاً کنج انزوای خانقه را به قصد در دست گرفتن قدرت سیاسی ترک کرده بود. گسترش تصوف شیعی و همچنین گرایش روزافزون جامعه به

<sup>۱</sup> محمدعلی رنجبر (۱۳۸۲)، مشعشعیان، تهران: آگاه، ص ۱۴۷.

<sup>۲</sup> عطا ملکبن محمدجوینی (۱۳۷۸)، تاریخ جهانگشا، تصحیح: علامه قزوینی، ج ۱، تهران: نقش قلم، صص ۸۵-۹۰.

<sup>۳</sup> غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر (۱۳۳۹)، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، ج ۴، تهران: کتاب فروشی خیام، ص ۶۲۰.

<sup>۴</sup> ابن فوطی (۱۳۵۱)، الحوادث الجامعة و التجارب النافعة فی المائة السابقة، به اهتمام محمدرضا الشیبی و مصطفی الججاد، بغداد: الفرات، صص ۴۴۰-۴۴۱، ۴۳۵.

<sup>۵</sup> ابوالقاسم قاشانی (۱۳۴۷)، تاریخ اوجایتو، به کوشش مهین همبی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۷۷-۷۶.

شیعه گری، اهل سنت را در رکود و انزوا قرار داده بود. در این شرایط و درحالی که به نظر می‌رسید تصوف شیعی، گوی سبقت را از سایر فرقه‌های صوفیانه ربوده است، طریقت نقشبندیه ظهر یافت.

### ویژگی‌ها و باورهای طریقت نقشبندیه

درحالی که فضای کلی جامعه ایرانی پس از هجوم مغولان و استیلای تیموریان، نشانه‌های فراوانی از روند رو به تزايد اقبال عمومی به فرقه‌های صوفی-شیعی داشت، طریقت نقشبندیه با پاییندی و اصرار بر تفکرات اهل سنت و جماعت متولد گردید. البته این طریقت صوفی برای آنکه محل توجه نخبگان مذهبی و عامه مردم قرار گیرد باید خود را با شرایط جدید وفق داده و به رغم ایستادگی بر باورهای گذشته، طرحی جدید و رو به آینده دراندازد. به همین سبب مؤسسان طریقت نقشبندیه هم با ارائه آموزه‌هایی جدید و بی‌سابقه شکل جدیدی از تصوف را ارائه کردند. آنها برخلاف فرقه‌های شیعی-صوفی و مشی اعتراضی آنها در تقابل با رژیم حاکم، راه دیگری در پیش گرفتند. مشایخ نقشبندیه خروج از انزوای خانقه را توصیه می‌کردند، اما در بی تقابل با حاکمیت موجود نبودند. آنها دو بدعت جدید و بی‌سابقه را پایه گذاری کردند؛ اولًاً حاضر شدن با شرکت در فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و قبول برخی مناسب دولتی به تعامل فعال با حکومت پیردازند و بهزعم خویش از این راه در پی اصلاح امور جامعه برآیند. ثانیاً برخلاف شیوه دنیاگریز صوفیه سلف، مشایخ نقشبندیه بر حضور فعال در عرصه تجارت و اقتصاد تأکید و مریدان خویش را به این امر تحریک و تشویق می‌کردند.<sup>۱</sup> این دو وجه اصلی باعث اقبال عمومی اهل سنت به نقشبندیه شد. از یک طرف سیاسیون و امرای تیموری این طریقت را برای تعامل مناسب یافتند و از سوی دیگر پیشه‌وران، بازاریان، کشاورزان و سایر صاحبان حرفه‌های متفاوت به آنها متمایل گردیدند.

آنچه در نهایت در اواخر قرن هشتم به ظهور فرقه نقشبندیه توسط بها، الدین محمدنقشبند بخاری (وفات ۷۹۱ق.) منجر گردید ریشه در تعالیم بی‌سابقه عبدالخالق غجدوانی (وفات ۷۵۷ق.) داشت. این شیخ صوفی در میانه قرن ششم هجری اصول هشت گانه‌ای را طرح کرد که بعدها به پایه‌های اصلی نظریه پردازی محمد نقشبند در تأسیس طریقت جدید تبدیل گردید. در واقع دو اصل «ذکر خفى» و «خلوت در انجمن» نقش بسیار مهمی در شکل گیری

---

۱ الهیاری و همکاران، همان، ص ۱۲.

طرح تازه‌ای از تصوف و ورود فعالانه آن به اجتماع بر عهده داشت.<sup>۱</sup> غجدوانی با طرح «ذکر خفی» آن را جایگزین «ذکر جلی» قرارداد که سالیان دراز مبنای زاویه‌نشینی و عزلت‌گزینی صوفیان قرار گرفته و وجه غالب آموزه‌های صوفیان خانقه نشین بر آن استوار بود.<sup>۲</sup> توضیح آنکه ذکر جلی و آشکار احتیاج به رعایت آداب، شرایط زمانی و مکانی و مهم‌تر از همه گوشه‌نشینی و عزلت داشته و اساساً در تعارض با آمیزش با اجتماع قرار می‌گرفت. «ذکر خفی» کوششی برای انتقال ذکر از زبان به دل بود. اگر این اصل پذیرفته می‌شد بسیاری از اسباب گوشه‌نشینی و انزواطلبی از بین رفته و فرصت برای حضور فعالانه صوفیان در اجتماع فراهم می‌گردید.

غجدوانی در کتاب «ذکر خفی»، اصل مکمل دیگری را نیز طرح کرد که با فراغ بال بیشتری به صوفیان اجازه می‌داد زاویه‌نشینی را رها کنند. اصل «خلوت در انجمن» در واقع بر این امر دلالت داشت که می‌توان ظاهراً در میان خلق و با مردم آمیزش داشت و در عین حال خلوت خود با خداوند را از دست نداد. «اشتغال و استغراق در ذکر به مرتبه‌ای که شخص اگر در بازار درآید هیچ سخن و آواز نشنود به سبب استیلای ذکر بر حقیقت دل». <sup>۳</sup> همچنین بر اساس این اصل، صوفیان امکان می‌یافتدند که «به باطن با حق و به ظاهر با خلق بودن، از خود رستن و در میان مردم بودن» را تجربه نمایند.<sup>۴</sup> اصول نوبنی که غجدوانی مطرح می‌کرد توسط محمد نقشبندیه در قرن هشتم هجری تبدیل به اساس و پایه تفکر طریقت نوظهوری گردید که معیشت و معنویت را با هم طلب می‌کرد و هردوی آنها را در با مردم و مانند مردم بودن جستجو می‌نمود. در حقیقت طریقة نقشبندیه از یک طرف اصول عزلت‌گزینی را که مانع بسیاری به ویژه اهل بازار و تجارت برای گرایش به تصوف بود از میان می‌برد و از سوی دیگر با نفی ظاهرسازی‌ها، ریاکاری‌ها و خود برتر بینی‌های رایج برخی فرقه‌های صوفی و بی‌توجهی به کرامات ساختگی و ادعاهای گزاف، تصوف را بیش از گذشته به عامه مردم

<sup>۱</sup> رضی‌الدین عبدالغفور لاری (۱۳۴۳)، تکلمه، تصحیح بشیر هروی، کابل: انجمن جامی، ص.<sup>۲</sup>

<sup>۲</sup> علی بن حسین واعظ کاشفی (۱۳۵۶)، رشحات عین الحیات، مقدمه و تصحیح و حواشی و تعلیقات: علی اصغر معینیان، ۱، تهران: نوریانی، ص.<sup>۳</sup>؛ میرعبدالعادل نیشاپوری (۱۳۸۰)، احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، تصحیح عارف نوشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص.<sup>۴</sup>

<sup>۳</sup> خواجه عبیدالله احرار (۱۳۸۰)، ملفوظات: در مجموعه احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، تصحیح عارف نوشاهی، تهران: نشر دانشگاهی، ص.<sup>۵</sup>؛ کاشفی، همان، ج<sup>۱</sup>، ص.<sup>۶</sup>

<sup>۴</sup> احرار، ملفوظات، ص.<sup>۷</sup>

نزدیک ساخت.<sup>۱</sup> در واقع در طریقتی که توسط بہاءالدین محمد تبلیغ می‌شد، تصوفی مردمی و اجتماعی و بدون التزام به مراسم مفصل و آداب انزواط‌البانه و خاص بود که عامله مردم و بهویژه اهل بازار و حرف را به سلوک معنوی در حین کار و معاش عادی روزمره فرا می‌خواند. به عبارت دیگر چنانکه عبدالرحمن جامی شاعر و عارف معروف نقشیندی قرن نهم تأکید می‌کند اهمیت این طریقت در آن بود که «در همه‌جا، با همه‌کس و در همه حال قابل اجرا و انجام» بود.<sup>۲</sup> علاوه بر این ویژگی‌های منحصر به فرد و نوظهور صوفیانه، طریقت نقشیندیه چنانکه اشاره گردید بر پایبندی بر شریعت تأکید خاص داشت. در واقع شکل‌گیری طریقت نقشیندیه را می‌توان خیش اهل سنت ایران در برابر موج صوفی‌گری ممزوج شده با تعالیم و علائق تشیع قلمداد کرد.

به این ترتیب گفتمانی که بر طریقت نقشیندیه حاکم بود بازگشت به گفتمان‌های صوفی-سنی بود که در غوغای طریقت‌های اعتراضی، انقلابی شیعی-صوفی در حال رکود و فراموشی بود. خواجه عبدالخالق غجدوانی نظریه پرداز و الهام‌بخش نخستین نقشیندیه در این‌باره می‌گوید: «بر تو باد که بر سنت و جماعت ملازمت نمایی و بر طریقت سنت قدم زنی که هر چه نویرون آورده‌اند، آن مخالف سنت و جماعت است...»<sup>۳</sup> به همین سبب هم بنیانگذار این سلسله، طریقت خویش را از نوادر زمان خود دانسته، می‌نویسد: «طریقت ما از نوادر است، عروة‌الوثقی است چون در ذیل متابعت سنت مصطفا(ص) زده‌ایم و اقتدا به صحابة کرام او نموده‌ایم». تکرار این تمایز و تأکید بر بازگشت به اسلام سنت و جماعت از نقاط اصلی مورد توجه رهبران طریقت نقشیندیه بوده است. چنانکه عبدالرحمن جامی نیز در توصیف این طریقت می‌نویسد: «طريقة ايشان [نقشیندیان] اعتقد اهل سنت و جماعت است و اطاعت احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین (ص) و دوام عبودیت که عبارت است از دوام آگاهی به حق سبحانه بی مزاحمت شعور به وجود غیری». شیخ عبدالله دهلوی (وفات

۱ کاشفی، همان، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲ لاری، همان، ص ۱۶.

۳ صلاح بن مبارك بخاري (۲۰۱۰)، انیس الطالبین وعدة السالکین، استانبول: مکتبة الحقيقة، ص ۸۲.

۴ محمدين محمد پارسای بخارایی (۱۳۵۴)، رساله قدسیه، با مقدمه و تصحیح احمد طاهری عراقی، تهران: طهوری، ص ۱۵.

۵ نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی (۱۳۳۶)، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح و مقدمه: مهدی توحیدی‌پور، تهران: محمودی، ص ۸۷۳.

از ۱۲۴۰ق.). قرن‌ها بعد از تأسیس این طریقت در تبیین مرامنامه آن می‌نویسد: «حاصل این طریقه شریفه، دوام حضور و دوام اگهی است به حضرت ذات الهی سبحانه با التزام عقیده صحیحه موافق اهل سنت و جماعت و اتباع سنت نبویه». <sup>۱</sup> به دلیل همین اعتدال و سادگی و پیروی از گذشتگان و اجتناب از بدعت است که پیروان بسیاری یافته چنانکه این طریقت از ایالت چینی هانسو تا قازان و قفقاز و قسطنطیه و از هندوستان تا مصر و شام و بلخ و بخارا تا بصره و بغداد و از توران تا ایران در همهٔ بلاد اسلامی انتشار یافت و در طول دو قرن یکی از پرنفوذترین طرایق صوفیه گردید.

برخی از محققان بر این باورند که به وجود آمدن طریقت نقشبندیه در واقع واکنشی بود در برابر صوفیان و دراویشی که مقید به آداب شرع و عرف نبودند و به اباوه گری و غلو که باعث نگرانی مسلمانان شده بود که مبادا آثار شریعت و سنت از میان برود. فلان طریقه‌ای به وجود آمد که سنی خالص بوده و اساس آن حفظ آداب شریعت، تقید به سنت و دوری از بدعت است؛ در واقع یک جریان اصلاحی در تصوف و دین بود.<sup>۲</sup> میانه روی نقشبندیان و التزام آنان به شریعت تا حدی بود که بسیاری از عالمان دین بدین طریقه بگرایند و به حلقه آنان درآیند و فاصله‌ای میان طریقت و شریعت نیینند. آن‌چنانکه کسی چون ابن حجر هیتمی (۹۷۴-۹۰۹ق.) در حق این طریقه گفته بود: «الطریقة العلیة السالمۃ من کدورات جهله الصوفیة هی الطریقة النقشبندیة». <sup>۳</sup> از این رو و با توجه به مطالعی که ذکر شد طریقت نقشبندیه توانسته بود در عصر تیموریان خود را به عنوان طریقی مطابق با مذهب اهل سنت و جماعت معرفی نماید و با عنایت به این نکته که در عصر تیموری هر چند که فضای مذهبی جامعه ایرانی در گذار از سنت به تشییع قرار داشت، اما هنوز اکثریت جامعه مذهبی ایران در ذیل مذهب اهل سنت و جماعت قرار می‌گرفت. لذا طریقت نقشبندیه در کسب هوادار و مریدان مشکل چندانی نداشت و فضایی به وجود آورده بود که اهل سنت و جماعتی که علاقه‌مند به تعالیم عرفانی بودند می‌توانستند بدون اینکه دغدغه تغییر مذهب احساس کنند به این طریقت گرایش پیدا کنند. در واقع بهاء الدین نقشبند خلاً وجود حلقه‌های صوفیانه با صبغه اهل سنت را دریافت‌های بود و با بنیان‌گذاری طریقت نقشبندیه در پی حل آن برآمد، چراکه پیش از آن با

<sup>۱</sup> پارسای بخارایی، همان، ص ۵۱

<sup>۲</sup> همان، ص ۵۲

<sup>۳</sup> محمدبن سلیمان البغدادی (۱۳۱۳ق.)، *الحدیقة الندیة فی آداب الطریقة النقشبندیة*، مصر: [ابن نا]، ص ۱۳.

توجه به نزدیکی تصوف و تشیع در قرن نهم هجری، نزدیکی به تصوف، در عمل نزدیکی به تشیع را به دنبال داشت.

### باورها و اعتقادات سیاسی نقشبنديه در تقابل با طریقت‌های شیعی-صوفی

چنانکه اشاره گردید طریقت‌های شیعی-صوفی مانند مشعشعیان، حروفیه، نقطویه و نوربخشیه با اغتنام فرصت و با استفاده از خواست عمومی مردم که در بی ملجاً، پناهگاه و منجی بودند، با تکیه بر مبانی تشیع و از جمله ادعای سیادت مشایخ و موعودگرایی، مبارزه نظامی و قیام مسلحانه را تنها راه اصلاح امور اجتماع مسلمین معرفی می‌کردند. این عده عقیده داشتند با روش‌های مسالمت آمیز موفق نخواهند شد داد مظلومان را از حکام جور و ستم بگیرند. از این رو اقدام به قیام و نبرد با شمشیر و فدا کردن خون خویش در راه اهدافشان نمودند. چنانکه حروفیه تصمیم به قتل شاهرخ تیموری گرفت و یکی از فدائیان حروفی به نام احمد لر به بهانه تقدیم عرضه‌ای به سلطان در مسجد جامع هرات به او حمله‌ور شد و در تلاشی نافرجام او را ماضروب کرد.<sup>۱</sup>

نوربخشیان نیز با تکیه بر ادعای سیادت و سپس مهدویت محمد نوربخش قیام کردند.<sup>۲</sup> محمد با دعوی مهدی‌گری و جانشینی پیامبر(ص) خود را صاحب حق حکومت می‌دانست؛ اما به علت قدرت شاهرخ و سیطره‌ی بر امور به عنوان امیری قدرتمند، زمان را برای خروج مناسب نمی‌دید و ترجیح می‌داد منتظر فرصت مناسب‌تری بماند. با این‌همه وی به تحریک استادش موسوم به اسحاق ختلانی در بی جمع‌آوری آلات قیام برآمد. با این وجود نوربخش قبل از آنکه اقدام چندانی در تدارک نظامی یارانش انجام دهد، مورد تهاجم قوای تیموریان قرار گرفت و دستگیر شد. اگرچه ختلانی اعدام شد، اما نوربخش به فرمان امیر شاهرخ به زندان افتد.<sup>۳</sup> نوربخش پس از آزادی از حصر، بار دیگر در کردستان و بختیاری بر ادعای مهدویت خویش و تأسیس حکومتی جهانی تأکید کرد.<sup>۴</sup> اما به رغم توفیق نسیی در جلب گروهی از مریدان، یکبار دیگر به دست تیموریان دستگیر شد. امیر شاهرخ این بار او را مجبور کرد تا

۱ کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی (۱۳۸۳)، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوابی، ج ۲، تهران: پژوهشگاه، صص ۵۸۳-۵۸۷.

۲ محمد شفیع مولوی (۱۳۷۱)، «نوربخشیان»، مجله معارف، ش ۲۷، ص ۷۹.

۳ زمی اسفرازی، همان، ص ۶.

۴ نعمت‌الله جیحون‌آبادی (۱۳۶۱)، حق الحثایق با شاهنامه حقیقت، به کوشش محمد مکری، تهران: کتابخانه طهوری، ص ۵۳۴.

در هرات بر منبر رفته و مدعیات خویش را تکذیب کند. به رغم عدم توفیق پیاپی، نوربخش تا هنگام مرگ در سال (۸۶۹ق.) هیچ‌گاه به طور کامل از ادعای بزرگ خویش دست نکشید.<sup>۱</sup> یکی دیگر از نهضت‌های مهم و معروف شیعی صوفی که در روزگار تیموریان سر برآورد، مشعشعیان نام داشت. رهبر این نهضت سید محمد بن فلاح نام داشت. وی نیز مثل سایر اقران خویش در دیگر نهضت‌های این روزگار ادعای سیادت داشت.<sup>۲</sup> سید توانست با استفاده از شرایط زمانی و همچنین شرایط مناسب محیطی جغرافیایی و با بهره‌گیری از یاری قبائل عرب دعوت خویش را گسترش داده و منطقهٔ هویزه را از جانشینان تیمور متزعزع سازد و به تدریج بر مناطق دیگری از خوزستان مانند شوستر و ذرفول دست یابد. وی سپس بر مناطقی مانند واسط و حله که آماده دعوت شیعه و مهدویت بودند استیلا یافت.<sup>۳</sup> اذهان اهل واسط آن دلیل که این شهر مدت‌ها مرکز طریقت رفاعی بود با داعیه مهدویت از طریق این سلسله صوفی آشنایی داشت.<sup>۴</sup> علاوه بر آن شهر حله که سید محمد در آن بالیه و تحصیل کرده بود، فضایی آمیخته به مهدویت، تشیع و کارهای خارق العاده و علوم غریبه داشت.<sup>۵</sup> به نوشته منابع مردم حله در شهر مقامی ساخته بودند و بر این باور بودند که امام عصر(ع) از آنجا ظهور خویش را آغاز خواهد کرد.<sup>۶</sup> وی در رساله‌ای موسوم به کلام‌المهیی به تبیین دیدگاه‌ها و عقاید خویش پرداخت. سید محمد صراحتاً در این رساله مدعی شد که «من ظهور خواهم کرد و مهدی موعود خواهم بود».<sup>۷</sup> این طریقت در میان فرقه‌های شیعی- صوفی بیشترین توفیق را به دست آورد و یک‌چند در مناطق تحت نفوذ خویش به استقلال و فراغ بال به تکوین و تبیین دیدگاه‌های خود پرداخت. مشعشعیان در روزگار جانشینان سید محمد هم ادعاهای غلو‌آمیز خویش را تکرار کردند. به نوشته تکلمة الاحباء، پرسش مولا علی مدعی شد روح امیر المؤمنین در وی حلول کرده و پس از وی برادرش دیگر سید محسن مدعی الوهیت شد.<sup>۸</sup>

۱ حامد‌الگار (۱۳۹۱)، «تعریف شیعیه»، ترجمه محمود رضا جلالی و جمشید شیجانی، تهران: اطلاعات حکمت و فلسفه، س. ۷، ش. ۴، ص ۵۵

۲ شوشتري، همان، ج. ۲، ص ۳۹۵.

۳ احمد کسری (۱۳۷۸)، مشعشعیان، تهران: فردوس، ص ۳۹.

۴ ابن بطوطه (۱۳۷۶)، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: نشر نی، ص ۱۹۶.

۵ ابی الفدین کثیر (۱۹۹۸)، البدایة النهایة، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت: دارالفکر، ص ۴۷.

۶ حمدالله مستوفی (۱۳۸۱)، نزهۃ القلوب، محقق محمد دبیر سیاقی، قزوین: حدیث امروز، ص ۴۲.

۷ شوشتري، همان، ج. ۲، ص ۳۹۵.

۸ خواجه زین‌العابدین علی عبدی بیک شیرازی (۱۳۶۹)، تکملة الاخبار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: عبدالحسین نوابی، تهران: نشر نی، ص ۱۴۲.

آنها درنهایت با تهاجم شاه اسماعیل اول صفوی استقلال خود را از دست داده، به حکومتی دست نشانده تبدیل شدند.<sup>۱</sup>

در میان مواضع افراطی و تقابل گرایانه این فرقه‌های مبارزه‌جو، چنانکه گفته شد مشایخ طریقت نقشبندیه راهی یکسره متفاوت در پیش گرفتند. آنها در مسائل سیاسی بر پایبندی بر فقه سیاسی اهل سنت تأکید داشتند. بر اساس این نگرش، مسلمانان مکلف به تأیید حکومت حاکمان و اطاعت از آنها بودند. در واقع بر اساس فقه سیاسی اهل سنت، حکومت و دیعه‌ای الهی بود که خداوند مطابق نص قرآن کریم به هر کس می‌خواست ارزانی می‌داشت. شافعی و ابن حنبل و مالک بن انس از جمله فقهاء بر جسته‌ای بودند که با نظریه پردازی‌های خویش نقش بسیار مهم و ماندگاری در مشروعيت بخشیدن به حکومت‌ها داشتند.<sup>۲</sup> احمد بن حنبل قائل به اطاعت بی‌قید و شرط آحاد مردم از حاکمان است. وی در این باره می‌نویسد: «کسی که به امامی از ائمه مسلمین که مردم به هر جهت اعم از رضایت یا غلبه به خلافت او اقرار کرده و گرد او فراهم آمده‌اند، عصیان کند، عصای مسلمانان را شکسته و با آثار برجای مانده از رسول خدا (ص) مخالفت کرده و هر گاه چنین کسی در این حالت بمیرد، به مرگ جاھلیت از دنیا رفته است. جنگ و خروج علیه سلطان برای احدي جایز نیست و اگر کسی چنین کند، بدعتگری است که بر غیر سنت و طریق مسلمانی گام برداشته است...»<sup>۳</sup> مالک بن انس دیگر فقیه بزرگ اهل سنت نیز در این باره به تفصیل سخن گفته است. وی صبر در برابر حاکمان ظالم را بر قیام علیه آنها ارجح می‌دانسته است.<sup>۴</sup>

ابن جماعه (۶۳۹-۷۳۳ق). که دقیقاً در بحبوحه تهاجم مغولان به سرزمین‌های اسلامی زندگی می‌کرد، فقه سیاسی اهل سنت را یکبار دیگر با شرایط موجود وقق داده و در این باره می‌نویسد: «اگر زمانه از امام واجد شرایط خالی باشد و کسی که اهل این منصب نیست بهزور و توسط شوکت سربازان و بدون بیعت و یا استخلاف (ولایت عهدی) منصب امامت را

۱ کسری، همان، ص ۷۳.

۲ محمد ابوزهره (۱۹۸۹)، *تاریخ المذاهب الاسلامی*، سوریه: دارالفکر، ص ۹۵.

۳ علی احمد عبدالحسین (۱۹۸۵)،  *موقف الخلفاء العباسيين*، قطر: دارقطی بن الفجاج، ص ۳۲۸، به نقل از داود فیرحی (۱۳۷۸)، قدرت، داشت و مشروعيت در اسلام، تهران: نشر نی، ص ۲۵۴.

۴ أبو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری (۱۴۲۱ق)، *الاستذكار*، تحقيق سالم محمد عطا، محمدعلى معموض، ج ۵، بيروت: دار الكتب العلمية، ص ۱۵؛ ابو ذر کریا نووی (۱۳۹۲ق)، *شرح صحيح مسلم بن الحجاج*، ج ۱۲، بيروت: دار احیا التراث العربي، ص ۳۹۲.

بر عهده بگیرد، بیعت با او استوار و اطاعت‌ش لازم است. در چنین شرایطی... جاهمل یا فاسق بودن چنین حاکمی، ضرری به مشروعیت او نخواهد داشت و هرگاه امامت بهزور و غلبه در دست کسی قرار گیرد و سپس دومی قیام کند و به قهر و قوای نظامی او را ساقط کرد؛ اولی از امامت عزل شده و متغلب دوم امام مشروع خواهد بود و به همین لحاظ است که عبدالله پسر خلیفه دوم می‌گفت: ما همواره در کنار شخص غالب هستیم؛ نحن مع من غلب.<sup>۱</sup> به این ترتیب چنانکه ملاحظه می‌شود در روزگار استیلای تیموریان، در نگاه اکثریت نظریه‌پردازان اهل سنت، عملأ هرگونه حاکمیتی توجیه شرعی می‌شد. درواقع آنها تمام تأملات درباره حکومت و زندگی سیاسی را در یک عبارت کوتاه خلاصه نمودند: «هر کس زور و قدرتش بیشتر، اطاعت‌ش واجب‌تر است؛ من اشتدت و طائفه و جبت طاعته».<sup>۲</sup> و چنانکه محمدسلیم العواء در *النظام السياسي في الإسلام* آورده است: «به اجماع خروج عليه حاکم جایر حرام است».<sup>۳</sup> به این ترتیب نقشبندیان به عنوان کسانی که با تأکید بر احیای شریعت و مذهب اهل سنت سامان یافته بودند، در قبال تحولات سیاسی موضعی مشخص و آشکار داشتند. آنها بر اساس شیوه سلوک اهل سنت و جماعت به قبول حاکمان مستقر و همکاری با آنها گردن نهادند و درواقع در آموزه‌های سیاسی خویش به تکرار دیدگاه‌های پیش‌گفته پرداختند. آنان عقیده داشتند که قوت شریعت جز به مدد ایشان و نجات مردم از ظلم حاکمان بدون مساعدت شاهان و امرا ممکن نیست.<sup>۴</sup> پس تلاش می‌کردند به دستگاه حاکمه نزدیک شوند. این تقرب موجب تقویت فرقه می‌شد و مردم نیز بیشتر بدان توجه می‌کردند. مشایخ این فرقه همکاری با امرا را برای تقویت دین اسلام ضروری می‌دانستند.<sup>۵</sup>

خواجه عییدالله احرار از شیوخ بر جسته و تأثیرگذار نقشبندیه نقش بسزایی در شکل‌گیری نظریه سیاسی نقشبندیان در باب حکومت و سلطنت داشت. دیدگاه‌های شیخ احرار در باب مقوله سلطنت و قدرت سیاسی حائز اهمیت ویژه‌ای بود، زیرا این دیدگاه‌ها به علت راه یافتن در میان مریدان و در نهایت مردم، بازتابی اجتماعی می‌یافتد و به حقانیت و

۱ ابراهیم بن عبدالرحیم بن جماعه (۱۴۱۱ق)، *تحریر الأحكام في تدبیر اهل اسلام*، مصر: دارالکتب، ص ۳۸۷.

۲ محمد عبدالجابری (۱۹۹۲)، *العقل السياسي العربي*، بیروت: مرکز الدراسات الوحدة العربية، ص ۳۶۲.

۳ محمدسلیم العواء (۱۴۲۴ق)، *النظام السياسي في الإسلام*، دمشق: دارالفکر، ص ۲۱.

۴ کاشفی، همان، ج ۲، ص ۵۱۸.

۵ همان، ج ۲، ص ۳۵.

مقبولیت سلاطین در میان مردم کمک می‌کرد و نتایج سیاسی و اجتماعی مهمی در پی داشت.<sup>۱</sup> وی آموزه‌ها و باورهای سیاسی نقشبنديه را این چنین بیان می‌کرد: «طایفه‌ای به سبب عدم معرفت مذمّت دنیا می‌کنند و سلطنت را مذموم می‌شمارند و این هر دو مطلقًا مذموم نیست؛ ... سلطنت نیز مرتبه‌ای رفیع است قریب به مرتبه نبوّت. بعد از نبوّت هیچ مرتبه‌ای اشرف از سلطنت نیست. امداد دین و تقویت شریعت بر وجهی که از سلاطین متصور است از هیچ طایفه‌ای متصور نیست. تعمیم احسان و دفع اهل ظلم بر وجه کمال به سبب سلطنت میسر است».<sup>۲</sup>

تفاوت آشکار دیدگاه‌های نقشبنديه با طریقت‌های صوفی-شیعی باعث رواج تقابل‌های کلامی بین دو طرف گردید. هریک از طرفین با استفاده از آیات و روایات دیگری را متهم به عدوی از مسیر آموزه‌های اسلام و تصوف راستین می‌کرد. از جمله عبدالرحمن جامی در اشعار خویش مواضع افراطی شیعیان و حتی اهل سنت را مورد انتقاد مستقیم بعضًا اهانت آمیز قرار می‌داد.<sup>۳</sup> به سبب همین انتقادات سخت و بی‌پرده، بعدها در سال (۹۱۶ق.) و در پی دست یافتن شاه اسماعیل صفوی به هرات، مقبره جامی نبیش گردید و به فرمان شاه صفوی استخوان‌های این شاعر مبرز نقشبندي به آتش کشیده شد.<sup>۴</sup>

### طریقت نقشبنديه و تیموریان

آشکار است که پاییندی مشایخ نقشبنديه به فقه سیاسی اهل سنت سبب نزدیکی آنها به حکومت تیموریان می‌گردید. امرای تیموری نیز بهنوبه خود تلاش کردند با استفاده از نفوذ معنوی شیوخ و اقطاب نقشبندي مشروعیت بیشتری برای حاکمیت خویش تحصیل نمایند. چنانکه منز تأکید می‌کند امیر تیمور تلاش کرد «شیوخ صوفی معاوراء النهر و خراسان را به منظور تقویت موقعیت خویش در میان هواداران جفتایی و رعایای یکجانشین خویش معزز

۱ مهدی فراهانی منفرد (۱۳۸۱)، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۲۷۶.

۲ کاشفی، همان، ج ۲، ص ۵۲۶.

۳ وی در یکی از اشعارش با اشاره به جدال‌های مذهبی تمام ناشدنی بین متعصیین شیعه و سنی، با رد این دعاوی می‌نویسد:

ای مغبجه دهـر بـدـه جـامـمـیـ اـمـ آـمـدـزـ نـزـاعـ شـیـعـهـ وـ سـنـیـ قـیـ اـمـ  
گـوـینـدـ کـهـ جـامـیـاـ چـهـ مـذـهـبـ دـارـیـ صـدـشـکـرـ کـهـ ...ـ سـنـیـ وـ ...ـ شـیـعـهـ تـیـمـ (جامـیـ، هـمـانـ، صـ۸۹)

۴ زین‌العابدین شیروانی (۱۳۲۸)، بستان السیاحه، تهران: کتابخانه سنایی و محمودی، ص ۱۵۲.

گرداند. درواقع تیمور تلاش کرد تا ضمن استفاده از نیروی معنوی مشروعیت بخش این مشایخ نقشبندی، از آنها در تأیید جهانگیری‌های تمام ناشدنی اش استفاده کند.<sup>۱</sup> بئاتریس فوربز منز درباره باورهای مذهبی تیمور چنین نوشه است: «روش‌های مذهبی تیمور که ترکیبی بود از عناصر شمنی ترکی\_ مغولی، ریشه در سنت صوفیانه داشت و وفاداری اولیه دینی او تقریباً او بی هیچ تردیدی در پیوند با فرقه صوفی نقشبندیه بود که قدرت و نفوذ آنان پیش از عهد تیمور در ماوراءالنهر تثیت گشته بود».<sup>۲</sup> در شرح حالی که به خود تیمور منسوب است، به آموزگاران نقشبندی او، دیدارش با امیر کلال شیخ معروف نقشبندی در سمرقند، در سال ۷۵۲ق.، پیش‌بینی آینده درخشنان و جهانگشایی تیمور اشاره شده است.<sup>۳</sup> این همه باعث شکل‌گیری تعاملی دو جانبه میان شیوخ طریقت و امرای تیموری گردید. از طرف دیگر تیموریان که به عنوان حافظان مذهب سنت و جماعت خود را مکلف به تقابل با نهضت‌های صوفی- شیعی می‌دانستند، در روند رو به رشد اقبال عمومی به این گونه اندیشه‌های اعتراضی، نیاز مبرمی به باورهایی از جنس نقشبندیه داشتند.

به این ترتیب می‌توان قدرت گرفتن این طریقت و حمایت و احترام همه جانبه تیموریان از آن را پاسخی به اوضاع مذهبی عصر تیموریان قلمداد کرد. طریقه‌ای که سابقه‌اش نشان می‌داد سنی خالص است و اساس آن بر حفظ آداب شریعت و تقدیم به سنت و دوری از بدعت بننا نهاده شده بود. از این‌روی با این نگاه طریقت نقشبندیه یک جریان اصلاحی در تصوف عصر تیموری قلمداد می‌گردید. بنیانگذار این سلسله تقریباً همه آداب و رسوم و شعائر رایج صوفیه چون ذکر جلی و خلوت و عزلت و سماع و ... را باطل اعلام کرده بود و از نگاه او هرچه از دایره شریعت اهل سنت بیرون بود و رنگی از بدعت داشت جایی در طریقت نقشبندیه نداشت. به خاطر همین دیدگاه‌های اصلاحگرانه و متشرعنانه برخی منابع بهاءالدین محمد نقشبندی را «مجدد مأیه ثامنة» نامیده‌اند.<sup>۴</sup> به هر حال تفکرات تعاملی نقشبندیه که حضور در اجتماع را نه تنها نفی کرد، بلکه به تشویق آن می‌پرداخت و همچنین احساس

<sup>۱</sup> بئاتریس فوربز منز (۱۳۹۳)، *ایران عصر تیموری؛ قدرت سیاست مذهب، ترجمه اکبر صبوری*، تهران: پژوهش‌های نوین تاریخی، ص. ۲۳.

<sup>۲</sup> همان، ص. ۲۳.

<sup>۳</sup> مارسل بربون (۱۳۷۲)، *منم تیمور جهانگشای*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: مستوفی، صص ۹-۱۰.

<sup>۴</sup> پارسای بخارایی، ص. ۲۵.

نیاز امرای تیموری به حمایت نقشبنديه، به تدریج زمینه حضور و نفوذ شیوخ صوفی را در دستگاه حکومتی فراهم کرد.

در روزگار خواجه عبیدالله احرار، همکاری سیاسی طرفین وارد مرحله نوینی گردید. بنا به تعليمات احرار، صوفی واقعی کسی است که در همه حال در پی خدمت به خلق باشد و موفق گردد در مصاحبت با امرا زمینه تأمین منافع عموم را فراهم آورد.<sup>۱</sup> همچنین از عبدالرحمن جامی نامه‌ها و یادداشت‌های فراوانی باقیمانده که در آنها مسائل مربوط به مردم به حکام تیموری یادآوری گردیده و طلب حل این مشکلات گردیده است.<sup>۲</sup> اقدار شیخ احرار به اندازه‌ای بود که سلطان ابوسعید تیموری در مهم‌ترین مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با وی مشورت می‌کرد و معمولاً نظرات وی را به اجرا می‌گذاشت.<sup>۳</sup> قدرت احرار به حدی بود که به باور رویمردی در سمرقد قدرتی بلا منازع و مطلقه به شمار می‌رفت.<sup>۴</sup> تحت تأثیر تلقینات شیخ احرار، حاکم تیموری متعهد گردید که مالیات غیرشرعی و البته دیرپایی تمعرا که از ابتدای حکومت تیموریان اخذ می‌شد، ملغی نماید.<sup>۵</sup>

نفوذ نقشبنديان در خراسان و ماوراءالنهر به عنوان مرکز اصلی این طریقت عهد تیموری رو به گسترش گذاشت. چنانکه سلطان حسین باقیرا درنهایت بالاترین مقام سیاسی یعنی وزارت را در اختیار امیر علیشیر نوابی دولتمرد پرقدرت نقشبندي قرار داد. در مورد میزان قدرت، نفوذ و تأثیرگذاری سیاسی امیر علیشیر منابع به تشریح و اغراق سخن گفته‌اند. خواندمیر در این‌باره می‌نویسد: «سرانجام، تمامی عظایم امور جمهور، از نزدیک و دور، به رأی صواب نمایش تفویض یافت». البته نامه‌ای که از سلطان حسین باقیرا باقیمانده، صحت

۱ احرار، ملفوظات، ص ۲۰۶.

۲ خواجه عبیدالله احرار (۱۳۸۰)، رقات؛ در مجموعه احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، تصحیح عارف نوشاهی، تهران: نشر دانشگاهی؛ نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی (۱۳۷۸)، نامه‌ها و منشآت جامی، تصحیح عصام الدین اورنبايف و اسرار رحمانوف، تهران: دفتر نشر میراث مکتب. ص ۳۰۸.

۳ سمرقدی، همان، ج ۲، ص ۹۶۳.

۴ ر. رویمر و دیگران (۱۳۷۹)، تاریخ ایران دوره تیموریان؛ پژوهشن دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آزاد، تهران: امیرکبیر، ص ۴۴.

۵ زمجی اسفرازی، همان، ج ۲، ص ۲۴۹.

۶ غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر (۱۳۳۹)، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، ج ۴، تهران: کتاب فروشی خیام، ص ۱۳۸.

ادعای خواندگیر را بیشتر تأیید می‌کند تا اغراق گویی وی را. سلطان درباره امیر علیشیر می‌نویسد: «بعد از وصول آن مسئول، پیوسته از آن جناب اقتباس انوار خیر و صلاح نموده و هیچ از رأی صائب و فکر ثاقب شد ... عدول نور زیدیم... با وجود آنکه خاطر شریف ش همواره از استغال امور ملک و مال متعرض و مجتنب بود، به تکلیف و التماس، تمام زمام حل و عقد و قرض و بسط امور سلطنت را بدو گذاشته مهر بزرگ را که خیر و شهر مهام ملک داری بدان مربوط است با مهر دیوان امارت بزرگ به قبضه اختیار او سپر دیم».<sup>۱</sup> به این ترتیب یکبار دیگر باید تأکید کرد که پیوند میان طریقت و شریعت به همراه انعطاف‌پذیری فوق العاده در برابر صاحبان قدرت باعث ماندگاری و بسط نفوذ نقشبندیه گردید.<sup>۲</sup>

### فعالیت‌های اقتصادی نقشبندیه

چنانکه اشاره گردید، ویژگی جالب توجه و بی‌سابقهٔ دیگری که باعث تمایز طریقت نقشبندیه از سایر فرقه‌های صوفی گردید، حضور فعال پیروان این طریقت در فعالیت‌های اقتصادی بود. درواقع آموزه‌های پیش‌گفته‌ای که باعث رویکرد اجتماع‌گرایانهٔ نقشبندیان و دوری آنها از ارزوا و عزلت‌گرایی خانقاهمی شده بود، به تدریج و تحت تعالیم بهاء الدین محمد به محمل و بهانه‌ای برای تلاش معاش و فعالیت‌های تجاری صوفیان تبدیل گردید. باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که مؤسس طریقت نقشبندی با درک صحیح از الزامات زمانی و چغرافیایی به فرات دریافت که برای جذب قلوب اهالی ماواراء‌النهر که غالباً تجار و پیشه‌وران بازار بوده، در مسیر کاروان‌های تجاری قرار داشتند، ارائه آموزه‌های تسهیل‌کننده می‌تواند بهترین راهکار باشد.<sup>۳</sup> به همین سبب بهاء الدین و سایر مبلغان نقشبندیه با تکیه بر اصول دو گانهٔ پیش‌گفته ذکر خفی و خلوت در انجمن، خدمت و کار را سبب منفعت به خلق و همچنین ازوای صوفیانه را نشانگر شهرت‌طلبی و تفاخر تلقی می‌کردند.<sup>۴</sup> با توجه به این آموزه‌ها طریقت نقشبندی آشکارا ازوای صوفیانه و زاویه‌نشینی را مردود

۱ شهاب‌الدین بن عبد الله [ابی تا]، شرفنامه، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، ش ۳۷۹۸، برگ ۲۷ ب.

۲ البیابت اوزادالگا (۱۳۸۹)، نقشبندیه در آسیای غربی و مرکزی، ترجمه فهیمه ابراهیمی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ص. ۹.

۳ الہیاری و همکاران، همان، ص. ۹.

۴ صلاح بن مبارک بخاری (۱۳۸۳)، انسیس الطالبین و عده السالکین، تصحیح: خلیل ابراهیم صاری اوغلی، به کوشش توفیق سیحانی، تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی، ص. ۷۰.

دانست و به تشویق و تبلیغ فعالیت‌های اقتصادی، تجاری و تولیدی همت گماشت. در حکایتی منسوب به بها‌الدین محمد مؤسس نقشبندیه این رویکرد بدیع به این شکل روایت گردیده است: «دو کس دیدم در مکه، یکی به غایت بلندهمت و دیگر به غایت پست‌همت. پست‌همت آن بود که در طواف دیدم که دست در حلقة در خانه زده بود و در چنان جای شریف و چنان وقت عزیز از حق سبحانه چیزی می‌خواست و بلندهمت آنکه در بازار منی جوانی دیدم که پنجاه‌هزار دینار کمایش سودا و خرید و فروخت کرد که در آن فرصت یک لحظه دلش از حق سبحانه غافل نشد، از غیرت آن جوان خون از درون من برآمد.<sup>۱</sup> ترویج این قبیل آموزه‌ها در بخارا و در میان طبقه بازار و پیشه‌وران باعث گرایش آنها به طریقت نقشبندی گردید.<sup>۲</sup> میزان علاقه و تعداد تجار و پیشه‌ورانی که به این طریقت پیوسته بودند به اندازه‌ای بود که شیخ احرار در اواخر قرن نهم طریقت نقشبندی را طریقت اهل تجارت و بازار معرفی کرده است.<sup>۳</sup> به نوشته منابع بخش اعظمی از جانشینان بها‌الدین و گروه بسیار زیادی از پیروان نقشبندیه را اهل بازار و حرف گوناگون تشکیل می‌دادند.<sup>۴</sup>

چنانکه قبلًا اشاره شد اوج اقتدار و نفوذ مشایخ نقشبندی به روزگار شیخ احرار باز می‌گردد. وی در کنار نفوذ بی‌بدیل سیاسی از ثروت و مکنت بی‌حسابی نیز برخوردار بود. در واقع فعالیت‌های تجاری اهل خانقه نقشبندیه در روزگار وی به بالاترین حد شکوفایی رسیده بود. احرار در توجیه این مایه ثروت و مکنت بر این باور بود که ثروت از لوازم شیخی و مریدی است و موجب عدم انتقاد مریدان به دیگران و اطاعت محض و بی‌دغدغه نسبت به قطب و پیر و درنتیجه حفظ استحکام پایه‌های طریقت می‌شود.<sup>۵</sup> صوفیان نقشبندی که اکنون در میان تجار بزرگ ماوراءالنهر و خراسان شهرت و محبوبیت بسیار داشتند، ضمن پرداختن به امور اقتصادی و تجاری به تبلیغ دیدگاه‌های خویش و بسط آموزه‌های نقشبندیه در میان دیگر بازارگانان می‌پرداختند. آنها به همین منظور به ساخت مراکزی موسوم به «لنگر» همت گماشتند که درواقع هم کاروانسرایی برای استراحت بازارگانان و هم مراکزی شبه‌خانقه‌ای

<sup>۱</sup> کاشفی، همان، ج ۲، ص ۴۵۶.

<sup>۲</sup> همان، ج ۱، ص ۱۲۶.

<sup>۳</sup> احرار، ملغوظات، ص ۱۸۷.

<sup>۴</sup> نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی (۱۳۷۲)، دیوان اشعار، مقدمه: اعلاخان اصفح زاد، تهران: دفتر نشر میراث مكتوب، ص ۳۸۵.

<sup>۵</sup> احرار، ملغوظات، ص ۱۹۶.

برای امور مذهبی طریقت نقشبندي به حساب می آمد.<sup>۱</sup>

با توجه به گسترش طریقت نقشبندي در میان بازرگانان و کاروانهای تجاری، به دلیل ماهیت این کاروانها، طریقت نقشبندي در اقصی نقاط جهان اسلام و حتی فراتر از مرزهای اسلامی رسوخ یافت و برخی با جاذبه این طریقت اسلام آوردند. طریقت نقشبندي در نیمه دوم قرن نهم چنان گسترش یافت که نه تنها در کاشغر بلکه در اطراف دریاچه ایسی کول، جنوب دریاچه بالخاش و بر کرانه های رود ایلی، یعنی در تمام طول شاخه های شمالی جاده ابریشم نیز پیروان بسیاری را به خود جذب نمود.<sup>۲</sup> البته آشکار است که در گیری افراطی نقشبنديان به امور اقتصادي به ویژه در روزگار شیخ احرار مخالفت هایی را در میان اهل طریقت و سیاسيون برمی انگیخت. دولتمردان که به رسم آن روزگار به میزان نفوذ و اقتدار وی رشک برده و ناراحت به نظر می رسیدند وی را به طعن و کنایه حاکم واقعی می خواندند.<sup>۳</sup> از طرف دیگر صوفیان خلوت نشین و انسداد طلبانی که بر پایه میراث کهن صوفیه خاقانه نشینی و عزلت گرینی را ترک نکرده بودند، شیخ و پیروانش را به دنیا طلبی متهم می کردند.<sup>۴</sup> البته باید به این نکته اشاره کرد که اگرچه گرایش به فعالیت های تجاری و تولیدی و همراهی و همگامی با حاکمیت از یکسو سبب ثروت و نفوذ سیاسی نقشبنديان و از سوی دیگر سبب گسترش و بسط آموزه های این طریقت و افزایش پیروان آنها در سرزمین های فراتر از ماوراءالنهر و خراسان گردیده بود، با این همه فعالیت های سیاسی و همکاری با حکومت مستقر عواقب ناگزیری برای شیوخ نقشبندي داشت. اگرچه شیخ احرار خود در آستانه قرن دهم هجری (۸۹۵ق.) در عزت و احترام و اوج اقتدار وفات یافت، با این همه فرزندان و خاندان وی یک دهه بعد در حمله شبک خان ازبک به قتل رسیدند و خان ازبک برخلاف رسوم آن روزگار از خون شیوخ صوفی نگذشت، زیرا آنها را بیش از آنکه صوفی تصور کند، ثروتمندان، ملاکان و تجار بانفوذ ماوراءالنهر و خراسان و بخشی از طبقه حاکم به حساب می آورد.<sup>۵</sup>

۱ نظام الدین عبدالواسع نظامی (۱۳۵۷)، منشآلانشاء، به کوشش رکن الدین همایون فرخ، تهران: دانشگاه ملی ایران، صص ۱۸۴-۲۴۱.

۲ علی مظاہری (۱۳۷۲)، جاده ابریشم، ترجمه ملک ناصر نویان، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۶۲.

۳ کاشفی، همان، ج ۲، ص ۵۳۸.

۴ نیشابوری، همان، ص ۳۸.

۵ یحیی بن عبداللطیف قزوینی (۱۳۸۶)، لب التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی،

## نتیجه‌گیری

طریقت نقشبندیه در دوران رکود و انفعال مذاهب سنی- صوفی که پس از استیلای مغولان و سقوط نهاد خلافت رو به تزايد گذاشته بود ظهور کرد و در مقابله با نهضت‌های برآمده از فرقه‌های صوفی- شیعی آن روزگار نقش مجدد و احیاکننده جنبه صوفیانه مذهب سنت و جماعت را بر عهده گرفت. مشایخ و پیروان طریقت نقشبندیه با اعلام پایبندی به شریعت اسلام و وفاداری به فقه سیاسی اهل سنت تلاش کردند راه مناسبی برای همراهی با دولت‌های حاکم پیدا کنند. آنها برخلاف فرق صوفی- شیعی که تنها راه اصلاح امور را در تقابل نظامی با حاکمان جستجو می‌کردند، با تمسک به آرای فقهای اهل سنت راه تأیید حاکمان و تعامل با آنها را در پیش گرفتند. این شیوه مصالحه‌جویانه باعث نزدیکی بسیار امیران و دولتمردان تیموری به طریقت نقشبندی گردید. تیموریان هوشمندانه تلاش کردند از نفوذ معنوی مشایخ نقشبندیه برای کسب مشروعیت استفاده نمایند و رهبران طریقت مذکور نیز نزدیکی به حاکمیت را عاملی مهم در ترویج آشکار و کم‌هزینه آرا و اندیشه‌های خویش می‌دانستند.

بزرگان و مؤسسان طریقت نقشبندیه در شیوه سلوک صوفیانه خود نیز اصلاحاتی نوین و بی‌سابقه اعمال کردند و با تکیه بر آن اصلاحات، زمینه فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی را برای پیروان و مریدان خویش فراهم آورden. این شیوه بدیع و تعریف جدید از تصوف باعث گرایش بسیاری از اهل بازار و تجارت از بازارگنان بر جسته تا پیشه‌وران خردپا به طریقت نقشبندی گردید. حضور فعال و گسترده اهل طریقت نقشبندی در عرصه بازارگانی و تجارت نسل جدیدی از صوفیان ثروتمند و صاحب جاه و مقام فراهم آورد که به‌واسطه شغل، امکانات و شیوه معيشت خویش طریقت خود را تا اقصی نقاط عالم اسلام به‌ویژه در مشرق گسترش دادند و گاه از حدود مرزهای شناخته‌شده اسلامی هم در گذشتند.

## منابع و مأخذ

- آرام جو، علی (۱۳۹۵)، «بررسی روند مطالعات نقشبندیه در غرب و روسیه»، پژوهشنامه تاریخ، س ۱۱، ش ۴۲.
- ابن جماعه، ابراهیم بن عبدالرحیم (۱۴۱۱ق)، تحریر الاحکام فی تدبیر اهل اسلام، مصر: دارالکتب.
- ابن فوطی (۱۳۵۱ق)، الحوادث الجامعه و التجارب النافعة فی المائة السابقة، به اهتمام محمدرضا الشیبی و

- مصطفی الجواد، بغداد: الفرات.
- ابن کثیر، ابی الفدا (۱۹۹۸)، البداية النهاية، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت: دارالفکر.
  - ابن بطوطه (۱۳۷۶)، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: نشر نی.
  - ابوزهرا، محمد (۱۹۸۹)، تاریخ المناهی الاسلامی، سوریه: دارالفکر.
  - احرار، خواجہ عییدالله (۱۳۸۰)، رقعات، در مجموعه احوال و سخنان خواجہ عییدالله احرار، تصحیح عارف نوشاهی، تهران: نشر دانشگاهی.
  - —— (۱۳۸۰)، ماقولات، در مجموعه احوال و سخنان خواجہ عییدالله احرار، تصحیح عارف نوشاهی، تهران: نشر دانشگاهی.
  - اسفزاری، معین الدین محمد (۱۳۳۸)، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، با تصحیح و حواشی و تعلیقات محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
  - الشیبی، کامل مصطفی (۱۳۷۴)، تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوی قراگلوب، تهران: امیرکبیر.
  - العواء، محمدسلیم (۱۴۲۴ق)، النظم السیاسی فی الاسلام، دمشق: دارالفکر.
  - الگار، حامد (۱۳۹۱)، «نوربخشیه»، ترجمه محمود رضا جلالی و جمشید شیجانی، تهران: اطلاعات حکمت و فلسفه، س۷ ش. ۴.
  - النمری، أبو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر (۱۴۲۱ق)، الاستذکار، تحقیق سالم محمد عطا، محمدعلی معاوض، بیروت: دارالکتب العلمیة.
  - الهیاری، فریدون، و همکاران (۱۳۸۸)، «طریقت و تجارت؛ کارکردهای تجاری نقشبندیه در دوره تیموری»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، س۱۹، ش. ۴.
  - اوزادالگا، ایزابت (۱۳۸۹)، نقشبندیه در آسیای غربی و مرکزی، ترجمه فهیمه ابراهیمی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
  - بخاری، صلاح بن مبارک (۱۳۸۳)، انیس الطالین و عادة السالکین، تصحیح: خلیل ابراهیم صاری اوغلی، به کوشش توفیق سبحانی، تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی
  - —— (۲۰۱۰)، انیس الطالین و عادة السالکین، استانبول: مکتبة الحقيقة.
  - بروون، مارسل (۱۳۷۲)، منم تیمور جهانگشا، ترجمه ذیح الله منصوری، تهران: مستوفی.
  - پارسای بخاری، محمدبن محمد (۱۳۵۴)، رسالت قاسیه، با مقدمه و تصحیح احمد طاهری عراقی، تهران: طهوری.
  - ثبوت، علی اکبر (۱۳۹۳)، «بها الدین نقشبند»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۴، تهران: انتشارات بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
  - جامی، نورالدین عبدالرحمن بن احمد (۱۳۳۶)، نفحات الانس من حضرات القاس، تصحیح و مقدمه مهدی توحیدی بور، تهران: محمودی.
  - —— (۱۳۷۲)، دیوان اشعار، مقدمه اعلاخان اصفهانی، تهران: دفتر نشر میراث مکتب.

- —— (۱۳۷۸)، نامه‌ها و منشآت جامی، تصحیح عصام الدین اورونایف و اسرار رحمانوف، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.
- جوینی، عطا ملک بن محمد (۱۳۷۸)، تاریخ جهانگشا، تصحیح: علامه قزوینی، تهران: نقش قلم.
- جیحون آبادی، نعمت‌الله (۱۳۶۱)، حق الحقائق یا شاهنامه حقیقت، به کوشش محمد مکری، تهران: کتابخانه طهوری.
- خواندیمی، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۳۹)، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دیرسیاقی، تهران: کتاب فروشی خیام.
- رنجبر، محمدعلی (۱۳۸۲) مشعشعیان، تهران: آگاه.
- رویمر، ر. و دیگران (۱۳۷۹)، تاریخ ایران دوره تیموریان؛ پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- زمانی محجوب، حبیب (۱۳۹۴)، «تصوف در آسیای مرکزی»، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، ش. ۱۵.
- سلیمانی، شهریار و شمس، محمدجواد (۱۳۹۳)، «نقشبندیه در بوسنی و هرزگوین»، فصلنامه تاریخ تمدن اسلامی، س. ۱۰، ش. ۲۰.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرازاق (۱۳۸۳)، مطلع سعدیین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوابی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شاه نعمت‌الله ولی (۱۳۹۴)، دیوان شاه نعمت‌الله ولی، مقدمه سعید نفیسی، تهران: نگاه.
- شیروانی، زین العابدین (۱۳۲۸)، بستان السیاحه، تهران: کتابخانه سنائی و محمودی.
- شوشتري، قاضی نور‌الله (۱۳۷۶)، مجالس المونین، تهران: انتشارات کتابپردازی اسلامیه.
- عابدالجباری، محمد (۱۹۹۲)، العقل السياسي العربي، بیروت: مركز الدراسات الوحدة العربية.
- عبدالحسین، علی احمد (۱۹۸۵)، موقف الخلفاء العباسین، قطر: دارقطری بن الفجاء.
- عبدی‌بیک شیرازی، خواجه زین‌العابدین علی (۱۳۶۹)، تکملة الاخبار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوابی، تهران: نشر نی.
- فراهانی منفرد، مهدی (۱۳۷۷)، «پژوهشی در دیدگاهها و تکاپوهای سیاسی خواجه ناصر الدین عیید‌الله احرار»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، س. ۸.
- —— (۱۳۸۱)، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فیرحی، داوود (۱۳۷۸)، قدرت، داش و مشروعيت در اسلام، تهران: نشر نی.
- قاشانی، ابوالقاسم (۱۳۴۷)، تاریخ اولجاتیو، به کوشش مهین همبیلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- قاضی، عبدالرحیم (۱۳۸۸)، «نور الدین جامی و طریقت نقشبندیه»، تاریخ پژوهی، س. ۱۱، ش. ۴۰.
- قزوینی، یحیی‌بن عبداللطیف (۱۳۸۶)، لب التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- کاشفی، علی بن حسین واعظ (۱۳۵۶)، رشحات عین الحیات، مقدمه و تصحیح و حواشی و تعلیقات: علی اصغر معینیان، تهران: نوریانی.
- کرمانی، شهاب الدین بن عبدالله [بی‌تا]، شرفنامه، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، ش ۳۷۹۸، برگ ۲۷ ب.
- کسری، احمد (۱۳۷۸)، مشعشعیان، تهران: فردوس.
- لاری، رضی الدین عبدالغفور (۱۳۴۳)، تکلمه، تصحیح بشیر هروی، کابل: انجمن جامی.
- محمدبن سلیمان البغدادی (۱۳۱۲ق)، *الحدیقة الندیة فی آداب الطریقة النقشبندیة*، مصر: [بی‌نا].
- مستوفی، حمد الله (۱۳۸۱)، *نرھت القلوب*، محقق محمد دیر سیاقی، قزوین: حدیث امروز.
- مظاہری، علی (۱۳۷۲)، *جاده ابریشم*، ترجمه ملک ناصر نویان، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- منز، بیاتریس فوربز (۱۳۹۳)، *ایران عصر تیموری؛ قدرت سیاست منهض*، ترجمه اکبر صبوری، تهران: پژوهش‌های نوین تاریخی.
- مولوی، محمد شفیع (۱۳۷۱)، «نوربخشیان»، مجله معارف، ش ۲۷.
- نظامی، نظام الدین عبدالواسع (۱۳۵۷)، *منشالانشاء*، به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: دانشگاه ملی ایران.
- نوشاهی، عارف (۱۳۹۳)، «احرار»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱۶، تهران: انتشارات بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- نووی، ابوزکریا (۱۳۹۲ق)، *شرح صحیح مسلم بن الحجاج*، بیروت: دار احیا التراث العربي.
- نیشابوری، میرعبدالعادل (۱۳۸۰)، *احوال و سخنان خواجه عییاذ‌الله احرار*، تصحیح عارف نوشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- یوسفی، محمدرضا و رضایی جمکرانی، احمد رضا (۱۳۸۷)، «تصوف تشییع گرای قرن نهم»، *فصلنامه مطالعات عرفانی*، ش ۶.

## بسمه تعالیٰ

### خواننده گرامی

در صورت تمایل به مطالعه مداوم فصلنامه علمی- پژوهشی مطالعات تاریخ اسلام برگه زیر را تکمیل نمایید و به نشانی دفتر مجله، واقع در تهران، خیابان شهید عباسپور، خیابان رستگاران، کوچه شهروز شرقی، شماره ۹، کد پستی ۱۴۳۴۸-۸۶۶۵۱ ارسال فرمایید.

مبلغ اشتراک سالانه: ۲۴۰۰۰ تومان  
تک شماره: ۶۰۰۰ تومان  
شماره حساب: ۰۱۰۴۷۰۰۶، بانک ملی شعبه ولايت، کد بانک: ۵۵۹، به نام پژوهشکده تاریخ اسلام

### برگه درخواست اشتراک

نام پدر:	نام خانوادگی:	نام:
میزان تحصیلات:	شغل:	متولد:
ریال	تعداد نسخه درخواستی:	شماره نسخه درخواستی:
به مبلغ:	شماره فیش بانکی :	نشانی:
امضا و تاریخ:		تلفن:

# Contents

<b>The Role of Political Orientations in the Formation of Dramatic Discourse of Karbala</b>	Mohsen Aghahasani Amir Teymour Rafiei	7
<b>A Comparative Study of the Political Position of Judges in the Age of the Abbasi Caliphate (132-656 AH) and the Ottoman Empire (699-1341 AH)</b>	Javad Jahangiri Bahram Bahrami Bahram Amani Chakli	31
<b>Role of Coastal Cities in the Process of Economic Development Case Study: Role of Suakin Port in Eastern North Africa</b>	Leila Khan Ahmadi	55
<b>Investigating the Role and Status of Qajar Era Medals and Badges in the Foreign and Domestic Relationships of this Period</b>	Seyed Masoud Seyed Bonakdar Mahnaz Kamalvand	77
<b>Historical Geography of Makran in the Middle Ages</b>	Nosrat khatoon Alavi Ehsan Eshraghi	109
<b>Review of Military Invasion of Tabābi'a Monarchs to Iran up to Borders of Tibet and China during the Reign of Kavadh I Based on Tabari's Account and other Islamic References until 7th Century AH</b>	Hassan Mohammadi Shahrbanoo Delbari Ardeshir Asadbayghi	133
<b>Political and intellectual discourse of Tariqat Naqshbandiyah during the Timurid era</b>	Human Mohammadi Sharafabad Shokouh Ali Sadat Arabi Hashemi Soheila Torabi Farsani	155

# **Journal of Historical Studies of Islam**

**Published by:** Research Center of Islamic History

**Executive Director:** H. Khamenei

**Editor-in-Chief:** M.Mohaghegh

**Scientific Adviser:** J.Kianfar

## **THE EDITORIAL BOARD**

Late Professor Ayinehvand, S. Professor of Islamic History, Tarbiat Modarres University  
Bazoon,E. Professor of Islamic History, Beirut University

Ejtehadi,A. Professor of Islamic History, Al-Zahra University

Emami khoei, M. Associate Professor of History, Azad University

Eshraghi, E. Professor of Iran History, Tehran University

Late Professor Ganji.M.H, Professor Geographi, Tehran University

Late Professor Gharachanloo, H. Professor of Islamic History, Tehran University

Hasani, A.A, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University

Khezri,A.R, Professor of Islamic History, Tehran University

Moftakhari, H, Professor of Iran History, kharazmi University

Mohaghegh, M. Professor of Sciences History, Tehran University

Mujtabaei, F. Professor of Religion History, Tehran University

Rahnamaei,M.T, Associate Professor Geographi, Tehran University

\*\*\*

**Executive Manager:** L. Ashrafi

**English Editor:** Dr. A. Tavakoli Shandiz

**Address:** 9, East Shahrooz, Rastegaran st, Shahid Abbas poor avenue, Tehran,Iran

**Postal Code:** 14348-86651

E-Mail: faslnameh@pte.ac.ir

Web: www. Pte.ac.ir

Samaneh: Journal.pte.ac.ir

Fax: +982188676860